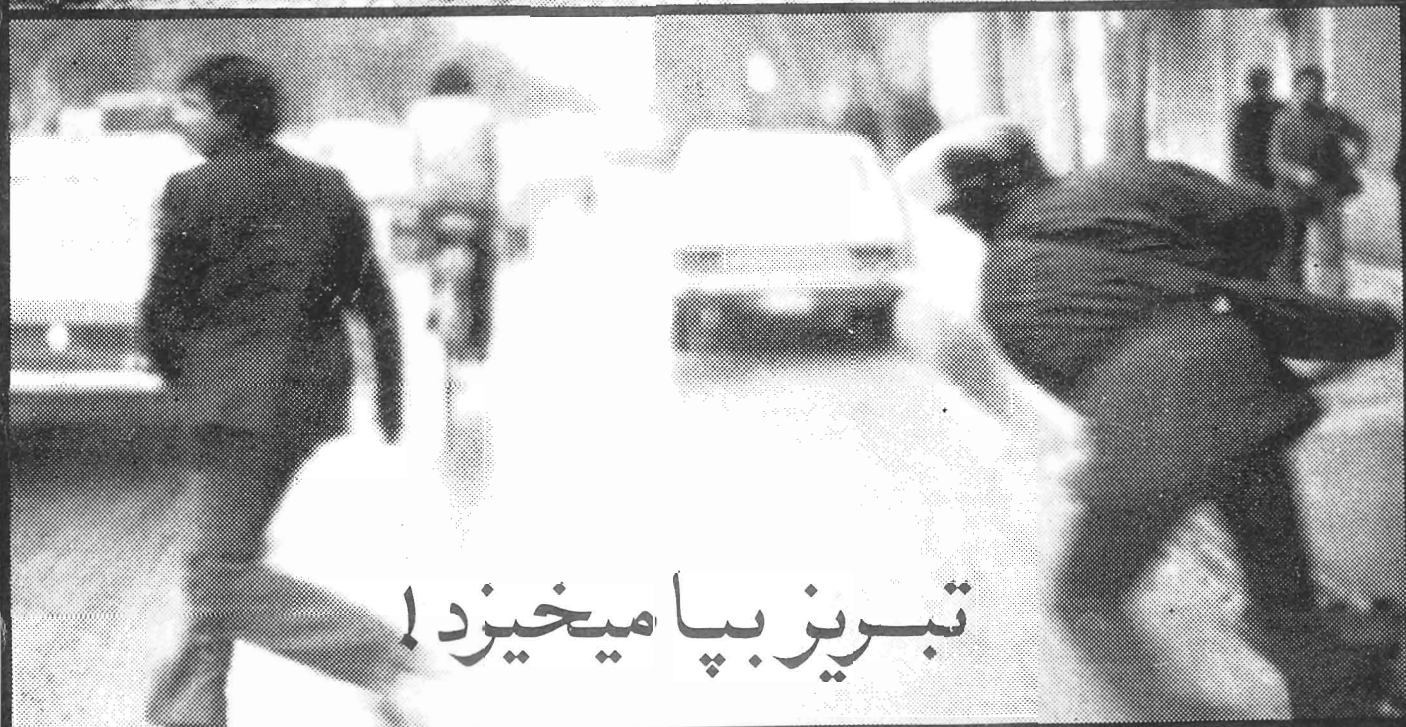


اندک

- ☆ بحران رژیم ایران و مبارزه برای حقوق دموکراتیک
- ☆ یادداشت‌هایی درباره صنعتی شدن ایران
- ☆ دموکراسی سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا
- ☆ شوراها در روسیه
- ☆ کمیسیونهای کارگری در اسپانیا
- ☆ فاشیزم و جنبش کارگری

شماره ۷، بهار ۱۳۵۷



تبریز بپامیخیزد!

کندوکاوه شماره ۷
بهار ۱۹۷۸

- ۱..... تبریز به پا می‌خیزد !
۲..... بحران رژیم و مبارزه برای حقوق د مكراتيك
۱۲..... یادداشت‌هایی درباره صنعتی شدن ایران
۲۴..... د مكراسی سوسیالیستی و د یكتا توری پرولتاریا
۳۶..... شوراها در روسیه
۴۶..... جنبش نوین پرولتری و کمیسیون‌های کارگری در اسپانیا
۵۵..... فاشیزم و جنبش کارگری

آدرس:

KANDOKAV
c/o The Other Bookshop
328 Upper Street,
London N1.

حساب بانکی

Olivier Pavillon
Compte Courant no. 774 731.4
Credit Foncier Vaudois
Place Chauderon 8,
Lausanne, SUISSE

تبریز یا میخیزد !

وسعت تظاهرات و شدت خشم توده ها که در تبریز به اوج خود رسید ، پایه های رژیم قلداری شاه را چنان به لرزه افکند که ارتجاع هراسان از گسترش بیشتر جنبش جهت سرکوب فوری آن به آخرین سلاح خود ، یعنی ارتش ، متوسل شد . در اوایل بعد از ظهر تحت هدایت مستقیم شخص شاه فرمان محاصره و اشغال نظامی تبریز صادر شد . جلادان و قصابان لجام گسیخته رژیم مسلح به آخرین ابزار خونفشان آذمکشان حرفه ای جهان به کشتار زنان و مردان و کودکان بی دفاع تبریز پرداختند . تانکها و زرهپوشان شاه تظاهرات مردم تبریز را بی محابا به توپ و مسلسل بستند و از هیچ گونه رذالت و دناستی جهت ایجاد رعب و وحشت در شهر دریغ نورزیدند . گزارشهای اولیه تعداد کشته شدگان را صدها نفر و تعداد زخمی شدگان را در حدود سه هزار نفر برآورد کرده است . یک بار دیگر ارتش ارتجاع ننگ " فتح " خونین آذربایجان بی دفاع را نصیب خود می کند . اینک ارتش " فاتح " مراسم اعطای مدالهای " افتخار " به آذمکشان هارش را برگزار می کند و آنها را که در اعمال سفاکی قصور ورزیده اند به محاکمه می کشاند .

اما رژیم دیکتاتوری نمی داند که کارائی ابزار سرکوبش دیگر مانند گذشته نیست . موج شدید اختناق رژیم کودتا که بویژه پس از " انقلاب شاه و مردم " ابعاد سهمگینی به خود گرفت دیگر نمی تواند آتش جنبش توده ای را بدل به خاکستر کند . خفقان سیاسی که در دوره پیشین ، پس از شکست بی نبرد جنبش در مقابل کودتای ارتجاع ، عامل یأس و سرخوردگی توده ها شده بود ، امروزه به علل برانگیختگی پیکارشان علیه استبداد تبدیل شده است . امروزه ، تشدید خفقان نه تنها باعث فروکش موج اعتراضات توده ای نمی گردد ، بلکه ، برعکس ، خود موجب تعمیق و تعمیم آن خواهد شد . دوران مبارزات محدود ، پراکنده و منفرد اقشار و طبقات که بدون اعتراض سایر بخشهای جامعه به سرعت و با موفقیت از جانب استبداد سرکوب می شد ، به سرآمد است . بحران سیاسی و اقتصادی رژیم ایران و نظام جهانی امپریالیستی از یک سو ، و تحولات تدریجی دوره اخیر در ساختار طبقاتی جامعه از سوی دیگر ، شرایط مساعدی را برای چرخش تند تناسب نیروهای طبقاتی در ایران فراهم ساخته است . در چنین شرایطی حرکت توده هایی که دیگر مایل به ادامه وضع موجود نیستند بزودی رژیم را نیز در ادامه دادن این وضع ناتوان خواهد ساخت . و این هنگامیست که انقلاب سوم ایران آغاز می گردد !

برخاست مردم تبریز در روز شنبه ۲۹ بهمن ماه طلوع مرحله نوینی از پیکار توده ای علیه ارتجاع و استبداد در ایران را نوید می دهد . در این روز تبریز یکپارچه در اعتراض به کشتار وحشیانه مردم قم به پاخاست . انبوه مردمی که در این تظاهرات شرکت کردند در طی تمام دوره بعد از کودتای ارتجاع در ایران بی سابقه بوده است . تظاهرات تبریز خود بخشی از موج اعتراضی گسترده ای بود که روز چهارم قتل عام مبارزین قم سرتاسر کشور را فراگرفت . مردم ایران باری دیگر نیروی عظیم خود را در برابر رژیم ترور و خفقان به نمایش گذاردند . شاه و اربابان خارجیش تصور می کردند که شقاوت بید ریخ چند ماه اخیر مأمورین آذمکشان حرکات نوین مبارزاتی مردم جهت کسب حقوق دیکتاتور را مهار کرده است . اما ابعاد وسیع این اعتراض نشان داد که دوران قدر قدرتی دیکتاتوری پلیسی - نظامی به سرآمده و پیکار مردم ایران جهت سرنگونی استبداد و سلطنت آغاز شده است . پس از یخبندان دراز سیاسی چند دهه پیش ، پیگیری و گسترده اعتراض توده ای ، بویژه در تبریز ، امواج اولیه حرکت سیل آسای جدید جنبش وسیع و همگانی مردم را نشانه می زند . بدون تردید ، شرایط جهت فائق آمدن بر شکست ۲۸ مرداد مهیا می گردد .

تصادفی نیست که آزادی خواهان آذربایجان قهرمانان بار دیگر در پیشاپیش قیام توده ای علیه استبداد و ارتجاع به حرکت درآمده اند . تصادفی نیست که جنبش توده ای این بار نیز از شهر تبریز ، شهر سنارها و باقرها ، آغاز می شود . گردان و دلاوران رنجبر آذربایجان همواره نبض انقلاب ایران را در دست داشته اند . زمانیکه آذربایجان به خروش می آید زمان به پا خاستن مردم ایران است . علیرغم بیرحمانه ترین و ددمنشانه ترین فشاری که حکومت پلیسی - نظامی پهلوی از هنگام شکست جنبش ملی در ۲۱ آذر سال ۱۳۲۵ تاکنون بر مردم این سرزمین اعمال کرده است ، علیرغم اشغال نظامی دائمی این منطقه ، مردم آذربایجان با برخاست ۲۹ بهمن بار دیگر نشان دادند که کماکان پرچم جنبش مترقی ایران را در دست دارند . علیرغم آمادگی قلبی نیروهای پلیس و سازمان امنیت و ژاندارمری و تمام تهدیدات و ضرب و جرح آنها ، در این روز ، صدها هزار نفر ، از کارگر و بازاری گرفته تا روشنفکر و روحانی ، در خیابانهای شهر تبریز به تظاهرات پرداختند . بازارها ، دانشگاه ، مدارس و ادارات همه به حالت تعطیل عمومی درآمد . آزادی خواهان تبریز نشان دادند که هیچ تهدید و تنظیمی علیه جنبش مردمی که مصمم در برابر سفاکی رژیم به پاخیزند ، کوبش نخواهد داشت .



بحران رژیم ایران

و مبارزه برای

حقوق دمکراتیک

چگونگی شکل گیری فعلی آن ، و گرایش های اساسی تحول آتبی آن برای فهم این مساله که تکلیف هر مبارز در مقابل این حرکت چیست اساسی است ، چه برای مبارزینی که در داخل ایران خود در جریان این حرکت سهیم و شریکند و چه برای مبارزینی که سالیان متمادی در خارج از ایران علیه اختناق و استبداد حاکم بر ایران کوشیده اند . متأسفانه ، برخلاف شرایط داخل ایران که قهرراً هر مبارز را با این مساله روبرو ساخته که قدم بعدی برای پیشبرد مبارزات یکسال اخیر کدامست ، چگونه می توان برخی از دستاوردهای هر چند نا چیز این مبارزات را تحکیم و تثبیت کرد و گام بعدی را بر داشت ، مابین مبارزین خارج از کشور مباحثات بسیار بدوی تیر جریان داشته است . یعنی مباحث بجای اینکه در سطح " چگونه به موثرترین وجهی می توان از این مبارزات دفاع و به پیشبرد آن کمک کرد ؟ " جریان داشته باشد هنوز و عمدتاً در این سطح بوده است که " آیا باید از این مبارزات دفاع کرد ؟ "

البته برای آنها که با مباحث قبلی اپوزیسیون خارج از کشور در سالهای اخیر آشنا نیستند این خود تحولی است " انقلابی " ، تکانی که مبارزات این یکسال به گرایش های سنتی اپوزیسیون خارج از کشور وارد آورده ، لااقل این نتیجه واقعاً مثبت را داشته است که اکثر آنان را از بحثهای " معنوی " و هیرونی " خلق کیست و وظایف کفدراسیون در قبال آن چیست " به مباحث " دنیوی " و خاکی بکشاند . یعنی لااقل باین سوال که در رابطه با این مبارزات مشخص وزنده و ملموس چه باید کرد ؟

ولی عکس العمل اولیه اغلب گرایش های خارج از کشور در واقع نوعی رم کردن از این مبارزات زنده و ملموس بود . کارگر ، " ناشر افکار کمونیستهای ایران " ، در بیان بخشیدن به این رمیدن ها و سرو سامان دادن به این بغض کردن ها پیشقدم شد . اعلامیه معروف کارگر (شماره ۱۲ ، مرداد ماه ۱۳۵۶) شجاعانه اعلام داشت که " نخستین شرط دمکرات بودن مبارزه برای برچیدن بساط سلطنت و قطع نفوذ امپریالیسم در ایران می باشد " و برنامه های هشت ماده ای نیز برای وظائف کمونیست ها در رابطه با مبارزات دمکراتیک ارائه داد . اینکه از مرداد ۱۳۵۶ تا به امروز طرفداران

مبارزاتی که در عرض یکسال گذشته در ایران جریان داشته است ، یعنی آغاز برخی حرکات اعتراضی اولیه و بدنبال آن نشانهای پر وسعت تری از پیدایش مبارزات توده ای ، در حیات سیاسی جامعه ایران از پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا بحال نقطه عطفی است بغایت مهم . پس از یک دوره طولانی شکست مبارزات توده ای ، خرد شدن سازمان های سیاسی و مبارزاتی توده ای ، پراکنده شدن کلیه مبارزات ، تثبیت ارتجاع و منزوی شدن عناصر انقلابی ، باردیگر شاهد نخستین نشانه های برخاست مبارزات توده ای در ایرانیم . از این مهمتر آنکه در عرض کمتر از یکسال شاهد بسط و تعمیم این مبارزات از قشری به قشر دیگر و از شهری به شهر دیگر بوده ایم . حرکات اعتراضی اولیه که با نوشتن نامه های اعتراضی به دولت شروع شده بود با برگزاری شبهای شعرکانون نویسندگان وسعت و ابعاد تازه ای یافت . همزمان با این جریان مبارزات وسیع دانشجویان دانشگاه ها و پیوند این دو با هم به بسط این حرکات قشوت بخشید . حمله دولت علیه این جلسات و اتخاذ شیوه های تازه تر پلیسی نه تنها منجر به فروکش کردن این مبارزات نشد ، بلکه با تظاهرات وسیع و اعتصاب عمومی و سرتاسری دانشگاه ها این مبارزات گسترش بیشتری نیز یافت . این گسترش جغرافیائی مبارزه در عکس العمل مردم به کشتار قم باردیگر خود را نشان داد . برای اولین بار پس از خرداد ۱۳۴۲ شاهد بسته شدن وسیع مساجد و بازارها در اقصی نقاط ایران — از شهرهای شمال گرفته تا آبادان و شوشتر و اهواز — بودیم . وسعت این حرکات چنان دولت را به وحشت انداخته که در تبریز با تانک و توپ بمقابله تظاهرات خیابانی می رود . خلاصه کلام اینکه در عرض کمتر از یکسال مبارزاتی که از حرکات اعتراضی محدودی شروع شده بود هم از لحاظ دربرگیری اجتماعی و هم از لحاظ فراگیری جغرافیائی بسرعت بی نظیری گسترش یافته است و علیرغم حملات مکرر و وحشیانه ساواک ، پلیس و ارتش هزار پس از عقب نشینی موقت و تنظیم و تجدید قوا در سطح وسیع تری سر برافراشته است .

درک اهمیت این نقطه عطف برای هر مبارز ایرانی احتیاج به تاکید ندارد . شناخت ریشه های این حرکت جدید اجتماعی ،

و منافع مجتمع نظامی - صنعتی امپریالیسم و کارتل های نفتی در ارتباط متقابل با هم قرار دارند *

ب - بخش خصوصی که در حزب رستاخیز جناح " سازنده " را تشکیل می دهد و محصوراً مربوط و مرتبط با بخش غیر نظامی و صنایع مصرفی امپریالیسم است * این بخش همه امید خود را به قدرت یابی این جناح از امپریالیسم در سطح جهانی و بخصوص در آمریکا دوخته است و با انتخاب کارتر روزه امید برای رشد خود یافته است (صفحات ۱۳ الی ۱۶) * تغییر استراتژی امپریالیسم از یکسو ، شرایط و اوضاع نابسامان ایران و ناراضی عمومی - ناراضی قشرهای مختلف خلق و همچنین بخش غیر حاکم سرمایه داری (بخش خصوصی) - از سوی دیگر زمینه مادی مناسب را در ایران برای ایجاد حرکتی فراهم کرده است (ص ۲۰) * " سرمایه داران بخش خصوصی از اینکه جناح صنایع غیر نظامی آمریکا فعلاً مسلط شده است بسیار خشنود و ذوق زده شده و پایان مصائب و رنج های خود را نزدیک می بینند * " (ص ۳۰) ولی از این نکته غافل هستند که بعلت پاره ای ویژگیهای ایران این تغییر کلی استراتژی امپریالیسم در سطح ایران اعمال نخواهد شد * این ویژگیها عبارتند از اهمیت ایران از نظر کارتل های نفتی و نقش ژاندارمری منطقه کوه علاوه بر اسرائیل به ایران نیز واگذار شده است (صفحات ۳۲ الی ۳۴) * بعلت این ویژگیها کارتر ناچار است ضرورت ادامه تسلط جناح های رقیب (جناح های نفتی و نظامی و صنعتی) را در ایران بپذیرد و صرفاً به کسب برخی امتیازات محدود برای جناح خود دل خوش کند و رقبای او هم باندازه کافی " نفاقم " دارند و مثلاً شرکای ایرانی جناح کارتر را ، یعنی سرمایه داران بخش خصوصی را توسط دخالت آنها در امور تصمیم گیری ، برنامه ریزی و تأمین منافع آنها ، یعنی شراکت رسمی در قدرت راضی می کنند (ص ۳۵) * سرمایه داران خصوصی نیز در این میان از این فرصت استفاده کردند و " احتمالاً موقتاً ، به مراد دل رسیدند * " (ص ۴۱) *

نشریه سوسیالیسم علمی و مبارزه طبقاتی (شماره ۴، آذر ۱۳۵۶) نیز ریشه اساسی حرکات اخیر را در تضاد بین شکل حکومتی در ایران با نیازهای اقتصادی و سیاسی سرمایه امپریالیستی می بیند : " اکنون دیکتاتوری فردی شاه دیگر آنطور که انتظار می رود قادر به تضمین منافع گسترش طلب انحصارهای جهانی نبوده و از عهده تأمین آن مقدمات اقتصادی و سیاسی ای که حفظ و توسعه وابستگی امپریالیستی الزام آورشان نموده است ، به خوبی گذشته برنی آید * قهر غیر اقتصادی که در مرحله گذشته راه گشای نفوذ سرمایه جهانی و اهرم استیلای آن بود ، اکنون در مرحله استقرار پیش رفته تر روابط کاپیتالیستی تبدیل به مانع برقراری تسلط قهر اقتصادی که شرط اصلی بقا و رشد روابط کاپیتالیستی می باشد ، گردیده است ، نظام سرمایه داری وابسته - آسایشی ایران که شکل سیاسی آن استبداد وابسته فردی شاه است ، اکنون در مرحله ای که بنا بر قانون رشد سرمایه بایستی دیر یا زود راه را برای تسلط شرایط عمومی حرکت آزاد سرمایه خصوصی باز کند و در شکل سیاسی خویش به قبول برخی از آزادی های صوری بورژوازی تن در بدهد ، نه تنها آمادگی لازم برای این تخییرات را از خود نشان نمی دهد ، بلکه حتی سد تحقق آنها نیز شده است * " (ص ۵) " بنابراین آنچه اکنون با منافع امپریالیسم آمریکا در ایران مطابقت بیشتری می کند ، انجام آنچنان اصلاحاتی در نظام اقتصادی - سیاسی حاکم است که بایستی در یک فرصت کم و بیش طولانی به رفع تنگناهای موجود و گشودن راههای جدید منجر بشوند ... به نظر می رسد که دکنترین کارتر راه وارد آوردن این اصلاحات را در محدود کردن مطلقیت قدرت اقتصادی و سیاسی رژیم و تخفیف احتیاط سیاسی حاکم بر برخی از نیروهای مخالف جستجو می کند * " (ص ۶) *

و از همه " مفید و مختصر " تر موضوع ما همانم حقیقت است : " علاوه بر تشدید تضاد های میان کارگران و بورژوازی و کلیه ی

این نشریه در راه پیاده کردن این هشت ماده چه کرده اند بر ما روشن نیست * از آن پس نیز چندین گرایش دیگر اپوزیسیون مواضع مفصل خود را در نشریات مختلف ارائه داشته اند * آنچه تا بحال وجه اشتراك تقریباً کلیه این مواضع بوده است اینست که این حرکات اعتراضی و مبارزات برخی از اقشار (نظیر نویسندگان) را به نوعی حرکات و مخالفت بورژوا - لیبرالی علیه دولت ایران ارزیابی کرده اند ، منتهی با این تفاوت که برخی (نشریه کارگر ، گروه اتحاد کمونیستی) آن را نتیجتاً ارتجاعی و برخی دیگر (ما همانم حقیقت ، مجله سوسیالیسم علمی و مبارزه طبقاتی) آن را بنا به شناخت خود از نیروهای " خلق و ضد خلق " مترقی اعلام داشته اند *

این وجه اشتراك در طبقه بندی حرکات و مخالفت ها و مبارزات اخیر خود ناشی از بینش کمابیش مشابه این گرایش ها (علیرغم جدل های گهگاه تند و تیز مابینی) از بحران کنونی رژیم ایران است ، یعنی این بحران را در درجه اول ناشی از تضاد بین بورژوازی ایران (یا بخشی از آن) با دولت کنونی دانستن * برای روشن شدن این وجه اشتراك بناچار مجبوریم خلاصه ای از این مواضع را یکی پس از دیگری بیاوریم *

بنا به نشریه کارگر " ... شکل فردی دیکتاتوری سرمایه نیز که ما تبلور آن را در رژیم فاشیستی شاه می یابیم ، اگر چه در یک مرحله از استراتژی امپریالیسم جهانی ، با وجود نداشتن هرگونه پایه توده ای ، قادر به پیشبرد پروسه سرمایه داری در ایران بود ، ... دیگر نه فقط نمی تواند بیک از نیازهای مبرم امپریالیسم آمریکا در شرایط کنونی در زمینه صدور کالاهای سرمایه ای پاسخ گوید ، بلکه ابتدائی ترین شرایط حفظ سیستم موجود را نیز برآورده نمی کند ... " رژیم کنونی در زیر فشار امپریالیسم آمریکا و شرایط بالقوه انفجاری داخل بیک عقب نشینی هر چند تاکتیکی و موقتی مجبور شده است ...

" طبیعی است که آنچه که برای قداره بندان باند پهلوی در شرایط کنونی همچون مانور تاکتیکی برای سنگربندی های جدید و تعرض های خشن تری در آینده می باشد ، برای بورژوازی و مالا سخنگویان آن بهیچ وجه تاکتیکی نداشته و برخاسته از اختلاف میان شکل دیکتاتوری فردی شاه و تمایل طبیعی (!) سرمایه داران شرکت مستقیم در تعیین سرنوشت خود می باشد * "

گروه اتحاد کمونیستی نسخه کمی طولانی تر و پیچیده تری از همین گونه تضادها را عرضه می دارد * بنا به این گروه در عرض سالهای اخیر ترکیب چندین عامل منجر به تغییر استراتژی امپریالیسم شده است * این عوامل عبارتند از شکست آمریکا در جنگ ویتنام و اثرات این شکست بر خود طبقه حاکمه آمریکا و همچنین در سطح جهانی ، بحران اقتصادی سرمایه داری جهانی ، قدرت یابی نسبی اروپا و ژاپن بضرر آمریکا ، و بی خطر شدن احزاب کمونیست بویژه در اروپا * مجموعه این عوامل منجر به روی کار آمدن جناح غیر نظامی - صنایع مصرفی طبقه حاکمه آمریکا شده است (حزب دمکرات) و این خود را در تغییر استراتژی امپریالیسم در سطح جهان نیز منعکس کرده است (صفحات ۱ الی ۱۱) * در ایران نیز بورژوازی ایران اساساً متشکل از دو بخش است *

الف - بخش بورکرات - نظامی که " جناح پیشرو " را در حزب رستاخیز تشکیل می دهد و جناح حاکم سرمایه داری در ایران است * در بار پهلوی و شخص شاه در راس این بخش قرار دارند * کلیه امکانات و منابع دولتی در اختیار این بخش است * منافع این بخش

* رجوع شود . کتاب بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم و نقش نیروهای چپ ، آذرماه ۱۳۵۶ * از آنجا که این جزوه بیش از نود صفحه است ، ناچاریم خلاصه ای از نظریات آنرا بیاوریم تا نقل قولهای مفصل * اشاره به شماره صفحات همگی به این کتاب است *

زحمتگشان و طبقات حاکمه، بر اثر این شرایط (شرایط بحرانی حکومت خودکامه ی پهلوی) دورشته از تناقضات درونی حکومت و جامعه ی ایران، که به رشد خاص، محدود و نامتعادل سرمایه-داری در ایران و تأثیرات بقای روابط فئودالی و نیمه فئودالی و وابستگی های اقتصادی و سیاسی به امپریالیزم بر آن مربوط می شود، رو برشد و تظاهر نهاده است. یک رشته از این تناقضات، که از تناقضات میان دسته بندی های طبقات حاکمه است، بطور عمده بازتابی از کشاکش منافع و رقابت میان دودسته ی بورژوا - مملکی بوروکراتیک شاه و دسته جات بورژوازی بزرگ و انحصار طلب خصوصی برای دست انداختن بر رشته های گوناگون تولید و توزیع و خوردن کوچکترهاست... حال آنکه رشته ی دیگر این تناقضات بازتابی از مقاومت قشرهای بورژوازی ملی و خرده بورژوازی در برابر یورش آن دسته جات بر منافع اقتصادی آنان و در نتیجه نیازمندی ایمن ا فشار برای دفاع از حقوق خود در برابر اجحافات و زورگویی های حکومت استبدادی است. (شماره ۱۱، مرداد ۱۳۵۶، ص ۱)

اختلاف برخورد ها و مواضع نسبت به این مبارزات از اینجا بعد آغاز می شود. حقیقت چنین نتیجه می گیرد که "... در برخورد به حرکت لیبرالی کنونی بورژوازی ملی ایران، اول اینکه کمونیست ها باید این حرکت را که دارای عناصر مرفقی و ملی است از لیبرال باز-یها و ژست های به اصطلاح کارتریستی برخی از محافل حاکمه و مهره های سیاسی شان... تمیز داده... دوم اینکه کمونیست ها باید بهیچ رو سر به دنباله روی از این حرکت نگذارند... تفاوت نازدودنی میان سیاست و تاکتیک کارگری و سیاست و تاکتیک بورژوا-ئی بطور اخص و میان جنبش انقلابی و جنبش لیبرالی را بطور کلی بدست فراموشی نسپرده، شمشیر کمونیستی را با پنبه زن بورژوازی عوض نکنند" (همانجا، صفحات ۳۱) این تفاوت ها نیز باختصار عبارتند از الف) پیگیری بودن و جامعیت مبارزه کمونیست ها برای دمکراسی در تقابل با سستی، نیمه راه روی و سازش بورژوازی ملی ب) راه و شیوه انقلابی گونیست ها، یعنی روی به مردم آوردن کمونیست ها در تقابل با چشم انتظار دوختن بورژوازی به همین دستگاه کنونی و ج) برای کمونیست ها نیل به "جمهوری دمکراتیک" تمامی برنامه و کل مطالبات شان نیست. این فقط فصل نخست است که راه را برای فصل بعدی یعنی مبارزه در راه سوسیالیسم آماده می کند. (همانجا، ص ۳)

سوسیالیسم علمی و مبارزه طبقاتی نیز به نتیجه گیری مشابهی می رسد: "جنبش ضد امپریالیستی و دمکراتیک را بایستی نسبت به امکانات و حدود بهره برداری از این فرصت توجه زیاد بکنند... توجه به این واقعیت معنی دوگانه دارد: ۱- نیروهای دمکراتیک و ملی خلق بایستی آگاهانه از این فرصت برای بسیج واقعی و سازماندهی هرچه بیشتر مردم بر محور شعارها و مطالبات دمکراتیک خلقی استفاده نمایند و ۲- در عین حال بکوشند که از افتادن مردم به دام 'بشردوستی' و 'دمکراسی طلبی' امپریالیسم و متحدان داخلی آن جلوگیری کنند." (همانجا، ص ۷)

برخلاف این دو نشریه، گروه اتحاد کمونیستی، نشریه کارگر نتیجه مخالف می گیرند. گروه اتحاد کمونیستی نه تنها نامه سه تن از رهبران سابق جبهه ملی را نشانه ای از رفتن این افراد بزیر پرچم سرمایه داران بخش خصوصی می داند (صفحات ۴۱ و ۴۲) بلکه در مورد نامه های کانون نویسندگان نیز چنین حکم می کند که "چه آنها می خواسته اند و چه نمی خواسته اند، هم محتوای نوشته آنها و هم زمان نگارش آن، صرفاً کمنی برای بخش خصوصی بوده است." (ص ۴۶) و چند صفحه بعد این حکم را در مورد کل حرکات دوره اخیر تعمیم می دهد: "... آنچه مشخصات این حرکت جدید را می سازد ویژگی های آن، تفاوت های آن با حرکت با سابقه خلقی است و در اینجا است که مشاهده می کنیم این تفاوت ها همه نشانه از عقب گرد و راست روی دارد... مشخصه این حرکت داشتن

خواسته های دمکراتیک نیست... ماهیت رهبری آنست... این وجوه تمایز همه راست روی است، همه حرکت بعقب است... مشخصه این حرکت، علت وجودی آن باین شکل، زمان آن، نیروهای جدید در آن، اهداف مصرح آن - چه شرکت کنندگان در آن بخواهند و چه نخواهند - نقش جناح کارتراست... (ص ۵۰) تأکید ها در اصل است... و در مقابل این حرکت بعقب، این "جنبش راست که سعی در تحمیل مردم دارد" (ص ۶۵ - ۶۴) وظیفه نیروهای مرفقی ارائه آلترناتیو مرفقی است. در این مرحله خطر انحرافی عمده گرایش های راست بورژوا لیبرالی، سوسیال دمکراتیک و انواع و اقسام رفرمیسم های شناخته شده و نشده است... مردم ستمدیده و توده زحمتکش، اگر جنبش و آلترناتیو چپی در مقابل خود نیابند، بناچار بزیر پرچم رفرمیسم خواهند رفت... (صفحات ۶۶ - ۶۵) برای ساختن این آلترناتیو چپ گروه اتحاد کمونیستی برنامه حداقل خواسته های دمکراتیک کمونیست ها را، مشتمل بر هشت "خواست کلیدی" ارائه می دارد و کلیه "نیروهای چپ" را به بحث و تبادل نظر سالم، "ایجاد دیالوگ سالم در درون نیروهای چپ" و افشاء بیش از پیش نیروهای راست دعوت می کند... البته اظهار امیدواری نیز می کند که زحمتگشان نیز "با حرکت تدریجی ولی روز-افزون" به این جنبش چپ جلب خواهند شد.

نشریه کارگر از این نیز متواضع تر است و صرفاً کمونیست ها را به "افشای ماهیت استراتژی و مانورهای امپریالیسم" و یک سلسله تبلیغات دیگر دعوت می کند.

در واقع اگر بخواهیم کلیه این مواضع را به ساده ترین عبارات خلاصه کنیم وجه مشترکشان اینست که بحران فعلی را اساساً و عمدتاً یک بحران سیاسی بورژوائی می شناسند... بدین معنی که بنوعی یا رشد سرمایه داری در کل در این مرحله با این شکل ویژه حکومت در تضاد افتاده و برای پیشرفت بعدی آن می باید تغییر و تعدیلی در این سد حکومتی ایجاد شود (نشریه کارگر و سوسیالیسم علمی و مبارزه طبقاتی) و یا لا اقل بخشی از بورژوازی ایران در فراشد رشدش با محدودیتهای زائیده این شکل حکومتی (که معرف منافع این بخش نیست) روبرو گشته است و خواهان تغییراتی در این شکل است (بخش خصوصی بنا به گروه اتحاد کمونیستی و بورژوازی ملی و متوسط بنا به نشریه حقیقت) کارگر و گروه اتحاد کمونیستی از آنجا که دخالت در این بحران سیاسی بورژوائی را در شان "کمونیستی" خود نمی بینند و حرکات ناشی از آن را مانورهای امپریالیستی و حرکت کاملاً بعقب ارزیابی می کنند وظیفه کمونیست ها را عمدتاً افشای غریب این حرکات می دانند... عبارت دیگر می ظاهر چپ و در لباس توجیهات کمونیست نما روی برگرداندن و حتی حمله به این حرکات و مبارزات اخیر را تبلیغ می کنند... حقیقت و سوسیالیسم علمی و مبارزه طبقاتی اگر چه بدستی شرکت در این مبارزات را وظیفه کمونیست ها می دانند و اگر چه بدستی تمامی بین مبارزات کمونیست ها برای حقوق دمکراتیک و سایر اقشار برای همین حقوق را تذکر می دهند، ولی بالقوه راه را برای راست گرایی آتی باز می گذارند... بدین معنی که هر دو با ارزیابی بحران فعلی بمقابله بحران سیاسی بورژوائی، هدف قابل دسترسی آتی را رسیدن به "جمهوری دمکراتیک خلق" (حل بحران سیاسی بورژوائی) می بینند و مبارزه پرولتاریا را برای کسب قدرت سیاسی به دوره پس از رسیدن به این هدف موکول می کنند... بقول سوسیالیسم علمی و مبارزه طبقاتی: "به نظر ما جامعه ایران علیرغم این واقعیت که در آن شیوه تولیدی سرمایه داری صاحب سیطره است، در مرحله فعلی به سبب سطح نازل و ناموزون رشد نیروهای مولده و ترکیب طبقاتی آن هنوز مرحله انقلاب دمکراتیک ملی را طی می کند..." (ص ۱۶) "در مرحله کنونی حرکت جامعه ما شعار 'سرنگون باد رژیم استبدادی شاه' و یا شعارهای دیگری به همین مضمون است..." (ص ۱۸)

"... منافع کارگران و زحمتکشانشان اقتضاء می‌کند که رژیم استبدادی شاه جای خود را به حکومت خلق دهد و سقوط سلطنت به تشکیل جمهوری دموکراتیک خلق منجر بشود." (ص ۲۰).

برای بحث همه جانبه این مواضع مختلف و درک وقایع ایران واضح است که قبل از هر چیز باید ماهیت بحران فعلی رژیم ایران روشن شود. آیا واقعاً بحران فعلی ناشی از آنست که رشد سرمایه داری در ایران بنوعی با شکل حکومت استبدادی در تناقض افتاده و در نتیجه آنچه بمثابة تکلیف عینی پیشرفت اجتماعی در قدم بعدی مطرح است تغییر این شکل حکومت و جانشین ساختن آن با شکل تازه‌ایست؟ مثلاً جمهوری دموکراتیک خلق و یا هر نوع دیگری حکومت که به سرمایه داران "اجازه شرکت در تعیین سرنوشت خودشان را بدهد"؟ و یا بحران فعلی بحران خود نظام سرمایه داری است، بعبارت دیگر رشد سرمایه داری در ایران بنقد بد دوره بحران خود رسیده است و در نتیجه آنچه امروز شاهد آنیم آغاز دوره‌ای از مبارزات اجتماعی است که گرایش اساسی آن نه فقط علیه شکل حکومت فعلی بلکه اساساً علیه نظام سرمایه داری خواهد بود و فقط با شکل گرفتن چنین جهتی موفق به حل مسائل مقابل اجتماع خواهد شد؟ بطور مثال، آیا "فرار سرمایه" از ایران و یا "روی آوردن سرمایه به زمین" اساساً به این دلیل است که سیاستهای حکومت فعلی هرگونه تأمین مالی را از سرمایه داران سلب کرده و در عکس العمل به آن سرمایه خود را از ایران خارج می‌کنند و یا بجهت سرمایه گذاری مطمئن تر و "با ثبات تر" (خرید و فروش معاملات ملکی) روی می‌آورند؟ و یا این جهت حرکت اساساً و عمدتاً زائیده بحران کلاسیک اشباع تولید است که برای اولین بار سرمایه داری ایران با آن روبرو شده است، یعنی اشباع تولید در رشته‌های تولیدی موجود، تنزل نرخ سود، عدم امکان سرمایه گذاری در رشته‌های جدید تولیدی بدلیل موانع ساختاری رشد سرمایه داری در ایران و در نتیجه روی آوردن سرمایه بسایر فعالیتهای اقتصادی در جستجوی سود؟

بنظر ما تحلیل تغییراتی که در جامعه ایران از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا بحال رخ داده نشان می‌دهد که این بحران اساساً از نوع دوم است و نه از نوع اول.

این تغییرات خود تنها در رابطه با این مرحله از تمرکز و تراکم سرمایه در سطح جهانی، در رابطه با این دوره از نیازهای ویژه نظام امپریالیستی قابل درکند. بدین معنی که کمابیش از دوره جنگ جهانی دوم به این طرف، شکل ویژه راه حل بحران اشباع تولید و تحقق ارزش افزائی سرمایه ایجاب می‌کرد که اقتصاد کشورهای از لحاظ صنعتی عقب مانده، کشورهای مستعمره و شبه مستعمره سابق، به دروهائی برای جذب "کالا های سرمایه ای" تبدیل شوند. این نیاز، برخلاف دوره قبل، تسهیل انباشت سرمایه داخلی و ایجاد برخی صنایع در این کشورها را ایجاب می‌کرد. در ایران نیز پس از شکست مبارزات توده ای و تثبیت سیاسی ارتجاع در سالهای اول پس از کودتا و تدارک برخی مقدمات اجتماعی و اقتصادی در واقع "انقلاب سفید" و اساساً اصلاحات ارضی تسریع این فراشد را اعلام داشت. کلیه برنامه ها و اقدامات مهم دولت از اواسط دهه ۱۳۳۰ یبعد تنها در رابطه با تسریع فراشد انباشت سرمایه در ایران و جهت دادن به سرمایه گذاری در رشته های مشخصی قابل درکند.

اما این گونه رشد سرمایه داری از همان بدو تولد مصادف با محدودیت ها و موانعی است که بسرعت و بشدت بیشتری آن را با بحران اشباع تولید روبرو می‌سازند. اولاً دقیقاً به این دلیل که

این صنایع در رابطه با نیاز "جذب کالا های سرمایه ای" صنایع امپریالیستی بوجود آمدند خود به رشته های غیر از رشته های کالا های سرمایه ای، یعنی عمدتاً برخی صنایع تولید کننده کالا های مصرفی، محدودند. این محدودیت شدیداً حیطه گسترش سرمایه گذاری را کوچک می‌کند. یعنی سرمایه داری ایران فاقد مکانیزم رشد کلاسیک سرمایه داری از طریق گشاده شدن هرچه بیشتر رشته های جدید تولید، بویژه تولید ماشین آلات تولیدی، به حیطه تولید سرمایه داری است. بعبارت دیگر بخش موسوم به بخش اول تولید در کشورهای امپریالیستی قرار دارد و در ایران عمدتاً و اساساً فقط بخش تولید کالا های مصرفی وجود دارد. بدلیل این مساله این نیست که ایران هنوز به آن مرحله از رشد سرمایه داری نرسیده است و بتدریج (و با برخی تغییرات سیاسی، مثلاً برداشتن "مانع سیاسی حاکمیت مطلق پهلوی") به آنجا خواهد رسید. نشریه سوسیالیسم علمی و مبارزه طبقاتی با شروع از این مشاهده صحیح که سرمایه داری ایران "از شعبه اول تولید، یعنی شعبه تولید کالا های سرمایه ای تقریباً بطور کامل محروم است و از نظر تکنولوژی در وابستگی مطلق قرار دارد..." (ص ۱۶) به این نتیجه گیری غلط می‌رسد که "این واقعیات به ما نشان می‌دهند که جامعه ما علیرغم رشد کاپیتالیسم در آن هنوز به مرحله فعلیت انقلاب سوسیالیستی نرسیده است." (ص ۱۷) حال آنکه این محرومیت سرمایه داری ایران خال تولد آنست؛ با آن بدنیای آمده است و برای رفع آن خود سرمایه داری باید از بین برود.

ثانیاً بدلیل این محدودیت پس از کمتر از دو دهه سرمایه داری ایران با بحران اشباع تولید روبرو شده است: حیطه های موجود و ممکن سرمایه گذاری اشباع شده اند، و نرخ سود شروع به تنزل کرده، سرمایه پس از یک دوره کوتاه حرکت بسمت کشاورزی اکنون از حوزه های تولیدی بسمت ساختمان، زمین و یا خارج از کشور حرکت کرده است. اقدامات اقتصادی دولت در عرض ماه های اخیر اساساً متوجه حل این مساله بوده است. علاوه بر این اشکال بنیادی، یک سلسله دیگر مسائل ناشی از رشد این گونه سرمایه داری مزید بر علت شده اند. عدم توفیق دولت در جدائی کامل تولید کنندگان روستائی از وسایل معیشت (زمین و غیره)، در سالهای "شکوفائی" ناگهانی فعالیتهای ساختمانی به کسب سود موقتی کارگر در شهرها و مراکز صنایع منجر شد، که در فاصله کوتاهی فرصت تحرک بیشتری به کارگران داد. برای پایان بخشیدن به این "مخمصه" اکنون قوانین جدید کار مقررات بسیار سخت تری را در رابطه با جلوگیری از تحرک کارگران در نظر گرفته است. صدور شناسنامه های کارگری از جمله این اقداماتند. همچنین برای بالا بردن نرخ سود بضرر طبقه کارگر هم اکنون علاوه بر اقدامات دولت در زمینه جلوگیری از ازدیاد دستمزدها انواع طرح های وابسته کردن دستمزدها به کارائی و میزان تولید در دست تهیه اند. سایر مسائل واضح اقتصادی و اجتماعی نیز - از وضع اسفناک خدمات زیربنائی گرفته، تا کمبود برق و مسکن و غذای روزمره و وخامت اوضاع کشاورزی و... - اکنون دیگر بجای آنکه "مسائل ناشی از رشد" بتوانند قلمداد شوند، بروشنی عدم توانائی دولت را برای اکثریت مردم در حل ابتدائی ترین مسائل روزمره آشکار و آشکارتر می‌کنند.

ثالثاً بدلیل ماهیت این بحران تنها راه حل آن از نظر منافع

* بطور مثال رشد ارزش افزوده بخش کشاورزی (بقیمت ثابت) در عرض سه سال گذشته در حدود ۶٪ ثابت مانده است. رشد صنعت و معدن از ۱۸٪۳ بسال ۱۳۵۳ به ۱۶٪۹ بسال ۱۳۵۴ و ۱۴٪۸ به سال ۱۳۵۵ تنزل کرده است، حال آنکه رشد ساختمان در همین مدت ۲۳٪۴، ۳۷٪ و سپس ۴۳٪ بسال ۱۳۵۵ بوده است.

* برای بحث مفصل این مساله رجوع شود به کند و کاو شماره ۴، مقاله "یادداشت هایی درباره صنعتی شدن ایران".

سرمایه داری در جهت نیرومند تر شدن دولت، در جهت دخالت مستقیم و شدیدتر دولت چه در سطح اقدامات اقتصادی و چه در سطح حملات سیاسی و نظامی علیه کارگران، دهقانان و اقشار خرده بورژوازی شهری می تواند باشد و نه در جهت "جایگزین کردن قهر اقتصادی بجای قهر غیر اقتصادی و قبول برخی از آزادی های صوری بورژوازی" * اهمیت ویژه مبارزه برای کسب حقوق دمکراتیک در این شرایط از همینجا ناشی می شود. خود رژیم ایران بخوبی به این مساله واقف است. می داند که شرایط بحران فعلی اش زمینه را برای شکل گیری و ظهور مجدد جنبش توده ای در ایران فراهم آورده اند و می داند که بقای حیات دولت و بورژوازی ایران در گروی جلوگیری از این شکل گیری است، در گروی پراکنده نگهداشتن مبارزات بمناول سابق و در نطفه خفه کردن تشکیلات مستقل مبارزاتی است.

همزمان شدن بروز علائم بحران رژیم با روی کار آمدن کارتر در آمریکا و تلاش کارتر برای قیافه "انسانی" بخشیدن به آمریکا پس از ویتنام نه تنها سنجایی ها و فروهرها را به این توهم انداخته که شاید امکان تغییر سیاست آمریکا نسبت به دولت شاه موجود باشد، شاید زمان آن رسیده باشد که برای حل بحران کنونی داوطلبان بدیل بورژوا - رفرمیستی قدم بجلو نهند، بلکه کارگر و گروه اتحاد کمونیستی را نیز در پیگرد یافتن ریشه های تغییری "استراتژی امپریالیسم" سردرگم ساخته است.

بدیهی است که این همزمانی تصادفی نبود. خود ظهور بحران بعلاوه بالا رفتن ناگهانی قیمت نفت و درآمد هنگفتی که از این طریق در اختیار دولت قرار گرفت مدتی به تعویق افتاده بود. دولت امیدوار بود که از طریق این درآمد جدید بتواند برخی فشارها و مسائل قبلی را حل کند و ایران را با اصطلاح به آستانه "تمدن بزرگ" برساند. بسیاری از اقشار مردم نیز، بخصوص اقشار متوسط شهری، برای مدت کوتاهی تا قبل از آنکه تورم از آهنگ رشید حقوق ها پیشی بگیرد به بهبود دراز مدت وضع زندگی خود چشم دوخته بودند. بورژوازی ایران نیز خود را واقعاً در آستانه یک فرصت تاریخی بی سابقه می دید که با استفاده از درآمد سرشار نفت، از طریق اعتبارات سخاوتمندانه دولت، بتواند حیطه های جدید سرمایه گذاری را تسخیر کند. در عرض کمتر از سه سال نه تنها هیچ یک از این امیدها و پیش بینی ها به تحقق نیپوست، بلکه مسائل اساسی قبلی با حداث و انفجار پذیری بیشتر سر برافراشته: پول نفت نه تنها افتتاح درهای جدید برای سرمایه گذاری نشد بلکه با ایجاد فشارهای تورمی، رو آوردن پول بسمت زمین و بالا رفتن قیمت زمین شرایط حتی تا مساعدتری را برای ارزش افزائی سرمایه ایجاد کرد. تمام توقعات و چشم داشت های اقشار متوسط نیز بند ریج به یاس و خشم تبدیل شد.

همزمان با این فراهم شدن زمینه عینی نارضایتی عمومی اجتماعی و آشکار شدن مسائل بنیانی رشد سرمایه داری در ایران، دوره کوشش طبقه حاکمه آمریکا برای کسب آبرو و اعتبار از دست رفته اش شروع شد. شکست آمریکا در ویتنام و تأثیرات پیروزی انقلاب هند و چین بر سایر جنبش های ضد امپریالیستی و همچنین تکانی که جنبش ضد جنگ در داخل خود جامعه آمریکا ایجاد کرده بود ایجاب می کرد که برخی مرمت ها و تغییر قیافه ها و تظاهرات برای جبران این اثرات صورت پذیرد. تبلیغات دفاع از "حقوق بشر" کارتر وزنه اساسی و عمده اش متعلق بدوران مبارزات انتخاباتی بود. منتهی اگر قرار باشد این تظاهرات و تغییر وجهه ها کوچکترین موفقیتی در کسب اعتبار از دست رفته، امپریالیسم آمریکا بدست آورد نمی تواند صرفاً تظاهر باشد. می باید لااقل تلاشی در جهت اجرای برخی از قول و وعده ها بعمل آید، حتی اگر هدف تلاش از قبل این باشد که غیر ممکن بودن وعده و وعیدها را نشان دهد. کلیه تئوری های "تغییر استراتژی امپریالیسم" بدور چنین مجموعه ای از وعده های انتخاباتی

و تلاشهای ظاهر سازی ساخته شده اند. بی شک این شرایط در شروع اعتراضات اولیه، نام های سه تن از رهبران سابق جبهه ملی و حتی نام های کانون نویسندگان، بی تأثیر نبود. ولی قضاوت در مورد صحت یا نادرستی برنامه و تاکتیک های این افراد و اقشار را بر مبنای انتخاب موقع تاریخی شروع اعتراضاتشان نمی توان استوار کرد. معیار قضاوت تنها می تواند راه حل هایی باشد که اقشار اجتماعی مختلف و یا سازمانهای سیاسی و یا گروه هایی از سیاستمداران کهنه و نو برای حل بحران اجتماعی ارائه می دارند. اگر راه حل ارائه شده از جانب اینان قادر بجوابگوئی مسائل بحران فعلی باشد، دیگر ایراد گرفتن به اینکه چرا با روی کار آمدن کارتر این اعتراضات شروع شد و یا اینکه چرا نامه به شاه خطاب شده نه به ملت و یا اینکه چرا در نامه ها اشاره به قانون اساسی شده (و نه به "بیانیه کمونیست"؟!) بچگانه و بی ربط خواهد بود.

اما قبل از اینکه نگاهی به این راه حل های متفاوت بیندازیم گوشزد یک نکته لازم است. برخلاف اغراق هایی که تا کنون درباره شکل گیری اپوزیسیون بورژوا - لیبرالی شده است - مثلاً گروه اتحاد کمونیستی نه تنها صحبت از یک حرکت متشکل اجتماعی می کند بلکه بنقد حکم قضاوت خود را درباره ماهیت رهبری آنهم صادر کرده است (رجوع شود بطور مثال به نقل قول ص ۵۰ کتاب سابق الذکر) و یا نشریه حقیقت بنقد دو نوع اپوزیسیون را از هم تفکیک کرده است، یکی "تظاهرات کارتریستی برخی از محافل طبقه حاکمه" و دیگر اپوزیسیون لیبرالی "بورژوازی ملی و دنباله روان آن در میان خرده بورژوازی" - علیرغم این اغراق ها یکی از ویژگیهای حرکات اعتراضی و مبارزاتی یکسال اخیر فقدان گرایش های شکل یافته و بدیل های سیاسی سازمان داده شده و درجه بسیار پایین ساز - ماندی مبارزات بوده است. این موضوع البته تعجبی ندارد. بیش از بیست سال اختناق، سرکوبی هر نوع مبارزه متشکل طبیعتاً به شروع حرکات توده ای ماهیتی عمدتاً خودانگیخته می دهد. این مساله البته می تواند منجر به تظاهرات مکرر خود انگیخته، درگیری های بی در پی و سازمان نیافته و بدون تدارک و برنامه با دستگاه دولتی، و فرسوده شدن موقتی توده ها گردد. ولی در عین حال بدین معنی نیز هست که امکان سازماندهی مستقیم و مستقل توده ها و ساختن بدیل انقلابی نیز بسیار زیاد است. در شرایط کنونی تازه اولین علائم شکل گیری راه حل های متفاوت سیاسی بروز کرده است. با این وصف، شناخت این راه حل ها از همین ابتدا - بدون اغراق در ورزته فعلی آنها - برای جهت گیری صحیح نسبت به مبارزات و کمک به شکل گیری راه حل سازمان یافته انقلابی اساسی است.

بدیل بورژوا - رفرمیستی: از نظر سیاسی، راه حل هایی که در نامه فروهر - بختیار - سنجایی و همچنین در اعلامیه ۵۸ نفری برای بحران کنونی جامعه ایران ارائه شده است، تلاشی است در جهت ارائه بدیل حکومتی در چارچوب نظام موجود اجتماعی. در هر دو این بیانیه ها ریشه بحران کنونی در حکومت استبدادی موجود، در طرز مدیریت مملکت، در عدم امکان مشارکت همه افراد و گروه های اجتماعی در تعیین سرنوشت خود... بیان شده است. * - این اعلامیه ها تنها راه خلاصی و اجتناب از "دورنمای خطرناکی که در برابر دیدگان هریرانی قرار دارد" و تنها راه دفع بحران کنونی را در ترک حکومت استبدادی، احیاء حقوق ملت، محدودیت قسدرت

* در واقع از این نظر تحلیل گروه هایی که حکومت استبدادی پهلوی را سد راه پیشرفت سرمایه داری در ایران و در نتیجه مسأله اساسی فوری را تغییر شکل حکومت - مثلاً به "جمهوری دمکراتیک خلق" - می دانند فرقی با تحلیل نویسندگان این نامه ها ندارد.

سیاسی، فراهم آوردن امکانات علاقمندی و مشارکت عموم در سرنوشت جامعه، و به یک کلام جایگزینی "دمکراسی" بجای "استبداد" ارائه می‌دارند.

تأکید ما براینکه این راه حل از نظر سیاسی بی‌انگیز بدیل بورژوا - رفرمیستی می‌تواند باشد و نه از نظر اجتماعی بدین دلیل است که طرفداران این راه حل از هیچگونه پشتیبانی در میان هیچ‌بخشی از بورژوازی ایران برخوردار نیستند. برخلاف جبهه ملی در دوران قبل از کودتا که نه تنها از نظر سیاسی بی‌انگیز منافع جناحی از بورژوازی ایران بود، بلکه از نظر اجتماعی نیز از این پایه برخوردار بود، امروزه امکان اینگونه قشر بندی و جناح بندی در میان بورژوازی ایران نیست. این خود نتیجه تغییر ترکیب اجتماعی طبقه حاکمه در ایران در عرض دودهمه اخیر است. همانطور که قبلاً اشاره شد در دوره قبل از کودتا منافع امپریالیزم کنترل انباشت سرمایه در داخل ایران را ایجاب می‌کرد و سیاست‌های دولت ایران که ابزار سیاسی ادغام ایران در اقتصاد جهانی سرمایه داری است، در تناقض با منافع آن جناح از بورژوازی ایران که منافعی در انباشت سرمایه در داخل ایران بود می‌افتاد. این تناقض پایه عینی اپوزیسیون بورژوازی آن دوره بود که بی‌انگیز سیاسی آن جبهه ملی شد. در دوره اخیر منافع غالب امپریالیزم در جهت تسهیل انباشت سرمایه در داخل ایران، در جهت کمک به رشد بورژوازی ایران در رشته‌های مشخصی از صنایع بوده است. دولت ایران خود سیاست‌هایی را دنبال کرده است که تماماً در خدمت کمک به رشد و تحکیم این بورژوازی بوده است و منافع بورژوازی ایران اساساً تناقض و اصطکاک با منافع امپریالیزم در ایران و سیاست‌های دولت ندارد. تا آن حد نیز که برخی نارسائیه‌ها و اشکالات در این سیاست‌ها موجود باشد از نظر خود بورژوازی ایران بهترین راه حل آن از طریق شرکت آن در همین دستگاه کنونی حکومتی است و نه از طریق حمایت از مبارزات اقلی از خرده بورژوازی و تشکیل نوعی اپوزیسیون خارج از این دستگاه.

تنها امکانی که سیاستمداران و سخنگویان و طرفداران راه حل بورژوا - رفرمیستی برای کسب پایه اجتماعی و تبدیل خود به نیرویی که در میان محافل حاکمه، چه در ایران و چه در کشورهای امپریالیستی، "گوش‌شنوا" پیدا کنند دارند، از طریق تلاش برای کسب پایه توده‌ای در میان خرده بورژوازی شهری، کارگران و دهقانان و نشان دادن توانایی خود در مهار کردن انفجارات اجتماعی و "دفع بحران کنونی" خواهد بود. این نقش‌مهار کردن و محدود کردن مبارزات توده‌ای منطقاً در مواضع سیاسی این گرایش نهفته است. اگر چه ممکن است هنوز آشکارا خود را نشان نداده باشد. از نظر این سیاستمداران بحرانی که جامعه ایران امروزه با آن روبروست نتیجه ضروری سیاست و روش‌کشورداری هیئت حاکمه در دوران بیست و چهار سال اخیر است. پیروی از یک سلسله سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی و حکومتی که بنفع اکثریت مردم نیست و بویژه سلب کلیه امکانات شرکت مردم در تعیین سیاست‌های مملکتی منجر به "نفی مرجعیت دولت" گشته است. حاصل این نفی مرجعیت دولت و دوگانگی ایست که میان دولت و ملت پدید آمده. بعبارت دیگر، برخلاف شرایط بورژوا - دمکراسی، در ایران مردم دولت را دولت خود نمی‌دانند و "اعتراض هر حکومت در صورت گوناگون آن (از بی تفاوتی و بی اعتمادی تا مقابله جویی و قهر و ستیز) از همین دوگانگی میان ملت و دولت سرچشمه می‌گیرد." (نقل از بیانیه ۵۸ نفر) بعبارت ساده تر عدم وجود "دمکراسی" مبارزات مردم را اجتناب ناپذیر کرده است. نتیجه منطقی این بیش‌اینست که هدف از اعتراضات فعلی می‌باید پایان بخشیدن به این شرایط دوگانگی دولت و ملت باشد، پایان بخشیدن به شرایطی باشد که موجب مبارزه مردم و اعتراض بر حکومت گشته، و این اعتراضات تا آن حد و در آن جهت محقق و توجیه پذیرند که به دفع این بحران، به تخفیف این اعتراضات، و به احیای اعتبار و مرجعیت دولت یاری رسانند. از این نظر است

که منطقاً و عیناً این بدیل در جهت مهار کردن مبارزات و اعتراضات واقع خواهد شد. هدف آن از مبارزه برای کسب حقوق دمکراتیک نه تسهیل مبارزه و اعتراض بلکه پایان دادن به شرایطی است که بنظر آنان موجب این اعتراضات است. این منطق سیاسی، بویژه در شرایط انفجاری ایران که مبارزات توده‌ای بسرعت موجودیت دولت (و نه صرفاً مرجعیت دولت موجود) را بخطر می‌اندازد، در شرایطی که مبارزه برای کسب حقوق دمکراتیک (همان حقوق دمکراتیکی که برخی از آن در بیانیه ۵۸ نفر هم آمده) سریعاً به تشدید بحران حکومت (و نه دفع آن) می‌انجامد، با منطق این مبارزات در تضاد خواهد افتاد.

بدین لحاظ طرفداران این بدیل با بلا تکلیفی غربی روی — هستند: از یک سو موضع سیاسی کنونی آنان، و زنده فعلی اجتماعی‌شان و بویژه بی‌پایگی‌شان در میان طبقات حاکمه آنان را به تلاش در جلب پایه توده‌ای در میان سایر اقشار و طبقات سوق می‌دهد. از جانب دیگر کسب چنین پایه‌ای مستلزم تشکّل و رهبری مبارزات توده‌ای است و منطق انقلابی این مبارزات با منطق محدود و مهار کردن آن از جانب این سیاستمداران در تناقض خواهد افتاد. با تمام این اوصاف شکل‌گیری این بدیل رفرمیستی را نمی‌توان از قبل غیر ممکن اعلام داشت، ولی آنچه تعیین کننده خواهد بود تناسب قوا بین این راه و سایر راه حل‌های اجتماعی - سیاسی است. بستگی به این خواهد داشت که در ماه‌ها و سال‌های آینده گرایش‌های دیگر تا چه حد در ارائه راه حل خود و تشکّل و پیشبرد مبارزات توده‌ای در جهت انقلابی موفق شوند، ... و یا تا چه حد بدیل رفرمیستی - استالینیستی حزب توده موفق به از میدان بدر کردن رقیب بورژوازی خود شود.

خود رژیم ایران به عث بودن تلاش این سیاستمداران بورژوازی بیشتر واقف است تا بسیاری از گرایش‌های چپ که ناگهان در مقابل خود خطر رشد اپوزیسیون متشکّل و توده‌ای بورژوازی را حس کرده‌اند. و برخلاف صحبت گروه اتحاد کمونیستی (ص ۵۹) جهت اصلی تاکتیک‌های دولت استفاده از این حرکات اعتراضی بمنزله درجه اطمینان نبوده است. برعکس هدف اصلی دولت اثبات عث بودن این اپوزیسیون، "غیر ممکن بودن دمکراسی" و جایگزین ناپذیری وجود خودش بوده است.

بدیل رفرمیستی - استالینیستی: بسیار تعجب‌آور است که با تمام "مبارزات لفظی" حادی که سنتاً در سال‌های اخیر در میان اپوزیسیون خارج از کشور علیه "کمیت مرکزی"، "عامل سوسیال - امپریالیسم روس"، در جریان بوده، در تحلیل مبارزات اخیر ایران و نقش‌گرایش‌های سیاسی متفاوت در شکل‌گیری این مبارزات چندان توجهی به نقش حزب توده مبذول داشته نشده است. حزب توده از چندین سال پیش به تبلیغ بدیل رفرمیستی خویش در مقابل رژیم حاکم مشغول بوده است و اکنون فرصت بهتری برای اجرای این تبلیغات یافته است. از همان زمان که "شعار تاکتیکی سرنگونی رژیم استبداد" مطرح گردید، در مقالات متعددی از نشریات حزب توده محتوی این "شعار تاکتیکی" بتفصیل توضیح داده شد. در آخرین نوشته‌های این حزب نیز مجدداً همین تفصیل تکرار شده است. بنا بر نظر حزب توده: "نیروهایی که عملاً یا بالقوه مخالف رژیمند در لحظه کنونی در جامعه ما تنها به طبقات زحمتکش و می

* حتی در دوران قبل از کودتا هم که این سیاستمداران یا همکاران نشان از وزنه اجتماعی سنگین تری برخوردار بودند چندان تمایل و توفیقی در امر تشکّل و رهبری توده‌ها نداشتند. پایه توده‌ای که جبهه ملی بدست آورد اساساً پس از خیانت‌های حزب توده و بخاطر این خیانت‌ها و روی برگرداندن توده‌ها از این حزب بود تا بخاطر سازماندهی مبارزات توده‌ها توسط جبهه ملی.

واقشار وسیع روشنفکران مترقی و ملی محدود نیست... اقشار پائینی و متوسط بورژوازی ایران و آن سرمایه دارانی که تامین منافع آنان از راه بسط تولید داخلی و استقلال اقتصادی تامین میشود از این جمله اند...

"در بررسی نقش و موقع اقشار بورژوازی ایران - اقشاری که فعالیت آنان بطور عمده بر محور بسط تولید داخلی و استقلال بازار داخلی میچرخد، بیان این نکته لازم است که مواضع آنان نسبت به گذشته که ضعیف بود اکنون به میزان قابل توجهی تقویت شده است. این اقشار بورژوازی ایران اکنون در زمینه تولید کالا های مصرفی صنعتی و کشاورزی عملاً قادر به تامین بازار داخلی است و حتی در برخی زمینه ها خواهان صدور تولیدات خود بخارجند. طی دهه اخیر سرمایه های داخلی به ایجاد صنایع ماشینی و سنگین روی آورده و اگر سیاست عامدانه اختلاط آنها با سرمایه خارجی دنبال نمیشد و اگر حمایت لازم از این سرمایه صورت می گرفت میتوانست در معیشت بخش دولتی سریعتر در جهت تقویت تولید و سائل تولید در داخل کشور (که گام مهمی در راه تامین استقلال اقتصادی است) قدم بردارد."

"لیکن واقعیت وضع چنان بوده که رژیم دیکتاتوری دست - نشانده با اقدامات خود به منظور اجراء تعهداتی که در برابر امپریالیسم دارد، نه فقط امکانات بخش دولتی، بلکه کوشش سرمایه های ملی را در زمینه تحقق کم و بیش استقلال اقتصادی عقیم گذاشته و میگذارد." (دنیاء شماره ۹، آذر ۱۳۵۶، مقاله "تناسب نیرو های طبقات اجتماعی و مبارزات ضد دیکتاتوری"، ص ۴۰، تأکید از ماست). البته قبلاً حزب توده در طرح برنامه خود راه حل این مسأله گسترش بیشتر تولید داخلی را ارائه داده بود: "بخش مهمی از بورژوازی ایران که بویژه با تولید داخلی سروکار دارد، تحت فشار ضرورت های عینی رشد اقتصادی، در توسعه مناسبات اقتصادی با کشورهای سوسیالیستی ذینفع است، زیرا هم ایجاد پایه های اساسی صنعتی کردن کشور، تنها با کمک کشورهای سوسیالیستی می توانست به یک نقشه واقعی و قابل تحقق بدل شود و هم بازار مطمئنی در از رقابت کالا های کشورهای امپریالیستی برای صنایع ایران فراهم می گردد."* اکنون وقت آن رسیده که حزب توده بهای این معامله سیاسی با این بخش مهم از بورژوازی ایران را هم تعیین کند: "بنا به این ملاحظات اقتصادی - اجتماعی است که میتوان گفت و تجربه نشان میدهد اقشار ملی بورژوازی از وضع موجود ناراضی و متمایل به تغییر وضعیت و چه بسا در این پندارند که کنار از مبارزات وسیع مردم مسأله حاکمیت را بسود خویش حل نمایند اما بجاست بدقت و صراحت تمام خاطر نشان شود که چنین پنداری، که در گذشته باطل بوده، امروز بطریق اولی باطل است. تمایلات ملی بورژوازی ایران تنها و تنها میتواند در چهارچوب مبارزه وسیع همه نیرو های ضد رژیم از قوه بفعل درآید." (همانجا، ص ۴۱، تأکید از ماست). هنوز "جنبش وسیع مردم" متشکل نشده و پا نگرفته، حزب توده آن را بر طبق اخلاص وجه معامله خود با بورژوازی ایران می کند. بعبارت صریح حزب توده به بورژوازی ایران می گوید: حل مشکلات اقتصادی و اجتماعی شما از طریق کمک شوروی و باز شدن بازارهای کشورهای سوسیالیستی بروی کالا های شما امکان پذیر است. به این شرط که شما بجای سازش با دیکتاتوری و سعی در حل مسائل خود در چارچوب حکومتی موجود به صفوف مبارزه ضد دیکتاتوری بپیوندید. در این راه همه نیروی مبارزه وسیع مردم نیز برای کمک به تبدیل تمایلات بالقوه شما به امکانات بالفعل در اختیاران قرار خواهد گرفت."

* نقل از مقاله "یادداشت هایی درباره صنعتی شدن ایران"، کد و کاو، شماره ۴، ص ۱۰. این جنبه از سیاست حزب توده در این مقاله نیز مفصلاً بحث شده است.

خوشبختانه هیچ جناحی از بورژوازی ایران از اینگونه "تمایلات ملی" ندارد. ولی بخوبی خواهد دانست که در موقع لزوم چگونه از این "تمایلات عاقلانه" حزب توده برای مهار کردن جنبش توده ای استفاده کند، همچنانکه قوام نیز در دوره قبل از کودتا چنین کرد، البته مشروط به اینکه این بار نیز حزب توده قدرت مهار جنبش توده ای را داشته باشد.

ولی حتی این بدیل رفرمیستی - استالینیستی هم هنوز بخود شکل نگرفته و هنوز در سطح آرزوها و نقشه های حزب توده باقی مانده است. بی شک بی پایه بودن حزب توده در میان نسل جوانی که تازه رادیکالیزه شده و بحرکت درآمده و بی اعتمادی اقشار قدیمی نسبت به حزب توده در این امر تا بحال مؤثر بوده است. ولی آنچه بیشتر و بیشتر تأثیر تعیین کننده خواهد گذاشت اینست که گرایش های انقلابی تا چه حد موفق به تشکل مستقل مبارزه توده ها برای کسب حقوق دمکراتیک شوند. سیاستمداران قدیمی بورژوائی و طرفداران نشان از یک سوء حزب توده ایران از سوی دیگر هر یک خود را بهترین پیشقدم "مبارزه برای دمکراسی و سرنگونی استبداد" معرفی کرده اند و هر یک می کوشند و خواهند کوشید که مبارزات توده ای را به میل والگوی خویش شکل دهند. هر گرایش مدعی مارکسیست بودن و انقلابی بودن که برای پیشبرد این مبارزات فعلی (و نه اینکه پس از رسیدن به "جمهوری دمکراتیک خلق" چه خواهیم کرد) پاسخی نداشته باشد بسرعت توسط این مبارزات بکنار زده خواهد شد. کسانی که دائماً شعار می دهند که حقوق دمکراتیک بدون سرنگونی رژیم شاه دست آمدنی نیست و یا منافع توده ها بدون مبارزه علیه امپریالیزم تامین نخواهد شد، باید بتوانند به این سؤال پاسخ گویند که از این مبارزات فعلی تا آن سرنگونی رژیم شاه و تا آن قطع ارتباط ایران با نظام امپریالیستی قدم های بعدی مبارزه چیست و چگونه باید و می توان این قدم ها را برداشت؟ و اینکار را اساساً و عمدتاً از طریق فحش دادن به فروهرها و سنجابی ها و تقبیح کانون نویسندگان و غیره نمی توان کرد. هر چند که تبلیغ سیاسی و روشنگری محدودیت های بدیل های سیاسی دیگر نیز جزئی از این مبارزه خواهد بود، ولی وزنه اساسی را در این آزمایش سیاسی توانائی هر گرایش در سازمان دادن و پیشبردن مبارزه برای حقوق دمکراتیک خواهد داشت.

چرا در این دوره از مبارزات توده ای مبارزه برای حقوق دمکراتیک چنین وزنه تعیین کننده ای دارد؟ آیا هدف نهائی مارکسیست ها انقلاب سوسیالیستی و انهدام نظام سرمایه داری نیست؟ آیا اینهمه تأکید بر مبارزه برای حقوق دمکراتیک فراموش کردن هدف نهائی و غرق شدن در مسائل فوری نیست؟ آیا تسلیم شدن به لیبرالیزم و فشارهای بورژوائی و رفرمیستی نیست؟

در واقع بحث درباره مبارزه برای حقوق دمکراتیک و رابطه آن با مبارزه جهت سوسیالیزم بحث تازه ای نیست، و اگرچه در هر مورد مشخص ویژگی های اجتماعی مشخص رنگ بخصوصی به این بحث می دهد، ولی از اواسط قرن نوزدهم تا با امروز، یعنی از زمانیکه جنبش کارگری ابتدا در اروپای غربی شروع به شکل گرفتن کرد و گرایش های متفاوت سیاسی در آن پیدا شدند، بحث بر سر مسأله "دمکراسی" در همه جوانب آن یکی از مباحث اساسی مورد مشاجره و اختلاف، یکی از غامض ترین مسائل در مقابل مبارزین مبارزه طبقاتی بوده است. مهمترین جنبه های این بحث را که دقیقاً و مستقیماً مربوط به مسائل امروزه ایران نیز می شود می توان در دو سؤال ساده زیر خلاصه کرد: اولاً: از نظر منافع پرولتاریا ارتباط بین مبارزه برای حقوق دمکراتیک با مبارزه برای سوسیالیزم چیست؟ ثانیاً: پرولتاریا و انقلابیونی که از مواضع و منافع پرولتاری دفاع می کنند نسبت به مبارزاتی که سایر اقشار و طبقات برای خواست های دمکراتیک می کنند چه برخوردی باید داشته باشد؟

بنظر ما پاسخی که بلشویزم به این دو سؤال داد، در خطوط

اساسی خود، هنوز هم بصحت خود باقی است. تفاوت‌هایی که بین ساختار طبقاتی جامعه امروز ایران و دینامیزم مبارزه طبقاتی در آن با شرایط روسیه تزاری اوایل قرن بیستم وجود دارد، ارزش این پاسخ - ها را برای انقلابیون ایرانی دوصد چندان می‌کند.

از نظر منافع پرولتاریا، از نظر نیازهای عینی مبارزه برای انقلاب سوسیالیستی، مبارزه برای حقوق دمکراتیک و خواست‌های دمکراتیک اساساً از سه جنبه اهمیت دارد. در درجه اول از نظر بدست آوردن شرایطی که به پرولتاریا امکان سازماندهی خود را بدهد، چه از نظر تشکیلاتی و چه از نظر سیاسی. بدون سازماندهی تشکیلاتی و سیاسی، پرولتاریا قادر به ایفای نقش خود بخانه انقلابی‌ترین طبقه اجتماع، بخانه طبقه‌ای که تنها راه حل تاریخی برای حل بحران اجتماع را دارد، نخواهد بود. بدون داشتن حق بیان، حق نگارش و تبلیغ آزاد عقاید، بدون داشتن حق تجمع و تشکل صنفی، سیاسی، فرهنگی و غیره پرولتاریا ابتدائی‌ترین گام‌ها را در راه سازماندهی مبارزات خود جهت سوسیالیزم نمی‌تواند بردارد. اینها حقوقی است که پرولتاریا در بسیاری از کشورها در نتیجه مبارزات طولانی خود بدست آورده است (برخلاف توهم بسیار رایج در هیچ کجا بورژوازی این حقوق را در طبق اخلاص به طبقه کارگر هدیه نداد). مبارزه برای حفظ این حقوق، در شرایطی که بحران اجتماعی بورژوازی را حتی در دمکراتیک‌ترین بورژوا - دمکراسی‌ها مجبور به حمله به حقوق طبقه کارگر و تحدید شدید این حقوق می‌کند از خطرترین تکالیف مبارزاتی می‌شود، و در شرایطی که طبقه کارگر، و سایر اقشار و توده‌های تحت ستم، از این حقوق محرومند مبارزه برای کسب آن در قدم‌های اولیه مبارزه وزن اساسی پیدا می‌کند، به عبارتی "حلقه بعدی" زنجیر مبارزه می‌شود، که با چسبیدن به آن کل مبارزه طبقاتی به جلو کشانده می‌شود.

از آنجا که در بسیاری از کشورهای سرمایه داری غرب، مبارزه برای حقوق دمکراتیک از یک سو و تحکیم و تثبیت شکل حکومتی بورژوا - دمکراسی از سوی دیگر به هم مرتبط بوده اند، به عبارت دیگر حقوق دمکراتیک بشکل محدودیت یافته بورژوائی آن در قالب یک سلسله قوانین حقوقی بورژوائی رسمیت یافتند، این توهم برای بسیاری، حتی در میان مارکسیست‌ها، بوجود آمده که حقوق دمکراتیک عبارتند از

یک سلسله قوانین که درجه و نوع قهر دولت و یا طبقات حاکمه را بر افراد، اقشار و طبقات تعیین و محدود می‌کند و مبارزه برای حقوق دمکراتیک یعنی مبارزه برای کسب یک سلسله قوانین دمکراتیک و تضمین اجرائی این قوانین. حال آنکه حتی در دمکراتیک‌ترین و "قانونی‌ترین" بورژوا - دمکراسی‌ها حقوق دمکراتیک واقعی هرگز با نصوص قانونی منطبق نیستند. حقوق دمکراتیک واقعی را در هر شرایط تناسب قوا بین طبقات مختلف تعیین می‌کند. اینکه مثلاً طبقه کارگر فرانسه از حق سندیکائی برخوردار است بخاطر وجود یک سلسله قوانین حقوقی که این حق را تضمین می‌کند نیست. در شرایط فعلی تناسب قوا بین طبقه کارگر و بورژوازی در فرانسه بورژوازی نه قدرت این را دارد که این حق طبقه کارگر را محدود کند و نه چنین نیازی. در کشورهایی مانند ایران این سؤال باید بروشنی واضح باشد. نه وجود مواد متعددی در قانون اساسی متضمن وجود حقوق دمکراتیک بوده است و نه کسب حقوق دمکراتیک بمعنی برسمیت شناختن قانونی این حقوق از جانب دولت است. بخصوص در مراحل اولیه، کسب حقوق دمکراتیک عمدتاً و اساساً شکل تحمیل و جب بوجب این حقوق بر دولت را در حالت عملی و مبارزه خواهد داشت تا برسمیت شناختن و قانونی اعلام داشتن این حقوق از جانب دولت. وقایع یکسال اخیر بخوبی همین امر را نشان می‌دهد. هزار نفر در شبهای شعر کانون نویسندگان یعنی در عمل بدست آوردن حق تجمع و حق آزادی بیان، هرچند بمدتی بسیار محدود و با بعد اجتماعی و طبقاتی محدود؛ اعتصاب دانشجویان دانشگاه‌ها و مذاکره نمایندگان دانشجویان با مقامات دانشگاهی بر سر شرایط ختم اعتصاب (نظیر احیای انجمن‌های دانشجویی، آزاد شدن دانشجویان دستگیر شده) و سازمان دادن تظاهرات پشتیبانی از این خواست‌ها یعنی بدست آوردن، هرچند محدود، حق اعتصاب و تظاهرات. از این راه‌ها و بدین اشکال خواهد بود که مبارزه برای کسب حقوق دمکراتیک در شرایط ایران بخود شکل خواهد گرفت. از این لحاظ تجربه مبارزه طبقاتی در سال‌های اخیر در برخی دیگر از کشورها حاوی درس‌های بسیار ارزنده‌ای برای ایران است. مثلاً بررسی تجربه تشکیل کمیسیون کارگری در اسپانیا تحت شرایط اختناق فرانکیستی نشان می‌دهد که چگونه می‌توان



ابزار سابق سرکوب کارآئی خود را از دست داده است: رژیم شاه برای مقابله با برخاست تهریز چاره‌ای جز توسل به آخرین حربه اختناق خود یعنی ارتش نداشت.

اشکال جدیدی از سازماندهی طبقه کارگر - از حقوق سندیکائی تا حق اعتصاب و حق انتخاب نمایندگان واقعی کارگری - را بطبقه حاکمه تحمیل کرد *

در درجه دوم مبارزه برای کسب حقوق دمکراتیک از نظر "علنی شدن" ماهیت طبقاتی مبارزات اجتماعی واجد اهمیت است. برای اینکه طبقه کارگر این آگاهی را بدست آورد که مسئله اساسی ماهیت طبقاتی دولت است و نه شکل حکومت استبدادی لازم است علیه اختناق و استبداد مبارزه شود، زیرا تا آن درجه که وزنه اختناق جلوی شکل گرفتن، پایه گرفتن و آشکار شدن هر شکلی از مبارزه را میگیرد، بهمان نسبت ماهیت طبقاتی این اختناق و استبداد مستور می ماند. سیاستمداران بورژوا - رفرمیست می توانند بسهولت مسؤول مصائب اجتماعی و مشکلات زحمتکشان را وجود اختناق و استبداد و عدم امکان بحث آزاد و تبادل عقاید عامه معرفی کنند! همچنان که هم اکنون در ایران چنین استدلالاتی رواج فراوان دارد.

در درجه سوم، و بویژه در کشورهای عقب مانده، برای آنکه پرولتاریا بتواند کلیه اقشار و توده های تحت ستم را که خواست های آنان اساساً و عمده تاً خواست های دمکراتیک است، بجهت مبارزه در راه سوسیالیسم بکشد، باید خواست های آنان را از آن خود کند. برای آنکه به ملیت های تحت ستم، به زنان تحت ستم، به دهقانان فقیر و سایر توده های تحت ستم نشان دهد که مسائل آنان در این دوره و عصر فقط با مبارزه برای انهدام نظام بورژوازی و در چارچوب یک دولت انقلابی کارگری قابل حل است، می باید مبارزه علیه این ستم ها را، و مبارزه برای کسب خواست های دمکراتیک این اقشار را مبارزه و خواست خود کند.

برخلاف پرولتاریا و گرایش های انقلابی پرولتری، آن اقشاری از بورژوازی که در برخی از کشورها و در برخی از شرایط طرفدار "دمکراسی" هستند و یا سیاستمدارانی که مبلغ نظریات بورژوا - رفرمیستی هستند، از نقطه نظر متخالی از "دمکراسی" پشتیبانی می کنند. همانطور که قبلاً اشاره شد اینان، چه آگاهانه و چه منطقی، منظورشان از دمکراسی و ایجاد شرایط دمکراتیک، نه تسهیل مبارزه طبقاتی و آشکار و علنی شدن این مبارزه، بلکه برعکس جلوگیری از انفجار بحران های اجتماعی، جلوگیری از حادث شدن مبارزه طبقاتی و مستور ماندن ماهیت طبقاتی این بحران ها و تضاد هاست. به استبداد هشدار می دهند که اگر به "حقوق ملت" احترام نگذارد، شرایط بحرانی بالقوه ("فزاینده گی تنگناها و ناپسندانیهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی") به انفجارهای توده ای ("دورنمای خطرناک") خواهد انجامید.

ولی وقوف انقلابیون به نقش گرایش های بورژوا - رفرمیست بهیچوجه برای جلب پایه توده ای که این گرایش ها در شرایط مشخص تاریخی ممکن است داشته باشند و یا برای جلوگیری از شکل گیری یک چنین پایه توده ای کافی نیست. تنها تجربه خود مبارزه به اقشار وسیع نشان خواهد داد که هدف این یا آن گرایش بورژوا - رفرمیستی مهار کردن مبارزات آنهاست. تنها تجربه نیازهای خود مبارزه کمک خواهد کرد که توده ها از چارچوب محدود بدیل های رفرمیستی فراتر روند. برای تسهیل این روند استقلال کامل تشکیلاتی و سیاسی پرو - لتاریا و سعی در تشکیل مبارزات توده ها بدور خواست های مشخص مستقل از گرایش های رفرمیستی، همراه با تبلیغ سیاسی بمنظور روشن کردن نقش گرایش های مختلف و روشن کردن دینامیزم عینی مبارزه، تنها راه است. شرکت مستقل در مبارزات مشخصی که بنفع مبارزه پرولتاریاست و پیش بردن این مبارزات به پیگیرترین وجه تنها راهی است که در تجربه خود مبارزه به اقشار وسیع توده ها نشان خواهد داد انقلابیون مارکسیست بهترین مبارزین و مدافعین حقوق دمکراتیک آنها هستند.

* رجوع شود به مقاله "کمسیون های کارگری در اسپانیا" در همین شماره - کند و کاو.

چنین برخوردی از جانب پرولتاریا و گرایش هایی که مدعی دفاع از منافع تاریخی پرولتاریا هستند بویژه در رابطه با مبارزه اقشار غیر پرولتری برای حقوق دمکراتیک حائز اهمیت است. احماقانه خواهد بود که در رابطه با این مبارزات معیار پشتیبانی و شرکت در آنها این باشد که خود این اقشار چگونه مبارزه خود را توجیه می کنند و مثلاً اگر مبارزه شان را بزبان کمونیستی توجیه کردند در آن شرکت می توان کرد، ولی اگر بزبان بورژوازی آن را توجیه کردند شرکت در آن افتادن بدام بورژوا - لیبرالیسم خواهد بود. تنها معیار سنجش این می تواند باشد که اولاً یک مبارزه مشخص، بدور یک خواست مشخص، آیا به پیشبرد مبارزه پرولتری کمک می کند یا نه؟ آیا گرایش های عینی مبارزه طبقاتی را تسهیل می کند یا برعکس موجب سد شدن آنها می شود؟ و ثانیاً چگونه و از طریق کدام اشکال سازماندهی و مبارزه مارکسیست - های انقلابی می توانند در جهت "تا بآخر پیش بردن مبارزه"، در جهت تحقق گرایش های عینی مبارزه، و جلوگیری از مهار شدن و محدود ماندن مبارزه مؤثر واقع شوند.

این دقیقاً مسئله ای است که در رابطه با دفاع از مبارزات کانون نویسندگان برای لغو سانسور، آزادی بیان و حق تشکل کانون مطرح است. از هر مبارزه مشخصی که کانون برای بدست آوردن این حقوق می کند، صرف نظر از اینکه خود نویسندگان چگونه در بیانیه ها - یشان آن را توجیه کنند، می باید دفاع کرد، چرا که بدست آوردن این حقوق بیش از هر قشر اجتماعی دیگر مبارزات پرولتاریا را تسهیل خواهد کرد. از این لحاظ مابین مثلاً نامه های فروهر - سنجابی - بختیار و نامه های کانون فرق مهمی وجود دارد. اولی هیچ مبارزه مشخصی برای هیچ حق مشخصی نیست، اساساً هشدار است به هیأت حاکمه در ایران که اگر در شیوه های حکومتی تجدید نظر نکنید انقلاب خواهد شد. البته انقلابیون حتی از اینکه فروهر - سایرین حق گفتن این حرف را هم داشته باشند دفاع می کنند، ولی دفاعشان بهمین جا ختم می شود. حال آنکه نامه های کانون نویسندگان جزئی از مبارزه شان برای کسب برخی حقوق دمکراتیک بوده است، برگزاری شبهای شعر جزئی دیگر از همین مبارزه، و قس علی هذ. گذشته از اینکه آیا مؤثرترین روش های مبارزه برای کسب این حقوق اینست یا نه، از خود این مبارزات نیز می باید دفاع کرد. منتهی صرف دفاع کافی نیست. از نظر انقلابیون یافتن راه های تعمیم این مبارزات و کمک به گسترش این مبارزات به سایر اقشار، بویژه به طبقه کارگر از یک سو، و یافتن ساختارهای مبارزاتی که قادر به تمرکز و تحکیم دستاوردهای این مبارزات باشد از سوی دیگر، اهمیت ویژه ای دارد. خود سیر مبارزات در عرض ماه های اخیر نشان دهنده این نیازها بوده است. مبارزه برای آزادی بیان، لغو سانسور،

* برای کسانی که استناد به لنین قبول این حرفها را برایشان آسانتر می کند، و همچنین بخاطر ارزش بحثهای لنین در این رابطه، خوا - نده را به مقاله طبقه کارگر و بورژوا - دمکراسی (در جلد هشتم آثار لنین) رجوع می دهیم. در این مقاله لنین در رابطه با دو نوع برخورد در داخل سوسیال دمکراسی روسیه نسبت به مبارزه برای حقوق دمکراتیک صحبت می کند. در یک طرف صحبت از "جنحاح روشنفکرانه" حزب می کند که بجای تحلیل طبقاتی از لیبرالیسم، دائماً خواستار آنست که لیبرال ها چنین بگویند و چنان خواست ها - یی را مطرح کنند بهمان شعار را بپذیرند. این جنحاح برای توافق به مبارزه مشترک برای حقوق دمکراتیک بقول لنین بدنبال لغات دلخواه خود می گردد. حال آنکه "جنحاح پرولتری" حزب خواستار همکاری در مبارزه است و نه توافق بر سر لغات و شعارهای مشترک؛ تنها معیار جنحاح پرولتری، درجه شرکت واقعی اقشار در مبارزه است. حال آنکه کاربرد معیار اعلامیه ها و کلمات و عبارات بگونه ای اجتناب ناپذیر "جنحاح روشنفکرانه" حزب را به جهت زینت بخشیدن و آرایش کردن روشنفکران رادیکال خواهد کشاند چراکه گویا با این روشنفکران بگونه ای "توافق" اعلامیه ای می توان رسید.

حق تجمع که از نامه های نویسندگان و برگزاری شب های شعر شروع شده بود، به سرعت با مبارزات دانشجویان جوش خورد و بصحنه دانشگاه ها در سراسر ایران کشانده شد. با کشانده شدن مبارزات به دانشگاه ها مسأله ایجاد انجمن های دانشجویی مستقل از رژیم، مسأله دفاع از کتابخانه های مستقل دانشجویان مطرح شد و بالا گرفت. مبارزه برای این خواست ها حتی مسأله انتخاب نمایندگان دانشجویان برای مذاکره با مقامات دانشگاهی و دفاع از این نمایندگان (خواست آزادی دستگیرشدگان پس از حمله پلیس به جلسه ای که قرار بود دانشجویان و مقامات دانشگاهی به بحث خواست های دانشجویان بپردازند) مطرح شد. عکس العمل وحشیانه دولت نیز دقیقاً بخاطر ترس آن از اینگونه توسعه و تعمیم مبارزات بوده است. برخلاف تصور برخی که گویا دولت به برخی اقشار، مثلاً نویسندگان، برای استفاده از آنها بمنزله درجه اطمینان برخی حقوق دموکراتیک را اعطاء خواهد کرد، در شرایط بحرانی جامعه ایران استفاده از اینگونه "درجه های اطمینان" متضمن خطرهای پیش بینی نشده و سنگینی برای دولت خواهد بود. اگر نویسندگان حق بیان داشته باشند، چرا دانشجویان، چرا معلمان، چرا ملیت های ستمدیده و چرا کارگران هم بد لگرمی این "درجه اطمینان" برای کسب همین حق مبارزه نکنند؟ اگر کارگران نویسندگان اجازه داشته باشد جلسات خود را تشکیل دهد، چرا دانشجویان

حق تشکیل اتحادیه خود را نداشته باشند؟ چرا کارگران شروع به تشکیل سازمان های خود نکنند؟ دولت ایران خود از این منطق تعمیم مبارزه برای حقوق دموکراتیک آگاه تر بنظر می رسد تا بسیاری از مدعیان مارکسیزم. در شرایط بحران رژیم، و با خصوصیات دولت ایران و رابطه آن با طبقات اجتماعی بدان گونه که قبلاً با مختصار اشاره شد، باز شدن مبارزات توده ای، به سرعت شرایط "حکومت بطریق معمولی" را برای دولت ناممکن خواهد ساخت، به سرعت خود دولت و موجودیت حکومت طبقه بورژوازی، و نه صرفاً شکل استبدادی حکومت، به خطر خواهد افتاد. گرایش های انقلابی مارکسیستی با تلاش در راه تشکیل مستقل مبارزات توده ای برای کسب حقوق دموکراتیک، با تلاش در راه تحکیم و تثبیت این دستاورد ها از طریق ساختارهای مبارزاتی متناسب با شرایط، در جهت تحقق این امکان بروز و تعمیم شرایط پیش-انقلابی خواهند کوشید.

در خارج از ایران، دفاع وسیع و بین المللی از این مبارزات، امروزه بر دوش هر جباری سنگینی می کند. دفاع مستقل و مؤثر مارکسیست های انقلابی در سطح بین المللی از این مبارزات بنویسه خود به گسترش و بسط پایه های مارکسیزم انقلابی در ایران نیز یاری خواهد رساند.

اسفند ۱۳۵۶
م - شایق

معرفی يك كتاب جديد درباره جنبش كرد

"دلایل مختلفی موجب شده است که جنبش کمونیستی کشورها خاورمیانه تا بحال تحلیلی همه جانبه درمورد مسئله ملی و راه حل آن ارائه ندهد و حال آنکه نقشی که این مسئله در فعل و انفعالات مختلف بازی کرده است - و در آینده حتی مهمترین گذشته خواهد بود - نباید از توجه رهروان رهائی طبقه کارگر و زحمتکشان بدور ماند. عوامل تاریخی، ضعف عمومی و سازمانی جنبش کمونیستی منطقه - از یکسو، و عدم کفایت و ترکیب ناموزون رهبری جنبش های ملیت های تحت ستم از سوی دیگر موجب این غفلت بوده است."

"جنبش کمونیستی، بجز در موارد نادر، تنها به اعتبار برخی از مراحل و جوش های مبارزاتی ملیت های تحت ستم، به برخورد هائ زودگذر و اعلام موضعی در این رابطه بسنده کرده است و حال آنکه تجارب خونین و سوابق مبارزاتی برخی از جنبشهایی که خواستار احقاق حقوق ملی و دموکراتیک ملیتی تحت ستم هستند - فی المثل جنبش کرد - بسیار غنی بوده و میتواند از جنبه های مختلف درس آموز باشد."

انتشارات اسماعیل شریفزاده هدف خود را "ترجمه و نشر آثار مارکسیستی به زبان کردی" و "شناساندن جنبش ملی کرد، موقعیت گذشته و حال آن در بخشهای مختلف کردستان، معرفی تحلیلات و مواضع نیروهای مختلف به جنبش کمونیستی و مترقی ایران" بیان می دارد.

این کتاب ۲۹۴ صفحه است و از نشانی زیر قابل ایتباع است:

Entesharate Sharifzade

Box 8160

10420, Stockholm

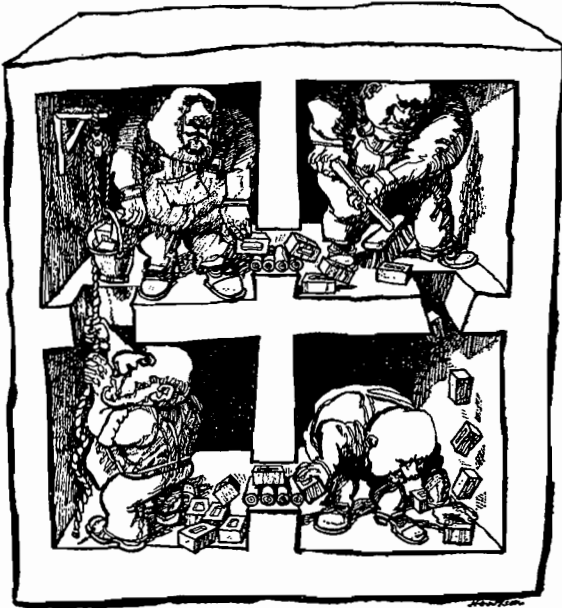
Sweden

ما در شماره بعدی معرفی مفصل تری از مقالات این کتاب را در اختیار خوانندگان کند و کاو قرار خواهیم داد.



(۱)
مبارزه ملی و مبارزه صبقتی
نشریات اسماعیل شریفزاده

در آخرین روزهایی که این شماره کند و کاو بزر چاپ می رفت کتاب جدیدی درباره جنبش کرد، تحت عنوان مبارزه ملی و مبارزه طبقاتی بدست ما رسید. این کتاب که توسط انتشارات اسماعیل شریفزاده بچاپ رسیده است مجموعه ایست از هشت سند از "اتحادیه میهنپرستان کردستان"، دو سند از نوشته های "حزب کمو - نیست عراق - رهبری مرکزی" درباره مسأله کرد و یک نوشته از "پارتی دموکرات کردستان - کمیته تدارکاتی" بانضمام برخی ضمائم درباره مکاتبات بازرانی با مقامات آمریکائی. این مجموعه نخستین کتاب از این نوع درباره جنبش کرد بزبان فارسی است. درمقدّمه این مجموعه چنین آمده است:



یادداشت‌هایی دربارهٔ صنعتی شدن ایران

۴. اجرای طرح صنعتی کردن ایران

در بخش‌های پیش‌گفته شد که جستجوی انگیزه‌های اصلی تحولات اقتصادی اخیر ایران در نوعی "عقب‌نشینی امپریالیسم و نیروهای ارتجاعی در مقابل جنبش ضد امپریالیستی" و یادار "تحلیل رفتن خواه نا خواه نظام فئودالی در بطن سرمایه داری جهانی" بیهوده خواهد بود و صرفاً می‌تواند زمینه را برای توجیه برداشت‌های نادرست (و در مواردی ضد انقلابی) از تضادهای درونی جامعه ایران و دینامیزم مبارزه طبقاتی فراهم سازد. بلکه، توضیح داده شد که جهت درک علل رشد کیفی مناسبات سرمایه داری در ایران در دهه‌های اخیر و ترسیم مسیر انکشاف کنونی آن می‌باید، در درجه نخست، مرحله جدید تراکم و تمرکز بین المللی سرمایه را که بویژه پس از انقلاب سوم تکنولوژیک (در آستانه نیمه دوم قرن بیستم) پدید آمده است بررسی نمود و سپس لزوم تغییر و شکل مشخص تغییر مناسبات اقتصادی - سیاسی بین کشورهای پیشرفته و عقب افتاده را بر اساس نیازهای جدید نظام جهانی امپریالیستی ناشی از این مرحله برداشت کرد.

بدین ترتیب، در بخش سوم مقاله با تشریح مراحل متوالی انکشاف اقتصاد جهانی منطبق با وجوه متفاوت ارتباط بین اجزاء آن کوشش شد تا، از یک سو، نیروهای مادی مسبب تغییرات عمده سالیهای اخیر جامعه ایران، و از سوی دیگر، تفاوت‌های مهم بین مرحله کنونی و دوران پیش از لحاظ تأثیرشان بر مسیر تکامل صورت بندی اجتماعی - اقتصادی کشورهای عقب افتاده، شناسانده شود. در این ارتباط اشاره شد که در مرحله اخیر انکشاف سرمایه داری انحصاری عمده ترین تغییراتی که در نظام امپریالیستی بوقوع پیوسته است بطور کلی از این قرارند:

الف - برخلاف مرحله "کلاسیک" امپریالیسم، امروزه صدور سرمایه از کشورهای پیشرفته به کشورهای عقب افتاده دیگر عامل تعیین کننده در ساختار نظام امپریالیستی و تقسیم کار بین المللی نیست.

ب - سرمایه صادراتی به کشورهای عقب افتاده صرفاً به تولید مواد خام گیاهی و معدنی برای بازارهای متروپل علاقمند نیست و در مرحله کنونی بطرز روز افزونی در بخش تولید کالا های مصرفی برای بازار محلی بکار گرفته می شود.

* قسمت اول این مقاله (در سه بخش: طرح مساله صنعتی شدن ایران، امپریالیسم و تحولات اخیر ایران، اقتصاد جهانی) در شماره ۴ کندوکاو منتشر شده است - کندوکاو.

ج - مبادله نابرابر جانشین مکانیزم استرداد سود و سرمایه به متروپل بخانه مکانیزم اصلی استثمار کشورهای عقب افتاده (انتقال دائمی ارزش به متروپل) شده است.

همچنین، گفته شد که تغییرات مذکور در گرایش های اساسی دوران کلاسیک امپریالیسم از لحاظ روابط غالب اقتصادی بین بخش عقب افتاده و بخش پیشرفته، ناشی از تغییرات ساختاری مهمی است که در سرمایه داری جهانی در مرحله اخیر تراکم و تمرکز سرمایه ایجاد شده است. در این مرحله منابع اصلی سود های افزوده انحصاری سود های سرشار است که از انحصاری کردن اختراعات و ابتکارات تکنولوژیک حاصل می شود (کرایه های تکنولوژیک). درون نظام جهانی امپریالیستی الیگارش های غول پیکر بین المللی واجد این انحصارات تکنولوژیک تبدیل به بخش های تعیین کننده شده اند. ساختار صنعتی جهان سرمایه داری بواسطه اهمیت روز افزون بخش های تولید کننده کالا های تولیدی مشخص می گردد و بحران اشباع تولید هرچه بیشتر بشکل بحران تولید اضافی وسائل تولید پدیدار می شود.

بنابراین، در دوره کنونی، از دیدگاه منافع بخش های غالب سرمایه داری جهانی، اهمیت اصلی کشورهای عقب افتاده برای نظام امپریالیستی عارتست از امکانات عظیم آنها در جذب کالا های تولیدی. اما اگر قرار باشد که کشورهای عقب افتاده تبدیل به مراکز جذب کالا های تولیدی انحصارات عمده بین المللی بشوند می باید قبلاً زیربنای اقتصادی آنها برای مهیا ساختن زمینه استفاده از چنین کالاهای تغییر کند. از اینرو، نیاز جدید سرمایه داری جهانی در تبدیل کشورهای عقب افتاده به دروئی برای جذب کالا های تولیدی، گروه های قدرتمند امپریالیستی را به نوعی گسترش صنعتی در این کشورها و ایجاد شرایطی که برای تسهیل این توسعه ضروریست علاقمند می سازد. بر عکس دوره پیش که امپریالیسم با تسلط بر بازار سرمایه در کشورهای عقب افتاده سرمایه های محلی را یا به خدمت مستقیم سرمایه خارجی می کشید و یا به بخش های فرعی و غیر تولیدی طرد می کرد، در مرحله "سرمایه داری پسین" خود امپریالیسم تبدیل به محرك اصلی نوعی از گسترش سرمایه گذاری مولد بومی (در بخش های تولید کالا های مصرفی) در این کشورها شده است.

تغییرات اقتصادی - اجتماعی سالیهای اخیر ایران را (تغییراتی را که بطور کلی با "انقلاب سفید" متناظرند) نیز تنها در رابطه با تغییرات مذکور در نظام جهانی امپریالیستی می توان درک کرد. از اینرو در بخش بعدی این نوشته سعی خواهیم کرد که با بررسی تاریخی تحولات جامعه ایران نشان دهیم که خطوط کلی این

تغییرات با احتیاجات جدید سرمایه داری جهانی منطبق است و نیازی به تکیه بر عوامل " درونی " و یا دلائل " رونیائی " برای تشریح آن نداریم . استفاده از این عوامل فرعی اضافه بر علل ایدئولوژیک و طبقاتی از سوتفاهم های ساده ای برخاسته است . واضح است که تغییرات ضروری مذکور همزمان و هم آهنگ در تمام کشورهای عقب افتاده نمی توانند بوقوع پیوندند . در درجه نخست آن کشورهایی دستخوش این تحولات می شوند که آمادگی بیشتری (عوامل " درونی ") برای پذیرش آن دارند و در هر یک ، بخاطر کیفیت ویژه تاریخی و اجتماعی این " آمادگی " ، تغییرات مذکور اشکال ویژه ای بخود می گیرند . بدلیل همین ناموزنی طبیعی در انکشاف این تحولات در کشورهای عقب افتاده مختلف است که برخی مرتکب این اشتباه می شوند که اصولاً خود تحولات را منتج از یک سری عوامل " درونی " معرفی می کنند . بدینگونه اند آن نظریاتی که علل رشد اخیر مناسبات سرمایه داری در ایران را مثلاً در " عمده شدن تضاد بین بورژوازی کمپرادور و فئودالیزم " و یا در " آمادگی تدریجی پیش - شرط های لازم برای انکشاف مناسبات سرمایه داری " دریافتند .

از طرف دیگر ، اهداف جدید سرمایه داری جهانی به مجرد طرح آن بطریقی خود کار مورد قبول تمامی بخش های مهم امپریالیزم واقع نمی شود . ایدئولوگ های دوران پیشتر امپریالیزم می باید در وهله اول طرح جدید را به مابقی خشک مغزان هم طبقه خود بفروشنند و مانند هر فروشنده زنده ای البته عمداً تنها آن خصوصیات از متاع خود را برجسته می سازد که می دانند خریدار را مشتاق تر می کند . مثلاً ، با اطلاع از وحشت ریشه دار امپریالیزم از انقلاب در کشورهای تحت سلطه ، اینگونه وانمود می سازند که عمده ترین خاصیت طرح جدید (که البته رفرم می نامند) قدرت جادویی آن در فلج ساختن نیروهای انقلابی در کشورهای عقب افتاده است . این تبلیغات ایدئولوژی های " نو پرست " نه تنها در نرم کردن بخش های سر سخت امپریالیزم نقش مهمی ایفا کرده بلکه با در نظر گرفتن نمونه های بیشمار " ثغورهای عقب نشینی " که در بخش های پیشین مقاله وصفشان شد ، گویا در گنج کردن نیروهای ضد امپریالیستی نیز بی تاثیر نبوده است .

خلاصه کلام اینکه ، گروه های عمده انحصارات بین المللی در مرحله ای از انکشاف سرمایه داری جهانی که تقریباً با دوره رشد اقتصادی پس از بحران اقتصادی سال های ۱۹۳۰ (و بویژه پس از جنگ جهانی دوم) مصادف است بتدریج به نوعی توسعه صنعتی کشورهای تحت سلطه نیازمند می شوند . ایران بسبب برخی عوامل اقتصادی و سیاسی مساعد یکی از چند کشور معدود است که در این ارتباط زود تر از دیگر کشورهای عقب افتاده توجه امپریالیزم را جلب می کند . بویژه پس از شکست جنبش ضد امپریالیستی بدینال کودتای ۲۸ مرداد و استقرار مجدد ارتجاع فضای مناسبی برای اینکه امپریا - لیزم با فراغ خاطر زمینه سازیهای لازم جهت پیاده کردن طرح جدید را آغاز کند ، فراهم می شود . موانع و مشکلات سیاسی و اقتصادی که سد راه اجرای این برنامه بودند با " رفرم " های شاهانه برطرف می شوند و ایران مرحله جدیدی از فراگشت ادغام در بازار جهانی کاپیتالیستی را آغاز می کند .

موانع اصلی در راه اجرای طرح صنعتی کردن ایران

در مرکز مسائل مربوط به فراهم سازی زمینه های توسعه صنعتی در ایران البته مسأله چگونگی ایجاد تسهیلات ضروری جهت بجریان انداختن سریع فراشد انباشت سرمایه جای داشت - فراشدی که در دوره پیشین به سبب رقابت سرمایه وارداتی از متروپل مسدود و

منحرف گشته بود . این مسأله به گونه ای فراگیرنده تر بخش های با نفودی از مغزهای اقتصادی بورژوازی را مدت ها بخود مشغول ساخته ، تحقیقات بیشماری را تحت نام " مسأله استراتژی رشد اقتصادی در کشورهای در حال توسعه " توسط موسسات گوناگون دولتی و خصوصی نتیجه داده بود ^۱ . برخلاف گذشته که نشو و ریسین های امپریالیزم کشورهای عقب افتاده را از رشد صنعتی برحذر می داشتند اینک همگی اندرز می دادند که " البته بطور کلی بمنظور ارتقاء سطح درآمد ملی جوامع عقب مانده می باید بهبود بارآوری کشاورزی در راس اقدامات اقتصادی قرار گیرد ، اما ، در مرحله ای از انکشاف ، جهت تضمین رشد موزون اقتصادی ، کمک به تشکیل سرمایه صنعتی و توسعه بخش مانوفاکتورامری حیاتی خواهد شد . " و البته بعقیده ایشان این مرحله فرا رسیده بود .

جمع بندی بررسی های مذکور را می توان بدینگونه خلاصه کرد که بر پایه پیشنهاد های متفکرین امپریالیست در جهت " کمک به تشکیل سرمایه صنعتی " (بخوانید کمک بر فروش رفتن کالا های سرمایه ای) می بایست دو مسأله اصلی در کشورهای عقب افتاده حل می شد . اولاً می بایست راهی برای رفع این مشکل که چگونه می توان پس انداز ها و منابع مالی موجود در این کشورها را در راستای سرمایه گذاری مولد بجریان انداخت ، پیدا می شد . ثانیاً می بایست به نحوی موسسات لازم برای تامین کلیه کمک های مالی ، مدیری و فنی مورد نیاز واحد های تولیدی ایجاد می گشت . زیرا ، روشن بود که حتی اگر مشکل کجود منابع مالی برای تشکیل سرمایه ثابت برطرف شود هنوز نه تضمینی هست که این منابع در مسیر تولیدی بجریان خواهد افتاد و نه اینکه پس از افزایش سرمایه گذاری صنعتی ، فراشد انباشت سرمایه بنا به منطق درونی خود بطریقی خود کارادامه خواهد یافت . اهمیت این دو مسأله در رابطه با موانع عمده ای که بر سر راه رشد صنعتی در کشوری مانند ایران قرار داشت ، واضح تر می شود .

در ایران ، برخلاف بسیاری دیگر از کشورهای عقب افتاده ، بدلیل تعددی که مهمترین آن وجود درآمد بالنسبه مهم حاصل از صادرات نفت بود ، هم تا اندازه ای امکانات مالی مساعدی برای توسعه سرمایه گذاری صنعتی وجود داشت و هم بازار داخلی قابل ملاحظه ای که قادر به جذب کالا های صنایع مذکور باشد * . اما با وجود این تحرك زیادی در سرمایه گذاری مولد بچشم نمی خورد . هنوز نقدینگی و سودمندی در دروهای کوتاه مدت سنتی مانند احتکال کالا ، مستغلات ، بازرگانی خارجی و غیره بیشتر بود . عدم ثبات سیاسی ، نوسانات بازار داخلی و نبودن هر گونه حمایت گمرکی از تعهدات دراز مدت جلوگیری می کرد و مشوق خوبی برای به مخاطره انداختن پس اندازها نبود . بانک های تجاری ، خانواده های ثروتمند و پولداران بازار نه قادر و نه مایل به بسیج منابع مالی لازم برای تشکیل سرمایه صنعتی بودند . موسسات مالی داخلی اصولاً در بررسی و اداره وام های دراز مدت تجربه نداشتند و در نتیجه سرمایه داران از هیچ گونه منابع کمکی و مکمل سرمایه برخوردار نبودند . در واقع بازار (سفته) در مقایسه با سیستم بانکی نقش مهمتری را در رفع نیازهای مالی صنعت ایفاء می کرد . اما اینجا نیز نرخ های بهره غالباً تا ۱۸ درصد می رسید و عملاً صاحبان صنایع را هر چه بیشتر تحت کنترل بازرگانان قرار می داد .

افزونتر اینکه ، تاسیس واحد های صنعتی در کشوری عقب مانده مانند ایران اساساً با مشکلات و مخارجی بیش از آنچه که در واحد های مشابه در کشورهای پیشرفته موجود بود ، مواجه می شد . علل عمده این مسأله در این بود که :

(۱) - نیازهای سرمایه ای واحد های صنعتی در ایران ، در مقایسه

* حتی در اوائل دهه ۱۹۶۰ درآمد خالص ایران از صادرات نفت سالانه به ۴۰۰ میلیون دلار بالغ می شد .

با کشورهای پیشرفته، بسیار بیشتر است. زیرا، اولاً، بخاطر دوری واحدهای صنعتی از محل تولید ماشین آلات صنعتی، وجود بورکراسی فاسد و کارشناس دولتی، و عقب افتادگی تکنولوژی، از تأسیس يك واحد تا آغاز بهره برداری از آن در ایران مدت زیادتری سپری می شود. ثانیاً، از آنجا که بدلایل گوناگون در جریان تولید دائماً وقفه ایجاد می شود و کمبود مهارت های فنی و مدیریت بی تجربه جریان تولید را کند می سازد، دوره تولید در ایران طولانی تر است. ثالثاً، بدلیل خرابی عمومی وضع ارتباطات و اتکاء بسیاری از واحدهای صنعتی به مواد خام خارجی، مواد خام مورد نیاز صنایع سریعاً به محل تولید نمی رسد و در نتیجه انبار کارخانه می باید دائماً مواد خام (ولوازم بدکی ماشین آلات) زیادتری را به صورت ذخیره نگهدارد. رابعاً، بدلیل عقب افتادگی عمومی مخارج زیربنائی همواره زیاد است. بسیاری از واحدهای صنعتی حتی ناچارند آب و برق مورد نیاز را خود تهیه کنند.

(۲) - در ایران بدلیل عقب افتادگی صنعتی قدرت تجار بیشتر از صاحبان صنایع است، تجار بزرگ شبکه توزیع کالاها را انحصاری کرده اند. در هر رشته ای چند تاجر عمده نه تنها بزرگترین خرده فروش و عمده فروش هستند بلکه وام دهندگان عمده را نیز تشکیل می دهند.* افزونتر اینکه انحصار تجارت مواد خام مورد نیاز صنایع نیز در دست تجار است. در واقع تجار بزرگ بخشی از عملیات خود را بوسیله سرمایه صنعتی می گردانند. نرخ های عمده فروشی توسط آنها تعیین می شود و اگر صاحبان صنایع سعی کنند مستقلاً توزیع کالا های خود را در دست بگیرند، تجار بخاطر دسترسی به تجارت خارجی می توانند بوسیله کالا های وارداتی و باناکنیک های کاهش قیمت حتی صنایع را به ورشکستگی بکشانند.

(۳) - از آنجا که در ایران منابع سرمایه ای بالنسبه نادر هستند و مخارج تأسیساتی سنگین، معمولاً، سرمایه گذاری در هر واحد جدید صنعتی تقریباً تمامی منابع مالی سرمایه دار را جذب می کند، اما پیوسته امکان وقوع حوادث پیش بینی نشده ای که مخارج سرمایه را بالا ببرد زیاد است و در نتیجه در بسیاری موارد یا واحد تولیدی برای مدتی تعطیل می شود یا بناچار زیر ظرفیت کار می کند. این مشکل بویژه بدلیل کمبود منابع مالی مکمل سرمایه و نبودن هرگونه راهنمائی های تکنولوژیک و انترپرنوری تشدید می گردد.

در چنین شرایطی و با در نظر گرفتن چنین مشکلاتی بود که طرح تسهیل فراشد انباشت سرمایه در ایران می باید پیاده می شد. کلیه اقداماتی که در این دوره بدنبال "توصیه" مستشاران گوناگون سرمایه داری جهانی (از ادارات "خبرخواه" سازمان ملل متحد گرفته تا بنیاد های "غیر انتفاعی" خبرخواه تری از قبیل بنیاد فورد) در ایران به مرحله اجراء درآمد بگونه ای (مستقیم یا غیر مستقیم) به بر طرف سازی موانع مذکور و تسهیل جریان سرمایه گذاری صنعتی مرتبط بود.

اقدامات اصلی در راه رفع موانع رشد

صنعتی در ایران

برنامه هفت ساله دوم عمرانی کشور (۱۳۴۱-۱۳۳۴) را که پس از کودتای ۲۸ مرداد و استقرار مجدد ارتجاع به اجراء درآمد می توان به عنوان سرآغاز اقدامات اصلی در جهت تسهیل فراشد -

* محاسبه شده است که در سال ۱۹۵۹ سرمایه پولی در اختیار تجار بزرگ وام دهنده در بازار تهران به ۱۰ تا ۱۵ میلیارد ریال بالغ می شد. (سرمایه اولیه بانک اعتبارات صنعتی ۶۰۰ میلیون ریال بود!)

صنعتی کردن ایران و رفع موانعی که در بالا ذکر شد، محسوب داشت. در طی این هفت سال از طریق طرح های برنامه مذکور (و بوسیله اقدامات جنبی دیگر) زیربنای اقتصادی لازم جهت آغاز رشد صنعتی فراهم گشت. این برنامه عمدتاً بکمک اداره امور اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد، بانک بین المللی ترمیم و توسعه و بنیاد فورد طرح ریزی شد. در واقع در طی این دوره، دفتر اقتصادی سازمان برنامه توسط هیاتی از مشاورین اقتصادی خارجی که اکثراً توسط بنیاد فورد استخدام شده بودند، راهنمایی می شد.

به گفته دولت هدف های کلی برنامه هفت ساله دوم به شرح زیر بود: "افزایش تولید، بهبود و تکثیر صادرات، تهیه مایحتاج مردم در داخله کشور و ترقی کشاورزی و صنایع و اکتشاف و بهره برداری از معادن و ثروت های زیر زمینی، اصلاح و تکمیل وسائل ارتباط، اصلاح امور بهداشت عمومی، بالا بردن سطح فرهنگ و زندگی افراد و بهبود وضع معیشت عمومی." اما در واقعیت بخش عمده اعتبارات این برنامه که از محل درآمد نفت، وام از بانک بین المللی ترمیم و توسعه و کمک های دولت آمریکا تأمین شده بودو به ۷۵ میلیارد ریال بالغ می گشت، صرف بهبود وضع ارتباطات، مخبرات، و آب و برق شد. در حدود ۲۷۰۰ کیلومتر راه آسفالت و ۲۸۰۰ کیلومتر راه درجه ۲ در سطح استان ها ساخته شد. راه آهن شاهرود و مشهد و راه آهن میانه به تبریز متصل شد. قدرت کشش راه آهن از ۴۰۰۰ تن به ۵۰۰۰ تن در روز افزایش یافت. ظرفیت بندر خرمشهر و شاهپور از ۸۷۰ هزار تن به ۴ میلیون تن بالا رفت. فرودگاه بین المللی مهرآباد و فرودگاه های آبادان، شیراز، اصفهان و تعدادی دیگر ساخته شد. تجهیزات پست و تلگراف و رادیو تقویت گردید. ساختمان سه سد بر رودخانه های کرج، دژ و سفید رود به پایان رسید. در تعدادی از شهرها لوله کشی آب انجام پذیرفت و به شهر برق داده شد. هزینه این عملیات به تنهایی معرف بیش از ۷۵ درصد پرداخت های برنامه دوم است.

برخلاف ادعای دولت واضح است که هدف واقعی طراحان برنامه دوم نه "بهبود وضع معیشت عمومی" بود و نه "افزایش تولید و بهبود و تکثیر صادرات" بلکه مستقیماً به ایجاد پایه های لازم توسعه گردش کالایی ربط داشت. تسهیل فراشد تشکیل سرمایه صنعتی ایجاد چارچوب مساعد تری برای گردش کالایی را ایجاد می کرد. قصد دولت این بود که بدین وسیله زیر ساخت حداقل گسترش "بازار ملی" را فراهم سازد؛ چارچوبی که درونش سدهای سر راه گردش محصولات، افراد و سرمایه از میان برود. توسعه شبکه ترانسپورت، بهبود شرایط بازرگانی داخلی و علی الخصوص خارجی، تقویت امکانات شهرنشینی و دیگر نتایج برنامه هفت ساله دوم گامهای مقدماتی در راه ایجاد زمینه های مساعد برای پی ریزی تولید کاپیتالیستی و تبدیل "بازار ملی" از يك امکان به يك واقعیت اقتصادی را تدارك دید.*

اما برنامه ریزان می دانستند که بین ایجاد شبکه مساعد گردش کالایی و افزایش واقعی گردش کالاها فاصله زیاد است و پیمودن آن فشارهای محرك دیگری را می طلبد. سرمایه بومی که زیربنا سرمایه داران خارجی نشو و نما کرده بود به اندازه ای به بازرگانی و زمینداری خو گرفته بود که تسهیلات مذکور به خودی

* در گیومه گذاشتن بازار ملی به خاطر خاصیت غریب است که این بازار می بایستی واجد می بود: طراحان امپریالیزم مقرر کرده بودند که در این چارچوب "ملی" گردش کالایی، محصولی که می باید نقش گل سرسید را ایفاء کند و همه چیز به دور آن ساخته شود، و سایل تولیدی (و دیگر اجزاء سرمایه غیر متغیر) ساخت کشورهای پیشرفته سرمایه داری باشد.

شاید مهمترین اقدام دولت در راه رفع موانع گسترش تشکیلات سرمایه صنعتی اصلاحات ارضی بود. فراشد تاریخی انباشت اولیه سرمایه که در ایران بخاطر ادغام تدریجی آن در اقتصاد جهانی تحت شدیداً کند و سپس مسدود شده بود، از طریق اصلاحات ارضی انکشاف سریعی به خود دید.

"به خودی خود نه پول و کالا سرمایه اند و نه وسائل تولید و معیشت آنها باید به سرمایه تبدیل شود. اما خود این تبدیل فقط تحت شرایط معینی امکان پذیر است: دارندگان دو نوع کالای بسیار متفاوت می باید در مقابل یکدیگر قرار بگیرند و با هم در تماس آیند، یعنی از یک سو دارندگان پول، وسایل تولید، وسایل معیشت، که به منظور افزایش مبالغ ارزشی که در اختیار دارند مشتاق خریداری نیروی کار دیگرانند، و از سوی دیگر کارگران آزاد، که فروشنده نیروی کار خویش و لذا فروشنده کارند. کارگران آزاد با این مفهوم دوگانه که نه خود مانند بندگان و سرفه ها جزئی از وسائل تولید باشند و نه آنکه مانند دهقانان مستقل وسایل تولیدی از آن خود داشته باشند؛ بنابراین آزاد و مستقل از هرگونه مالکیت وسائل تولید. با این قطب بندی در بازار کالا شرایط اساسی تولید سرمایه داری فراهم می شود. پیش شرط نظام سرمایه داری جدائی کامل کارگران از هرگونه مالکیت آن وسایلی است که بوا سطره اش کار آنها تحقق می یابد. بنابراین فراشدی که راه را برای نظام سرمایه داری می گشاید چیزی نیست جز فراشد جدا کردن کارگران از وسایل کارش، یعنی فراشدی که از یک جهت وسایل اجتماعی معیشت و تولید را مبدل به سرمایه می کند و از سوی دیگر تولید کنندگان مستقیم را بصورت کارگران مزدور درمی آورد."

"در تاریخ انباشت اولیه تمامی آن انقلاباتی که بمثابة اهرمی برای طبقه نوخاسته سرمایه دار بکار می روند دوار سازند. اما بیش از همه آن لحظاتی اهمیت دارند که توده های عظیم انسانی ناگهان بزور از وسایل امرار معاش خود کنده شده و همچون پرولتاریای آزاد و بی قید و بند، به بازار کار فرو ریخته میشوند. خلع ید تولید کنندگان روستائی، یعنی دهقانان، از زمین پایه و مبنای کل فراشد را تشکیل می دهد. تاریخ این خلع ید در کشور های مختلف جنبه های متفاوتی به خود می گیرد و مراحل مختلف را با ترتیبات توالی متفاوت و در دورانهای تاریخی مختلفی طی می کند. این خلع ید تنها در انگلستان شکل کلاسیک پیدا کرد."

در "شکل کلاسیک" انگلیسی دهقانان بزور از زمین رانده شدند و در "شکل مدرن" ایرانی تحت "منویات ملوکانه" به بهانه "تقسیم اراضی" از زمین کنده شدند. تخمین زده شده است که پس از اصلاحات ارضی در حدود ۴۷/۵ درصد از جمعیت مستغل روستائی زمینی دریافت نکرد. بنابراین، با از بین رفتن مناسبات ارضی سنتی و در نتیجه سازمان های تولیدی سنتی که جمعیت روستائی را از طریق تصرف جمعی به زمین مقید می ساخت، می توان نتیجه گرفت که بخش قابل ملاحظه ای از ۴۷/۵ درصد فوق کاملاً از وسایل تولید و معیشت جدا شد. بدین ترتیب دولت با اصلاحات ارضی ارتش عظیم ذخیره ای از نیروی کار آزاد (و ارزان قیمت!) را برای جذب در صنایع جدیدی که قرار بود تأسیس شوند، آماده ساخت. بررسی آمار رشد جمعیت شهری در ایران نشان می دهد که در ده سال اول پس از اصلاحات ارضی بیش از ۲ میلیون نفر از روستاهای ایران برای یافتن کار به شهرها مهاجرت کردند.*

* بیهوده نبود که یکی از اولین تحقیقات رسمی درباره اوضاع روستاهای ایران و لزوم اصلاحات ارضی تحت نام "بررسی مقدماتی

خود نمی توانستند به راستای تولیدی هدایتش کنند. از سوی دیگر، مناسبات کهنه ارضی جمعیت فعال کشور را به قدری به زمین وابسته ساخته بود که تعداد کارگران آزاد (جدا شده از وسایل تولیدی) و میزان تحرک پذیری نیروی کار جهت رشد سریع تولید کاپیتالیستی کافی نبود. مضافاً اینکه، سیاست "درهای باز" دولت و نبودن حمایت های گمرکی باعث می شد که پیدایی شرایط بهتر گردش کالایی نه تنها منجر به افزایش تشکیل سرمایه صنعتی نگردد، بلکه برعکس اینکار را حتی مخاطره آمیز تر کند. بمنظور رفع این مشکلات در اواخر دوره برنامه هفت ساله دوم اقدامات دیگری در جهت تسهیل و تشویق توسعه صنعتی در ایران به مرحله اجرا درآمد. مهمترین این اقدامات عبارت بودند از تغییرات در مقررات گمرکی، اصلاحات ارضی، ایجاد اطاق صنایع و معادن، آماده کردن مقدمات ایجاد بازار بورس، تغییر پشتوانه ربا و ایجاد موسساتی مانند بانک اعتبارات صنعتی، بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران و صندوق ضمانت صنعتی ایران و آمریکا.

تغییرات در سیاست بازرگانی خارجی

بطور کلی، با وضع مقررات جدید گمرکی دولت سعی کرد که: الف - واردات کالاهای سرمایه ای، واسطه ای و مواد اولیه مورد نیاز صنایع را تسهیل کند؛ ب - از برخی محصولات مصرفی تولید شده در ایران حمایت کند؛ ج - بازرگانان را به سرمایه گذاری صنعتی تشویق کند. در سال ۱۳۳۷ دولت عوارض گمرکی جدیدی بنام "سود بازرگانی" تعیین نمود. به موجب این مقررات عوارض و مالیاتهای گمرکی ماشین آلات صنعتی و قطعات منفصله مورد لزوم صنایع و برخی مواد خام ملغی شد و عوارض بسیاری از کالاهای مصرفی افزایش یافت. از مهر ماه سال ۱۳۳۹ دولت برنامه "تحدید واردات" را جانشین سیاست "درهای باز" کرد. واردات برخی از کالاها قذف شد. سود بازرگانی همه کالاهائیکه مشابه آنها در داخل تولید می شد افزایش بیشتری یافت و سود بازرگانی بسیاری از مواد خام صنعتی کاهش یافت. بدنبال این اقدامات گروهی از بازرگانان داخلی و برخی از انحصارات امپریالیستی (صادرکننده کالاهای مصرفی) که بدینوسیله منافعشان لطمه می خورد برای نگهداری بازار داخلی در دست خود در ایجاد صنایع مونتاژ پیشقدم شدند. بدینگونه بود که اولین صنایع مونتاژ در ایران تأسیس شد. در فروردین ۱۳۴۰ دولت با بوق و کرنا در باره لزوم تولید کالاهای مصرفی در داخل کشور و "صرفه جوئی ارزهای خارجی" عوارض گمرکی قطعات منفصله وارداتی مورد نیاز این صنایع را کاهش داد. روشن است که به کمک قوانین فوق دولت می کوشید تا همگام با فراهم ساختن زمینه گسترش گردش کالائی، انگیزه های اقتصادی لازم جهت گسترش تولید کالائی را نیز به حرکت درآورد.* در بخش های بعد خواهیم دید که چگونه این سیاست "تحدید واردات" و "صرفه جوئی ارزهای خارجی" باعث می شود که واردات ایران در طی دوره ای کمتر از ۲۰ سال ۲۵ برابر افزایش پیدا کند (بدون واردات نظامی)!

* انگیزه های فوق که به وضوح در رابطه با اقدامات دولت به منظور تبدیل ایران به بازار کالاهای سرمایه ای انحصارات بزرگ بین المللی بودند توسط تئوری بافان حزب توده در چارچوب تئوری "عقب نشینی امپریالیزم" بدین ترتیب تشریح می شد: "اگر سیاست بازرگانی آزاد تحت فشار مستقیم امپریالیستهای ذینفع در بازار داخلی ایران و سرمایه داران بزرگ وابسته با امپریالیزم که سرمایه خود را به قیاس وسیع در بخش واردات بکار انداخته بودند اتخاذ گردید، سیاست تحدید واردات در نتیجه فشار صاحبان صنایع ملی و نیروهای ملی و مترقی کشور بموقع اجرا گذارده شد."*

جنبه دیگر انگیزه برنامه ریزان امپریالیسم از اصلاحات ارضی در رابطه با تسهیل فراشد انباشت اولیه سرمایه رها ساختن ثروت (ارضی) مالکین بزرگ از زمین و فرو ریختن آن به شکل سرمایه در بازار کالائی بود. این جنبه اگر چه به اهمیت جدا کردن جمعیت "اضافی" روستائی از زمین نبود، ولی به هر حال در آماده ساختن پیش شرط های گسترش سرمایه داری نقش موثری بازی کرد.

دولت با پرداختن بهای اراضی تقسیم شده به مالکین سرمایه (سرمایه بالقوه!) عظیمی را به صورت نقد و اعتبارات دولتی وارد بازار کرد. بدین وسیله شاید تا سال ۱۳۵۰ در حدود ۱۴۰ میلیارد ریال به طرق مختلف وارد اقتصاد ایران شده باشد. هر چند که یقیناً تمامی این مقدار به مصارف سرمایه گذاری نرسیده است، اما بوضوح در افزایش تشکیل سرمایه ثابت در این دوره نقش مهمی (چه مستقیم و چه غیر مستقیم) بازی کرده است؛ بویژه در سالهای نخست پس از اصلاحات ارضی. مقایسه آمار تشکیل سرمایه ثابت ناخالص داخلی در دوره پیش از اصلاحات ارضی با دوره بعدی نشان می دهد که رقم ۱۴۰ میلیارد ریال نسبت به میزان افزایش سالانه سرمایه ثابت قابل ملاحظه است.

بود مهمترین مشکل دولت مسأله مالی بود. اجرای چنین اقداماتی نیازمند افزایش عمده در میزان سرمایه گذاری بود و به رغم برنامه هفت ساله دوم ثروتمندان ایران یا باندازه کافی سرمایه نداشتند و یا اینکه مایل به پذیرفتن تعهدات مخاطره آمیز دراز مدت نبودند. دولت می باید در این امر پیش قدمی می شد و دولت هم در این دوره منابع مالی کافی در اختیار نداشت. راه حلی که مغزهای متفکر دولتی پیدا کردند بسیار ساده بود: چاپ اسکناس! در سال ۱۳۳۶ با یک فرمان ساده مجلسین ارزش ریال کاهش داده شد (نسبت ریال به طلا تغییر کرد) و بدین وسیله دولت از باد هوا ۷/۱ میلیارد ریال "پول جدید" آفرید. از این مبلغ ۳/۶ میلیارد ریال به منظور وامهای صنعتی در اختیار بانک ملی و وزارت صنایع و معادن قرار گرفت و ۳/۵ میلیارد ریال دیگر به بانک دولتی کشاورزی داده شد. بانک ملی نیز خود ۱/۲ میلیارد ریال به این مبلغ افزود و در نتیجه جمعاً ۴/۸ میلیارد ریال برای برنامه وامهای صنعتی فراهم شد.

در طی سه سال و نیم فعالیت این برنامه جمعاً در حدود ۵/۳ میلیارد ریال به بیش از ۱۱۰۰ پروژه وام داده شد. از این مقدار ۲۷۰ میلیون ریال به بیش از ۹۰۰ وام کوچک (کمتر از ۵۰۰ هزار ریال) تعلق گرفت و مابقی صرف وامهای بزرگ شد. نرخ بهره، بستگی به نوع صنعت، بین ۴ تا ۶ درصد بود و حداکثر مدت پرداخت برای وامهای بزرگ ۱۲ سال و برای وامهای کوچک ۳ سال بود. بیش از ۷۵ درصد کل وامها به صنایع جدید التاسیس اعطاء شد و صنایعی که توسط سرمایه خارجی براه افتاده بودند ۶ درصد و صنایع دولتی ۱۵ درصد کل وامهای اعطائی را دریافت کردند. بنابراین، بخش عمده وامهای پرداخت شده به صنایع جدید التاسیس خصوصی ایرانی بود. از لحاظ نوع صنعت، صنایع نساجی و قند و شکر با دریافت ۵۸ درصد وامها مقام اول و صنایع شیمیائی (۱۷ درصد)، صنایع مواد غذایی (۹ درصد)، صنایع مصالح ساختمانی (۶ درصد)، صنایع کالاهای فلزی (۵ درصد)، معادن، صنایع کاغذ و چوب و صنایع چرم (جمعاً ۵ درصد)، بترتیب مقام های بعدی را اشغال کردند.

سیاست دولت در مورد چگونگی تصویب و پرداخت وامهای فوق بصورت کنبی در دست نیست ولی بطور کلی معیارهای اصلی وزارت صنایع و معادن در انتخاب پروژه هایی که واجد شرایط برای دریافت وام بودند بدینگونه تشریح شده است: "با آگاهی به این واقعیت که شیوه های کهنه تولیدی و ماشین آلات قراضه باعث گرانی بی جهت محصولات مصرفی تولید شده در داخل کشور می شود، وزارت صنایع و معادن از آن پروژه هایی حمایت می کند که با استفاده از ماشین آلات کارآتر و شیوه های عقلانی تر مخارج تولید را کاهش می دهند." در بین پروژه هایی که واجد شرایط فوق بودند ارجحیت با آنهایی بود که "یا از طریق افزایش امکانات صادراتی و یا بوسیله کاهش نیازهای وارداتی موجب بهبود وضع موازنه ارزی کشور شوند." اما واقعیت امر این است که هیچگونه وام به صنایعی که صادر کننده بودند اعطاء نشد و از صنایعی که می توانستند نیازهای وارداتی را کاهش دهند، صنایع تولید کننده وسایل تولیدی (حتی ساده ترین وسایل تولیدی مورد نیاز در کشاورزی) و کالاهای مصرفی تجملی کاملاً حذف شده بودند. همانطور که ترکیب وامهای پرداخت شده نشان می دهد، تمامی وامها به صنایعی داده شد که تولید کننده کالاهای مصرفی ساده بودند. بنابراین مسأله "بهبود وضع موازنه ارزی کشور" فقط بدین معنی بود که در رابطه با برخی کالای مصرفی که در مرحله جدید تراکم و تمرکز سرمایه از نقطه نظر انحصارات اصلی بین المللی بی اهمیت بودند، اجازه تولید در ایران داده شود تا با آزاد کردن بخشی از منابع ارزی کشور امکانات واردات کالاهای سرمایه ای افزایش پیدا کند. در رابطه با برنامه افزایش بارآوری کار از طریق استفاده از "ماشین آلات کارآتر و شیوه های عقلانی تر" نیز جریان واقعی به گونه

جدول ۱- تشکیل سرمایه ثابت ناخالص داخلی - به قیمت ثابت ۷ (میلیارد ریال)

۱۳۳۸	۵۲/۷
۱۳۳۹	۵۵/۵
۱۳۴۰	۵۵/۰
۱۳۴۱	۴۹/۴
۱۳۴۲	۵۵/۳
۱۳۴۳	۶۳/۲
۱۳۴۴	۸۴/۶
۱۳۴۵	۸۸/۰
۱۳۴۶	۱۱۳/۱
۱۳۴۷	۱۲۶/۳
۱۳۴۸	۱۳۱/۸

مطابق جدول ۱ حتی در سال ۱۳۴۸ - ۷ سال پس از آغاز اصلاحات ارضی - فقط در حدود ۸۰ میلیارد ریال بیشتر از میزان متوسط سالهای پیش از اصلاحات ارضی سرمایه گذاری شده است. در پنج سال اول پس از اصلاحات ارضی جمعاً فقط در حدود ۱۳۰ میلیارد ریال بیشتر از پنج سال پیش از این اصلاحات سرمایه گذاری جدید صورت گرفت.

بنابراین، برخلاف ادعاهای دولت، تئوری با فان حزب تسوده و گرایش های رنگارنگ مائوئیستی اصلاحات ارضی مستقیماً در رابطه با نیازهای مشخص سرمایه داری جهانی طرح ریزی و به مرحله اجرا درآمد. از طریق این اصلاحات زمینه لازم برای برانگیختن منابع مالی موجود در راستای سرمایه گذاری مولد و در نتیجه تبدیل ایران به یکی از مراکز جذب صادرات کالاهای سرمایه ای کشورهای پیشرفته صنعتی آماده شد.^۸

تغییر پشته ریال

در اوایل دوره ای که در طی آن لزوم اجرای اقدامات مشخص در راه توسعه واحدهای صنعتی در ایران به دولت قبولانده شد.

برای تعیین امکانات توزیع بهتر جمعیت زارع در اراضی زیرکشت ایران صورت گرفت. نتایج این بررسی که زیر نظر وزارت کشاورزی ایران و بنیاد فورد در سال ۱۹۵۴ انجام گرفت، تا کنون به شکل کامل منتشر نشده است.^۹

دیگری بود. در عمل، تمام کوشش دولت به این خلاصه می شد که بزور پول باعث تشویق و تسهیل سرمایه گذاری صنعتی شود تا بدین وسیله بتواند "رشد صنعتی سریع کشور" را نشان دهد و دلاریا - بان امپریالیستی را بدست آورد. حتی به تأیید مشاورین اقتصادی خارجی "معیارهای بررسی پروژه ها و کنترل وامها بیشتر به کمیت توجه داشت تا کیفیت".^{۱۱} هیچ گونه کمک فنی مورد نیاز گیرندگان وام فراهم نشده بود. به مسائل مدیریت، توزیع و فروش محصولات توجهی نمی شد. و در بسیاری موارد، حتی اینکه آیا پروژه گیرنده وام واقعاً جامعه عمل پوشیده یا نه کنترل نمی شد. برخی از پروژه ها از حدود خریداری ماشین آلات و ایجاد ساختمان کارخانه فراتر نرفتند و بسیاری دیگر هم بدلیل مشکلات متعدد یا زیر ظرفیت و یا ضرر ادامه می دادند و یا اینکه عملاً تعطیل شدند.

در واقع نه تنها "مازانه ارزی کشور" بهبودی نیافت و "رشد صنعتی سریع" صورت نگرفت بلکه در سال ۱۳۳۹ اقتصاد ایران با بحران شدیدی مواجه شد. در تابستان ۱۳۳۹ ذخایر ارزی ایران فقط کفاف یک ماه واردات را می داد. علت این بحران برنامه های اقتصادی دولت جهت تسهیل فراشد صنعتی کردن ایران بود. از سال ۱۳۳۶ تا ۱۳۳۹ حجم پول در گردش بیش از دو برابر و اعتبارات بانکهها به بخش خصوصی بیش از سه برابر شد. فشارهای شدید توری براه افتاد. برای جلوگیری از تشدید تورم واردات کالاها خارجی افزایش داده شد، اما از آنجا که افزایش نقدنیگی بخش خصوصی و گسترش اعتبارات بانکی موجب رشد چندان تولیدی نشده بود، نه تنها تورم از بین نرفت بلکه ذخایر ارزی نیز ته کشید. اجرای برنامه هفت ساله دوم نیز که عمدتاً خرج مایل زیربنائی شده بود گرایش های فوق را وخیم تر ساخت. بدین ترتیب، در سال ۱۹۴۰ اقتصاد ایران دچار رکود گشت. درسی که مشاورین اقتصادی دولت و اربابانش گرفتند این بود که تسهیل فراشد صنعتی کردن ایران نیازمند تغییرات زیربنائی اساسی تر (مانند اصلاحات ارضی) و اتکاء بیشتر به موسسات مالی ورزیده (مانند بانک های اعتبارات صنعتی و غیره) و به نظارت و دخالت مستقیم کارشناسان اقتصادی امپریالیزم است.

بانک اعتبارات صنعتی ایران

بانک اعتبارات صنعتی نخستین موسسه مهمی بود که به منظور تأمین کمک های مالی، مدیری و فنی به واحدهای تولیدی مستقیماً در رابطه با طرح جدید امپریالیستی جهت تسهیل فراشد سرمایه داری در ایران تأسیس شد. این بانک با سرمایه اولیه ۶۰۰ میلیون ریال (تأملاً متعلق به دولت) در سال ۱۳۳۵ جانشین بانک برنامه سابق گردید.* با در نظر گرفتن اوضاع اقتصادی ایران و عدم اشتیاق و بی تجربگی بخش خصوصی واضح بود که دولت می بایستی در این مسیر راهگشا می شد. برخلاف بانک برنامه، بانک جدید مجاز بود که در صنایع خصوصی نیز دخالت کند، چه از طریق اعطای وامهای دراز مدت ارزی و ریالی و چه به شکل مشارکت در سرمایه گذاری اولیه. در ضمن به هیأت مدیره اختیار داده شده بود که جهت رفع نیازهای فنی صنایع مشاورین خارجی استخدام کند. در نوشته های رسمی خود بانک "مهمترین عوامل ایجاد بانک اعتبارات صنعتی" بدینگونه تشریح شده اند: " (۱) - نبودن بازار سرمایه کافی برای عرضه و تقاضای سهام شرکت های صنعتی.

* بانک برنامه بانکی دولتی و متعلق به سازمان برنامه بود که در سال ۱۳۳۰ به دنبال واگذاری کنترل صنایع دولتی به سازمان برنامه با سرمایه ۱۵۰ میلیون ریال ایجاد شد. هدف از تأسیس آن به عهده گرفتن قسمتی از عملیات بانکی سازمان برنامه و تسهیل امور مالی کارخانه های دولتی بود.

(۲) - عدم تمایل بانکهای تجارتي به اعطای وامهای صنعتی دراز مدت. (۳) - پائین بودن نرخ سود نسبت به ریسک سرمایه گذاری در مقابل مصارف دیگر مانند امور بازرگانی، ساختمان، معاملات زمین. (۴) - محدودیت بازار و بالا بودن هزینه تولیدی بعلمت نقص مدیریت و کمبود نیروی انسانی ماهر. (۵) - لزوم مطالعات و ارزیابی دقیق طرحها قبل از سرمایه گذاری. (۶) - تقویت بازار سهام و سرمایه. (۷) - بنا به مقتضیات فوق طبق اساسنامه بانک "وظایف عمده بانک عبارتند از: (۱) - اعطاء وامهای صنعتی و معدنی بموسسات صنعتی و معدنی خصوصی. (۲) - مشارکت در سرمایه گذاری با صاحبان صنایع خصوصی. (۳) - صدور ضمانتنامه های صنعتی بمنظور خرید ماشین آلات کارخانجات از خارج. (۴) - تحقیق و مطالعه و تنظیم طرحهای جدید صنعتی برای ارائه به صاحبان سرمایه بخش خصوصی و علاقمندان به سرمایه گذاری در رشته های صنعتی. (۵) - اعمال کمکهای فنی و راهنمایی بصاحبان صنایع و نظارت و مدیریت در موسساتیکه بانک در آنها سرمایه گذاری نموده است. (۶) - فروش سهام بعضی از موسسات صنعتی. (۷) - اعطای وامهای سرمایه در گردش در موارد ضروری بمنظور تأمین احتیاجات و تسریع در راه بهره برداری کارخانجات." ۱۳

بدینسان، حتی براساس نوشته های مراجع رسمی، رابطه نزدیک بین لزوم ایجاد این بانک و طرح امپریالیزم جهت تسهیل واردات کالاها سرمایه ای خارجی در ایران کاملاً روشن است. از وامهای دراز مدت با نرخ بهره کم، راهنمایی های مالی، مدیری و فنی گرفته تا وامهای سرمایه در گردش به منظور تأمین نیازهای مالی جاری صنایع که همگی محرکهای نیرومندی جهت افزایش سرمایه گذاری مولد هستند، وسایلی بودند که تحت نظارت مستقیم دولت (و هدایت مشاورین خارجی) برای اجرای این طرح بکار گرفته شدند. با وجود اینکه پرسنل بانک ظاهراً همگی ایرانی بودند، اما در واقع مشاورین اقتصادی و فنی خارجی بر کلیه امور بانک نظارت می کردند. در دوره اول پس از تأسیس بانک ۵ مشاور اقتصادی و فنی از سازمان ملل متحد و چندین مهندس و بانکدار خارجی هیأت مدیره ایرانی بانک (متشکل از ۵ بورکرات عالی رتبه سازمان برنامه را "راهنمایی" می کردند. از لحاظ مالی نیز اضافه بر منابع داخلی موسسات و بانکهای خارجی (مانند بانک جهانی) با اعطاء وامها و اعتبارات مشروط در فعالیت های بانک دخالت داشتند. به موجب لایحه ای که به تصویب مجلس رسید به بانک اختیار داده شد که رأساً از بانکها و موسسات خارجی وام یا اعتبار تحصیل کند و دولت مجاز گردید که وامهای مزبور را تضمین کند. بنا به گفته بانک "باین ترتیب بانک اعتبارات صنعتی با دسترسی بمنابع ارزی بویژه کمکهای بانک جهانی بمنظور خرید ماشین آلات مورد نیاز کارخانجات خواهد توانست با اجرای فعالیتهای وسیعی بمنظور توسعه و رشد صنایع ملی اقدام نماید." ۱۴

از بدو تأسیس تا پایان سال ۱۳۵۴ سرمایه پرداخت شده بانک از ۶۰۰ میلیون ریال به ۷۱۴۰ میلیون ریال افزایش یافته و علاوه بر سپرده های سازمان برنامه و سهامی که سازمان مذکور در اختیار بانک قرار داده (و دیگر منابع مالی) میلیارد ها ریال دیگر وام داخلی و خارجی بمنظور تأمین مالی فعالیتهای بانک در اختیار آن قرار داده شده است. در پایان سال ۱۳۵۴ بانک اعتبارات صنعتی در حدود ۱۷ میلیارد ریال به موسسات دولتی و ۱۰ میلیارد ریال به بانکهای خارجی مقروض بود. در طی این دوره بانک اعتبارات صنعتی بیش از ۹۰۰ فقره وام دراز مدت صنعتی به مبلغ ۳۹/۵ میلیارد ریال (با نرخ ۶ درصد) و در حدود ۸ میلیارد ریال وام سرمایه در گردش اعطاء کرده است. علاوه بر این دوره متجاوز از ۷ میلیارد ریال ضمانتنامه صنعتی از طرف بانک صادر شده و بانک با پرداخت بیش از ۶ میلیارد ریال در چندین طرح صنعتی سرمایه گذاری کرده است.^{۱۵}

سیاست اظهار شده بانک در رابطه با اعطای وامهای صنعتی بدینگونه بود که در دوره اولیه " صنایع بر حسب اهمیتی که در تولید کالا های مورد نیاز عمومی و بی نیاز ساختن کشور از ورود کالا های مشابه خارجی و صرفه جویی ارز داشته اند از لحاظ تقدم در دریافت کمکهای مالی از بانک ، طبقه بندی گردیدند " و در سالهای بعد " بنا به مقتضیات فوق و تغییراتی که در وضع اقتصادی کشور پیش آمد . . . طبقه بندی صنایع نیز از لحاظ استحقاق دریافت کمکهای مالی مورد تجدید نظر قرار گرفت " ۱۶ بدینسان ، به ترتیب تقدم سه گروه ذیل طبقه بندی شدند : گروه ۱- صنایع نساجی ، سیمان ، آجر ، کاشی ، مصالح ساختمانی متفرقه ، دارو سازی ، شیمیائی صنعتی ، پلاستیک ، لاستیک ، چوب ، مقوا ، چرم ، محصولات فلزی ، تولید یخ و چای سازی . گروه ۲- صنایع آرد سازی ، آشامیدنی ، ماکارونی سازی ، کبریت سازی ، چاپ و صحافی و کفشی سازی . گروه ۳- کمپوت سازی ، مربا ، شکلات و آب نبات سازی ۱۷ باز مشاهده می شود که برخلاف ادعای دولت مبنی بر " لزوم بهبود موازنه ارزی " صنایع صادر کننده و صنایع تولید کننده وسایل تولیدی کاملاً از لیست صنایع مستحق دریافت وام حذف شده اند . مطابق معمول ، اظهارات این " مراجع رسمی " صرفاً پوششی برای مخفی نگهداشتن انگیزه اصلی است . واقعیت امر اینست که در دوره اولیه بیش از ۸۰ درصد کمکهای مالی بانک اعتبارات صنعتی صرف مخارج تاسیساتی و خریداری ماشین آلات شده است ۱۸ . مانند وامهای اعطائی توسط بانک ملی (از محل اعتبار حاصله از تغییر پشتهای ریال) وامهای بانک اعتبارات صنعتی نیز اساساً بمنظور تسهیل واردات کالا های سرمایه ای بود *

نحوه انتخاب و تصویب وامها نیز به وضوح این انگیزه اصلی را نشان می دهد . مسئولیت اصلی بررسی تقاضاهای وام به عهده " قسمت فنی " اداره امور وامهای صنعتی بانک است . این " قسمت فنی " حتی در مورد خریداری ماشین آلات مشخص از شرکت های مشخص نظر می دهد . معمولاً اگر تقاضا کننده توصیه های بانک را نپذیرد ، وام در خواستی تصویب نمی شود . مواردی بوده است که صرفاً باین دلیل که تقاضا کننده حاضر نشده ماشین آلات مورد نیاز را از شرکتی که بانک توصیه کرده خریداری کند تقاضای وام اواز طرف بانک رد شده است . بنا به گفته عضو هیات اقتصادی دولت آمریکا در ایران " اغلب تقاضاهائی که رد می شدند به دلایل فنی بودند به بدلائل اقتصادی . . . اصولاً ، نسبت سرمایه منقذی تقاضا کننده به مقدار وام درخواستی ، منطقی بودن طرح پیشنهادی از لحاظ اقتصادی ، و حتی امکانات سود بخشی طرح در درجه دوم اهمیت قرار داشت . آنچه مهم بود خود امر تاسیس و تجهیز کارخانه و خریداری ماشین آلات ، یعنی افزایش ملموس ظرفیت صنعتی کشور بود " ۱۹

بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران

چند سال پس از تاسیس بانک اعتبارات صنعتی دومین موسسه

* جریان " تجدید نظر " در طبقه بندی صنایع مستحق دریافت وام نیز بدین معنی نیست که در این منظور اصلی تغییری حاصل شده است . بقول خود بانک ، در سالهای بعدی ، " هنگام با پیشرفتهای ملکت " لازم شده است که " بانکهای توسعه از جمله بانک اعتبارات صنعتی . . . مفاهیم وسیعتری برای صنعت قائل گردند و امور اجتماعی را جزو برنامه فعالیت های خود منظور دارند " مفهوم " امور اجتماعی " نیز اینجا صنایع تولید کننده وسایل تولید نیست ، بلکه منظور صرفاً هتلداری و تاسیس کلینیک ها و موسسات آموزشی خصوصی است . بتدریج امکان جذب کالا های سرمایه ای خارجی در این بخش ها نیز افزایش پیدا کرده است .

مهم مالی در رابطه با طرح امپریالیزم در ایران ایجاد شد . علل ایجاد و وظائف اصلی این بانک جدید تفاوت ریشه ای با بانک اولی ندارد . تفاوت اصلی در اینست که بانک توسعه صنعتی و معدنی بانک دولتی نیست . علت تاسیس بانک اعتبارات صنعتی بصورت بانکی دولتی نه " تضاد دولت وابسته با امپریالیزم شاه با سرمایه داری داخلی " بود نه برخلاف ادعاهای طرحان برنامه حزب توده " فشار نیروهای مترقی و ملی " در جهت گسترش بخش دولتی در مقابل بخش خصوصی ، بلکه ، همانطور که در قسمت قبلی اشاره شد ، صرفاً از آنجا که بخش خصوصی مایل به تاسیس چنین بانکی نبود ، بناچار دولت می بایست در این امر پیش قدم می شد . اما از دیدگاه انحصارات امپریالیستی و موسسات بین المللی مالی خدمت گزار آنان نوع خصوصی بانکهای توسعه صنعتی بمراتب مطلوب تر است و نویسنده که به کمک بانک بین المللی ترمیم و توسعه (International Bank for Reconstruction and Development) در بسیاری از کشورهای عقب افتاده (مثلاً ، ترکیه ، هندوستان ، پاکستان ، و غیره) ایجاد شده و در ایران نیز سالها قبل از تاسیس بانک اعتبارات صنعتی تحت بررسی بود . با ایجاد بانک اعتبارات صنعتی لزوم ایجاد یک بانک خصوصی دیگر از میان نرفت و چند سال بعد با آماده شدن شرایط مقدماتی آن بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران با سرمایه اولیه ۴۰۰ میلیون ریال تاسیس شد .

نحوه تاسیس بانک مذکور بدینگونه بود که پس از چندین سلل بحث و بررسی ، در سال ۱۹۵۷ بدنبال مذاکرات عبدالحسن ایتهاج * با نمایندگان گروه های مالی بین المللی اولین اقدامات جهت ایجاد بانک آغاز شد . بانک بین المللی ترمیم و توسعه که از همان آغاز در این برنامه درگیر بود ، بکمک شرکت سرمایه گذاری

بین المللی چیس Chase International Investment Corporation و گروه لازارد فررز (Lazard Freres) توانست سندیکائی از یک سری بانک های اروپائی و آمریکائی و برخی انحصارات صنعتی بین المللی را به مشارکت در تاسیس این بانک جلب کند . در طی تمام این مذاکرات و اقدامات بانک بین المللی ترمیم و توسعه با وزارت امور خارجه آمریکا همکاری می کرد . در سال ۱۹۵۸ گروهی از نمایندگان بانک بین المللی ترمیم و توسعه ، شرکت چیس ، گروه لازارد برای مذاکره با دولت ایران به تهران سفر کردند و پس از چند سفر و مذاکره دیگر در مهر ماه سال ۱۳۳۸ بانک توسعه صنعتی و معدنی بصورت شرکت سهامی عام تاسیس شد .

هدف اصلی بانک " برانگیختن رشد صنعتی در ایران از طریق کمک به ایجاد ، توسعه و مدرنیزه کردن واحدهای صنعتی " تعیین شده بود ، و در این رابطه ، فعالیت های ذیل جزو وظائف عمده بانک مقرر شدند :

- (۱) - تشویق به مشارکت بخش خصوصی داخلی با سرمایه خارجی در سرمایه گذاری های صنعتی .
- (۲) - آشنا ساختن سرمایه گذاران داخلی با اختراعات و اطلاعات تکنولوژیک خارجی .
- (۳) - آشنا ساختن سرمایه گذاران خارجی با امکانات فعالیت اقتصادی در ایران .

* بانک بین المللی ترمیم و توسعه (یا بانک جهانی) مانند صندوق بین المللی پول براساس موافقت بین المللی در کنفرانس پولی و مالی برتون وودز (Bretton Woods) در ژوئیه ۱۹۴۴ ایجاد شده است . نقش این بانک تسهیل سرمایه گذاری جهت توسعه و نوسازی صنعتی در جهان سرمایه دار است .

* رئیس سابق سازمان برنامه ، بانک ملی و از نایب رؤسای بانک بین المللی ترمیم و توسعه .

- (۴) - کمک به دولت ایران در انتقال شرکت‌های دولتی به بخش خصوصی
 (۵) - کمک به ایجاد بازار بورس در ایران
 (۶) - اقدام به تأسیس واحد‌های "نمونه" در رشته‌های مفید صنعتی

جهت اجرای اهداف فوق منابع مالی عظیمی در اختیار بانک توسعه صنعتی و معدنی قرار گرفته است. اگر چه سرمایه اولیه (نقدی) بانک صرفاً ۴۰۰ میلیون ریال بود، اما از همان ابتدا منابع مالی دیگری، بالغ بر ۲/۸ میلیارد ریال، در دست داشت. صندوق‌های عمرانی* و بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه هر یک در حدود ۴۰۰ میلیون ریال وام‌آزایی (جهت اعطاء اعتبارات ارزی به سرمایه‌گذاران بمنظور خریداری ماشین‌آلات خارجی) دادند. دولت ایران نیز ۶۰۰ میلیون ریال وام بدون بهره و ۱۴۰۰ میلیون ریال پرونده‌های وام‌های اعطائی دولتی به موسسات خصوصی را* در اختیار این بانک گذارد. در سال ۱۳۵۵ سرمایه سهامی پرداخت شده بانک به ۱۲ میلیارد ریال رسیده بود و جمع کل منابع مالی آن از ابتدای تأسیس به ۱۱۹ میلیارد ریال بالغ می‌شد. تا پایان این سال بانک توسعه صنعتی و معدنی و ایران ۸۲۳ فقره وام ببلغ ۱۲۶ میلیارد ریال و ۳۳۵ فقره مشارکت در سرمایه ببلغ ۲۷ میلیارد ریال در راه اجرای اهداف سرمایه‌داری جهانی پرداخت کرده است، یعنی بیش از ۴ برابر مقدار مشابه برای بانک اعتبارات صنعتی*.

سیاست بانک در نحوه انتخاب و طبقه‌بندی صنایع مستحق دریافت کمک مشابه سیاست دیگر موسسات مالی و در ارتباط با برنامه ذکر شده امپریالیزم بود. از ابتدای تأسیس تا پایان سال ۱۳۵۵ در حدود ۷۶ درصد ببلغ وام‌های اعطائی (۸۷ فقره) را وام‌های بیش از ۱۵۰ میلیون ریال تشکیل می‌داد و مدت پرداخت ۹۰ درصد وام‌ها بیش از هفت سال بود. بنابراین، فعالیت عمده بانک عبارت بود از اعطای وام‌های بزرگ و دراز مدت (با نرخ بهره ۷ درصد) از لحاظ نوع فعالیت، بخش عمده وام‌ها بترتیب به صنایع نساجی (۲۰ درصد)، صنایع غیر فلزی معدنی (مصالح ساختمانی ۱۳/۱ درصد)، صنایع فلزی (۱۲/۴ درصد)، صنایع مواد غذایی (۹/۶ درصد)، حمل و نقل و انبارداری (۸/۸ درصد)، صنایع لوازم برقی (۷/۶ درصد)، صنایع وسائط حمل و نقل (۷/۶ درصد) و خدمات (۶/۵ درصد) اعطاء شده است. اینجا نیز صنایع صادرکننده و صنایع تولیدکننده وسایل تولیدی "مستحق دریافت وام" تشخیص داده نشده‌اند! در طی ۱۸ سال فعالیت بانک فقط در حدود ۵۰۰ میلیون ریال (یعنی کمتر از ۵/۰ درصد کل وام‌های اعطائی) به صنایع ماشین‌آلات صنعتی وام داده شده است. بخش عمده این رقم هم به شرکت درمن دیزل ایران (مونتاژ موتور دیزل) و شرکت ایران شیندرلر (تولیدکننده آسانسور) تعلق گرفته است. "بطور کلی، مدیریت بانک معتقد است، که سرمایه‌گذاری در صنایع تولیدکننده کالاها یا مصرفی بر صنایع سنگین تولیدکننده کالاها سرمایه‌ای ارجحیت دارد و فواید اقتصادی بیشتری ببار خواهد آورد." از "فواید اقتصادی" این سیاست همین بس که بیش از ۷۰ درصد واردات دائماً روز با افزایش ایران را اجزاء سرمایه ثابت تشکیل می‌دهد!

برنامه‌های بانک در رابطه با دخالت مستقیم در ایجاد واحد-های جدید از طریق مشارکت در سرمایه‌گذاری نیز از چارچوب

اهداف فوق خارج نیست. ۳۲ درصد سرمایه‌گذاری‌های بانک در موسسات مالی دیگر (بانک صنایع، بانک سرمایه‌گذاری بین‌المللی ایران، بانک تجارتی ایران و آلمان، بانک سرمایه‌گذاری ایران و فرانسه، شرکت ترغیب صنعت ایران و ایتالیا، و غیره) بوده است که نقش‌های مشابه و مکمل بانک توسعه صنعتی و معدنی را ایفاء می‌کنند و بیش از ۶۰ درصد در صنایع نساجی، مواد غذایی، فلزی، مصالح ساختمانی، خدمات، حمل و نقل و انبارداری بوده است. انگیزه اصلی بانک در سرمایه‌گذاری مستقیم این بود که بر خلاف پیش‌بینی‌های برنامه ریزان بانک‌های بین‌المللی و به رغم تسهیلات فراوانی که بانک توسعه صنعتی و معدنی جهت گسترش سرمایه‌گذاری در صنایع کالاها مصرفی فراهم کرده بود، حجم وام‌های درخواستی از طرف بخش خصوصی زیاد نبود. از اینرو خود بانک پروژه‌های صنعتی سود بخش را طرح ریزی می‌کرد و پس از مهیا ساختن مقدمات فنی و تأسیساتی و جلب علاقمندان خارجی بدنبال سرمایه‌داران داخلی مایل به مشارکت در این پروژه می‌رفت. در بسیاری موارد حتی بدون پیدا شدن شریک ایرانی (غیر از خود بانک) پروژه به مرحله اجرا درآمده است. در تعداد بیشتری هم شریک ایرانی در واقع دولت ایران است - معمولاً از طریق بانک اعتبارات صنعتی.

نحوه مشارکت بانکها و موسسات خارجی در بانک توسعه صنعتی و معدنی خود معرف گویائی از اهداف امپریالیزم در مرحله سرمایه‌داری پسین و تغییرات در مکانیزم تسلط انحصارات جهانی است. اولاً از ابتدای تأسیس تا کنون کنترل سرمایه بانک در دست سهام‌داران ایرانی بوده است. در سال ۱۳۳۸ از ۴۰۰ هزار سهم ایرانی و ۱۶۰ هزار (۴۰ درصد) متعلق به موسسات غیر ایرانی بود. در سال ۱۳۵۵ سهم شرکای خارجی حتی کمتر شده است. از ۱۲ میلیون سهم هزار ریالی حدود ۸۴/۷ درصد متعلق به ایرانیها و حدود ۱۵/۳ درصد متعلق به خارجیهاست. ثانیاً شرکای خارجی بانک عموماً از بزرگترین موسسات مالی و بانکهای بین‌المللی هستند. مثلاً، چهار بانک از ۱۵ بانک خارجی سهام‌داران، یعنی چیس‌مانهاتان کورپوریشن (آمریکا)، دوپچ بانک (آلمان غربی)، بارکلیز بانک (انگلستان) و سوسیته ژنرال (فرانسه) جزو ۱۰ بانک بزرگ جهانند. شرکای خارجی بانک جمعاً حداقل ۵۰۰ میلیارد دلار منابع مالی در اختیار دارند، اما ارزش کل سهام آنها در بانک توسعه صنعتی و معدنی کمتر از ۲۶ میلیون دلار است. واضح است که هدف این گروه‌های عظیم سرمایه‌داری مالی از مشارکت در این بانک ایرانی نه کنترل سرمایه سهامی آن و نه دریافت سود مستقیم از این سهام است. علل اصلی علاقه‌ی این گروه‌ها اینست که از طریق مشارکت در این بانک: (۱) - موقعیت خود را در رابطه با بانک جهانی مساعدتر می‌کنند و در نتیجه امکان شرکت در پروژه‌های سودآور متعددتری را فراهم می‌سازند، (۲) - امکانات فعالیت‌های دیگر بانکی در ایران پیدا می‌کنند. (وام به دولت و به بخش خصوصی)، (۳) - در صورت جلب شدن سرمایه‌داران خارجی به شرکت در بورس ایران می‌توانند بازارهای خارجی سهام را در دست بگیرند، (۴) - با سرمایه‌داران ایرانی روابط نزدیک در سطح محلی برقرار می‌کنند، (۵) - امکانات ایجاد شرکت‌های مختلط خارجی-ایرانی

* بانک توسعه صنعتی و معدنی همواره با بوق و کرنا در باره "موفقیت در عرصه سهام بانک به عامه مردم" تبلیغ کرده است. تعداد سهامداران ایرانی آن مطابق ادعای بانک در حدود ۸۵۰۰ نفر است. اما باین واقعیت که بیش از ۶۰ درصد سهام ایرانی بانک در دست فقط ۱۱ سهامدار عمده است اشاره نمی‌شود: خانواده‌ها ثابت، برخوردار، خسرو شاهی، کورس، هدایت، همدانیان، و غیره... و البته بنیاد پهلوی!

* Development Loan Fund، اینک بخشی از هیات‌امران بین‌المللی آمریکا (Agency for International Development)، وابسته به دولت آمریکا.

* پرونده‌های وام‌های اعطائی بانک اعتبارات صنعتی ایران و وام‌های اعطائی بانک ملی (از محل تغییر پشتمانه ریال).

را فراهم می‌سازند، و از همه مهمتر، (۶) - از آنجا که اغلب در ارتباط مستقیم با انحصارات عظیم بین‌المللی (تولید کننده و صادر کننده کالا های سرمایه ای) هستند برای آنها مشترکات ای ایرانی (یعنی سرمایه گذارانی که مایل به وارد کردن ماشین آلات و دیگر اجزاء سرمایه ثابت جهت ایجاد واحد های صنعتی هستند) پیدا می‌کنند و بواسطه نفوذ مستقیم بر سیاست و امه های ارزی باعث می‌شوند که اصولاً وام فقط به آنها ای اعطاء شود که مایل به وارد کردن ماشین آلات خارجی هستند.

از دیدگاه موسسات بین‌المللی امپریالیستی بانکهای توسعه صنعتی ابزار موثری برای دخالت در اقتصاد کشورهای عقب افتاده و حفظ کنترل بر آنها در مرحله فعلیست. امپریالیسم از طریق این بانکها قادر می‌شود که منابع مالی کشورهای عقب افتاده را به آن مجراهای جاری سازد که در ارتباط با برنامه های کلی توسعه صنعتی کشورهای عقب افتاده در راستای تولید کالا های مصرفی و تسهیل واردات کالا های سرمایه ای هستند. در این رابطه است که نقش بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه در ایجاد بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران روشن می‌شود. این بانک که از طریق کانتیننتال اینترنشنال فایننس کورپوریشن (از موسسات وابسته به آن) مستقیماً در بانک توسعه صنعتی و معدنی شرکت دارد و بزرگترین منبع وامهای خارجی آن را تشکیل می‌دهد، در واقع حلقه اتصال بین بازارهای جهانی سرمایه (انحصارات اصلی امپریالیستی) و بانکهای توسعه صنعتی در کشورهای عقب افتاده است. اضافه بر نظارت دائمی، در سطح هیات مدیره، بر فعالیتهای این گونه بانکها معمولاً از حقوق ویژه ای نیز برخوردار می‌شود. مثلاً، بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران موظف است کلیه طرحهای را که مایل به استفاده از وامهای ارزی بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه هستند قبلاً به تأیید این بانک برساند. علاوه، بانک توسعه صنعتی و معدنی به این بانک تعهد داده است که وامهای ارزی -

اش به صنایع مشروط خواهد بود به توافق آنها با اینکه: (۱) - بانک توسعه صنعتی و معدنی رأساً مسئولیت مواظبت و تعمیر ماشین آلات شرکت را بعهده بگیرد، (۲) - بانک حق داشته باشد کلیه دفاتر شرکت را بررسی کند، (۳) - وام گیرندگان تعهد بدهند که ماشین آلات مورد نیاز را از انحصارات مورد تأیید بانک جهانی خریداری کنند و (۴) - در شرکت هایی که شرکای خارجی وجود ندارد سعی کنند مشاورین فنی خارجی استخدام کنند. در ضمن دولت ایران نیز تعهد داده است که: (۱) - بانک اعتبارات صنعتی ایران و دیگر موسسات مالی دولتی در رقابت با بانک توسعه صنعتی و معدنی فعالیت نخواهند کرد، (۲) - در امور داخلی بانک دخالت نخواهد کرد و (۳) - کلیه اطلاعات مورد نیاز بانک جهانی را در رابطه با اوضاع اقتصادی ایران و برنامه های صنعتی دولت در اختیار این بانک خواهد گذاشت.

وامهای اعطائی توسط صندوق وامهای عمرانی (وابسته به وزارت امور خارجه آمریکا) شرایط حتی وقیحانه تری دارند: مثلاً، مقرره شده است که این وامها نباید برای خریداری ماشین آلات از کشورهای کمونیستی مورد استفاده قرار بگیرند، حداقل ۵۰ درصد وزن کالا های وارداتی خریداری شده از محل وامهای ارزی صندوق مذکور باید بوسیله کشتیهای آمریکایی به ایران حمل شوند (هرگونه وسائط حمل و نقل متعلق به کشورهای کمونیستی ممنوع است!)، کلیه تقاضاهای خرید ماشین آلات گرانتر از ۵ هزار دلار (عملاً یعنی تمام تقاضاها) باید حداقل ۳۰ روز قبل از خریداری کتبا به اطلاع هیات عمران بین‌المللی آمریکا (AID) برسد که آنها بین موسسات صنعتی آمریکائی توزیع کنند. ۲۷ اضافه بر تمام این شرایط، توافق شد که

* یکی از علل واگذاری پرونده وامهای اعطائی بانک اعتبارات صنعتی و بانک ملی به آن از همین تعهد ناشی می‌شود.

در طی ۵ سال اول فعالیت بانک توسعه صنعتی و معدنی کنترل هیات مدیره و هیات عامل بانک در دست خارجیها باشد (امپریالیسم تا قبل از کسب اطمینان کامل حتی اجرای این شرایط را نیز خود بعهده گرفت). * از هیات مدیره ۱۵ نفر ۸ نفر از هیات عامل ۵ نفره ۳ نفر خارجی بودند.

و حزب توده کل این جریان را "عقب نشینی امپریالیسم در مقابل اردوگاه سوسیالیستی" می‌نامد!

صندوق ضمانت صنعتی ایران و آمریکا

اضافه بر دو بانک نامبره موسسات مالی کوچکتر دیگری نیز در رابطه با برنامه های امپریالیسم در ایران ایجاد شده است. یکی از آنها که به دلیل نقش ویژه اش اهمیت خاصی دارد صندوق ضمانت صنعتی ایران و آمریکا است (معمولاً قسمت ایران و آمریکای آن به علل واضح از نامش حذف می‌شود). این موسسه در سال ۱۳۳۹، پس از مذاکره و توافق بین روسای سازمان برنامه و نمایندگان هیات عمران بین‌المللی آمریکا تأسیس شد. انگیزه اصلی در تأسیس این موسسه تامین وامهای کوچک به کارگاههای کوچک و مرتبط ساختن آنان با موسسات مالی بزرگ بین‌المللی و انحصارات صادر کننده وسایل تولیدی بود. در قسمتهای پیش گفته شد که بانک اعتبارات صنعتی و توسعه صنعتی و معدنی معمولاً از اعطاء وامهای کوچک خودداری می‌کنند. از نقطه نظر هر دو بانک به دلیل مخارج زیاد اداره وامهای کوچک و کوتاه مدت این جنبه از وامهای صنعتی چندان صرف نمی‌کند (به ویژه برای بانک خصوصی توسعه و معدنی). اما از دیدگاه امپریالیست کارگاههای کوچک (که در کشورهای عقب افتاده ای مانند ایران بسیار متعددند) بازار قابل ملاحظه ای برای کالا های سرمایه ای خارجی را تشکیل می‌دهند. بدینسان ضرورت موسسه ای مانند صندوق ضمانت صنعتی احساس شد. به گفته هیات مدیره آن "صندوق ضمانت صنعتی موسسه ایست غیر انتفاعی و عام المنفعه (!) و به دولت نیز وابستگی ندارد (به رغم اینکه دو وزیر در هیات مدیره آن بودند!)". بدین ترتیب از پرداخت مالیات نیز معاف است. فعالیتهای صندوق که اعطای وامهای کمتر از ۵ میلیون ریال (فقط برای خریداری ماشین آلات و وسائل تأسیساتی)، پذیره نویسی و صدور ضمانتنامه های صنعتی است از طریق بانکهای کارگزار منابع آن انجام می‌گیرد. در حال حاضر وجوه صندوق در اختیار بانک عمران (متعلق به بنیاد پهلوی) گذاشته شده است. این بانک پس از تصویب صندوق به طرحهای صنعتی وامهای لازم را اعطاء می‌کند و عقد قرارداد، ارزیابی طرح و رسیدگی به نحوه مصرف وام را کلاً بعهده دارد.

منابع اولیه بانک متشکل از ۱/۸ میلیون دلار نقد (هدیه هیات عمران بین‌المللی) و ۶/۳ میلیون دلار پرونده وامهای صندوق مشترک برای توسعه صنعتی* بود که پس از انحلال آن به این صندوق جدید منتقل شد. سازمان برنامه نیز در سال ۱۳۴۲ مطابق ارزیابیها برنامه سوم ۸۰۰ میلیون ریال وام در اختیار صندوق قرار داد. پرسنل اداری صندوق مشترک برای توسعه صنعتی نیز باین موسسه جدید منتقل شده بود. در چند سال نخست فعالیت، هیات مدیره صندوق متشکل بود از مدیران سازمان برنامه، وزیر صنایع و معادن، مدیر عامل بانک اعتبارات صنعتی، نماینده صنایع خصوصی (از اطاق بازرگانی تهران)، مدیر عامل صندوق ضمانت صنعتی و دو نماینده از هیات عمران بین‌المللی آمریکا. سیاست های صندوق در رابطه با نحوه اعطاء وام مشابه دو موسسه قبلی است. تا کنون صنایع مواد غذایی، نساجی، چوب، کاغذ و مقوا سازی، صباغی، استخراج معادن،

* موسسه ای که توسط سازمان برنامه و هیات عمران بین‌المللی آمریکا اداره می‌شد و ۲۲ میلیون دلار کمکهای آمریکا به ایران را کنترل می‌کرد. این صندوق پس از کودتای ۲۸ مرداد تأسیس شد.

کارگاههای تعمیر، لباس شویی و غیره از وامهای این صندوق استفاده کرده اند.

نتایج طرح صنعتی کردن ایران

همانطور که قبلاً تشریح شد، در عصر سرمایه داری پسین، سود افزونه انحصاری حاصل از سرمایه گذاریهای مستقیم انحصارات بین المللی در کشورهای عقب افتاده، با اینکه هنوز ارقام قابل ملاحظه ای را تشکیل می دهد و مطلقاً روبرو افزایش است، نسبت به سود کل این انحصارات کاهش یافته است. لکن، این کاهش نسبی نباید به معنی کاهش در میزان استثمار اقتصادی کشورهای عقب افتاده (انتقال ارزش از آنها به کشورهای پیشرفته) تلقی شود، زیرا در این دوره، از یک طرف، با وخامت شرایط مبادله "مکانیزم مبادله" نابرابر تبدیل به ابزار اصلی استثمار این کشورها شده، و از طرف دیگر، اصولاً منبع اصلی سودهای افزونه انحصاری سودهای حاصل از تولید مواد خام در کشورهای عقب افتاده (اگرچه هنوز سودهایی سرشارند!) نیست بلکه کرایه های تکنولوژیک بطرز روزافزونی جانشین آن شده است.^{۲۸} اگر طرح صنعتی کردن ایران را در رابطه با نیاز انحصارات بین المللی در انطباق شرایط اقتصادی ایران با تغییرات فوق در مناسبات کشورهای عقب افتاده و پیشرفته در نظر بگیریم، به سهولت می توان دید که نتایج آن بسیار موفقیت آمیز بوده است. اولاً، مطابق جدول ۲، بدنبال اجرای این طرح امپریالیسم توانسته است ارزش واردات ایران را بیش از ۳۵ برابر افزایش دهد. یعنی از ۲۵ میلیارد ریال در سال ۱۳۳۶ به حدود ۹۰۰ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۵. در طی این دوره جمع کل واردات ایران (بدون در نظر گرفتن واردات نظامی) به ۴۰۰۰ میلیارد ریال بالغ

جدول ۲- واردات و صادرات ایران ۲۹

سال	واردات*		صادرات**	
	وزن (هزار تن)	ارزش (میلیارد ریال)	وزن (هزار تن)	ارزش (میلیارد ریال)
۱۳۳۶	۷۴۴	۲۵	۴۳۷	۸
۱۳۳۷	۹۸۶	۳۷	۴۶۴	۸
۱۳۳۸	۱۳۰۲	۴۹	۳۹۷	۸
۱۳۳۹	۱۹۱۴	۵۳	۴۴۶	۸
۱۳۴۰	۱۶۱۹	۴۷	۵۵۱	۱۰
۱۳۴۱	۱۴۲۱	۴۲	۵۸۹	۹
۱۳۴۲	۱۳۵۵	۳۹	۵۹۶	۱۰
۱۳۴۳	۲۳۱۲	۵۷	۷۵۵	۱۱
۱۳۴۴	۲۲۷۶	۶۷	۹۱۱	۱۴
۱۳۴۵	۲۴۲۶	۷۴	۸۱۳	۱۲
۱۳۴۶	۲۷۸۶	۹۰	۷۶۸	۱۴
۱۳۴۷	۳۷۳۱	۱۰۷	۹۹۲	۱۶
۱۳۴۸	۲۸۶۲	۱۱۶	۸۹۰	۱۹
۱۳۴۹	۳۰۷۵	۱۲۸	۱۷۴۳	۲۱
۱۳۵۰	۴۸۳۰	۱۵۸	۲۱۴۹	۲۶
۱۳۵۱	۵۸۷۷	۱۹۴	۲۴۳۵	۳۴
۱۳۵۲	۶۷۲۰	۲۵۳	۱۸۸۵	۴۳
۱۳۵۳	۹۳۵۳	۴۴۶	۱۵۳۲	۳۹
۱۳۵۴	۹۳۱۰	۷۹۵	۶۶۴	۲۸
۱۳۵۵	—	۸۶۹	۳۳	۳۳

می شود. بیش از ۹۰ درصد این رقم به چند کشور سرمایه داری پیشرفته اروپای غربی و آمریکای شمالی تعلق دارد. در همین مدت، جمع کل سرمایه و وام خصوصی خارجی وارد شده از طریق مرکز جلب و حمایت سرمایه خارجی در ایران فقط ۳۵ میلیارد ریال بوده است. مقایسه این دو رقم می تواند به وضوح اهمیت نسبی مکانیزم مبادله نابرابر را نشان دهد. با افزایش سرسام آور واردات ایران و وخامت هرچه بیشتر شرایط مبادله، استثمار اقتصادی ایران توسط کشورهای پیشرفته سرمایه داری بمراتب تشدید شده است.

ثانیاً، مطابق جدول ۳، بخش عمده این واردات را اجزاء سرمایه ثابت تشکیل داده است. در طی سه سال ۱۳۵۱-۵۳ کالاهای مورد استفاده در فعالیت های اقتصادی بطور متوسط ۷۵ درصد واردات روزافزون ایران را تشکیل میداده است. در سال ۱۳۵۳ ایران ۱۰۵ میلیارد ریال فقط ماشین آلات و ابزار تولیدی وارد کرده

جدول ۳- ترکیب کالاهای وارداتی ایران در سالهای ۱۳۵۱-۵۳ (ارقام به میلیارد ریال)^{۳۰}

متوسط % کل واردات سالانه ۵۱-۵۳	۱۳۵۱	۱۳۵۲	۱۳۵۳	متوسط
جمع کل واردات (غیر زواریات نظامی)	۱۹۴	۲۵۳	۴۴۶	۱۰۰
اجزاء سرمایه ثابت (کالاهای مورد استفاده در فعالیت های اقتصادی)	۱۴۴	۱۸۸	۳۳۶	۷۵
دستگاه ها، ماشین آلات، ابزار، وسائل تجهیزاتی و لوازم یدکی آنها	۶۵	۷۷	۱۰۵	۲۹/۴
محصولات صنعتی متفرقه (مواد خام و کالاهای واسطه ای)	۲۷	۳۷	۶۶	۱۴/۴
فلزات اساسی (آهنی و غیر آهنی)	۲۷	۴۳	۸۵	۱۷/۰
وسایل حمل و نقل و لوازم یدکی آنها	۱۳	۱۷	۳۵	۷/۰
مواد اولیه و ساخته شده غذایی	۱۰	۱۳	۴۴	۶/۸
سوخت و روغن	۲	۱	۱	۰/۴
کالاهای مصرفی (برای مصرف خانوارها)	۳۱	۳۷	۶۸	۱۵/۵
کالاهای مصرفی بادوام	۳	۵	۶	۱/۷
کالاهای مصرفی نیمه بادوام	۲	۴	۵	۱/۳
کالاهای مصرفی بی دوام	۸	۸	۱۲	۳/۳
وسایل حمل و نقل و لوازم یدکی آنها	۶	۷	۱۱	۲/۶
کالاهای واسطه ای	۴	۳	۳	۱/۳
مواد اولیه و ساخته شده غذایی	۸	۱۰	۳۱	۵/۳
کالاهایی که مورد استفاده شان روشن نیست (همه مورد استفاده در فعالیت های اقتصادی و هم در خانوارها)	۱۹	۲۸	۴۲	۹/۵

* واردات - بدون در نظر گرفتن واردات نظامی
** صادرات - بدون در نظر گرفتن مواد نفتی

ریال از ۱۵ میلیارد ریال مابقی نیز صادرات قالی و پارچه های قلابدوزی شده بوده است .
ادامه دارد *

* در قسمت بعدی این مقاله ساختار سرمایه داری ایران و تضادهای درونی آن بررسی خواهد شد .

توضیحات

۱- برای نمونه ، نظریاتی را که توسط برخی اقتصاددانان آمریکایی در این رابطه طرح شده می توان در کتب زیر مفصل تر بررسی کرد . علت انتخاب این نمونه ها اینست که نویسندگان آن به نحوی در "راهنمایی" دولت ایران دست داشته اند :

UN Publications, Processes and Problems of Industrialization in the Underdeveloped Countries. (New York, 1955)

از انتشارات اداره امور اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد .
اداره ای که در طرح ریزی برنامه ۷ ساله دوم اقتصادی ایران دست داشت .

2. Jan Tinbergen, The Design of Development. (John Hopkins Press, 1958)

این کتاب حاوی نظریات مورد قبول مدیریت بانک بین المللی ترمیم و توسعه است . این بانک از بنیان گزاران اصلی بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران و عمده ترین منبع وام خارجی آنست .

3. Robert L. Garner, Address to the 1960 Meeting of the Board of Governors of the International Finance Corporation. (Washington, 1960)

اینترنشنال فایننس کورپوریشن یکی از موسسات مالی وابسته به بانک بین المللی ترمیم و توسعه است که بوسیله یکی از شرکت های وابسته بخود در بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران سهام است و به بسیاری از شرکت های جدید صنعتی ایران وام داده است .

4. Kurt Grunwald and Joachim O. Rouall, Industrialisation in the Middle East. (New York, 1960)

از انتشارات شورای امور خاورمیانه که حاوی نظریات راهنمای هیأت عمران بین المللی آمریکا AID است .

5. Richard E. Benedick, Industrial Finance in Iran. (Boston, 1964)

این کتاب مشخصاً درباره ایران نوشته شده است . نویسنده آن عضو هیأت اقتصادی آمریکا در ایران (سال ۱۹۵۹) بود و پس از تاسیس صندوق ضمانت صنعتی ایران و آمریکا بنماینده گی از طرف هیأت عمران بین المللی آمریکا عضو هیأت مدیره آن شد .

۲- دنیا، سال ۹، شماره ۱، صفحه ۹۳ - تکیه از ماست .
Capital, Karl Marx, Vol. 1, pp 714-16.
۳- (Moscow, 1961)

۴- مسأله ارضی در ایران: الف-ر؛ کدوکاوه، شماره ۶، ص ۱۷

۵- نقل از مقاله نیکی کدی در
Journal of Contemporary History, Vol. 3, Nov. 1968, p.71.

است - یعنی بیش از ۵ برابر کل واردات سال ۱۳۳۶ . با اجرای طرح صنعتی کردن محدود ایران امپریالیزم توانسته است ایران را به یکی از مراکز جذب کالا های تکنولوژیک تبدیل کند . نه تنها وسایل تولیدی مورد استفاده صنایع جدید التاسیس ایران از خارج وارد می شود بلکه همانطور که جدول مذکور نشان می دهد ، مواد خام مورد استفاده آنها و بسیاری از دیگر لوازم مورد نیاز واحد های صنعتی نیز عمدتاً وارداتیست . با رشد صنایع وابستگی اقتصاد ایران به بازار جهانی سرمایه داری نه تنها از بین نرفته بلکه شدید تر و عمیق تر شده است . اکنون وابستگی تکنولوژیک اقتصاد ایران به انحصارات عظیم بین المللی به دیگر اشکال وابستگی آن اضافه شده است .

ثالثاً، مطابق جدول ۴، به رغم رشد صنعتی در ایران کوچکترین بهبودی در اتکای کامل اقتصاد ایران به بخش تولید نفت ایجاد نشده است . برخلاف ادعاهای رژیم نه تنها منبع عمده درآمد ارز خارجی ایران هنوز عارتست از صادرات مواد نفتی بلکه وابستگی ایران به فروش مواد نفتی در بازار جهانی افزایش یافته است . در سال ۱۳۳۶ ص - درات مواد نفتی ۶۸ درصد کل صادرات ایران را تشکیل می داد در حالیکه در سال ۱۳۵۳ رقم فوق به ۹۷ درصد رسیده است! رشد

جدول ۴ - ترکیب صادرات ایران باد نظر گرفتن نفت و گاز و مشتقات آنها^{۳۱}

صادرات با مواد نفتی (میلیارد ریال)	مواد نفتی (میلیارد ریال)	سهم مواد نفتی در صادرات - درصد
۱۳۳۶	۲۸	۶۸
۱۳۳۷	۵۴	۸۱
۱۳۳۸	۵۷	۸۶
۱۳۳۹	۶۲	۸۷
۱۳۴۰	۶۶	۸۵
۱۳۴۱	۶۹	۸۷
۱۳۴۲	۷۶	۸۷
۱۳۴۳	۸۵	۸۷
۱۳۴۴	۱۰۱	۸۷
۱۳۴۵	۱۰۳	۸۸
۱۳۴۶	۱۴۶	۹۰
۱۳۴۷	۱۵۲	۸۹
۱۳۴۸	۱۶۸	۸۹
۱۳۴۹	۱۸۵	۸۹
۱۳۵۰	۲۰۲	۸۷
۱۳۵۱	۲۸۳	۸۸
۱۳۵۲	۴۱۹	۹۰
۱۳۵۳	۱۲۱۳	۹۷

صنعتی تحت شرایط وابستگی کامل تکنولوژیک نه تنها نتوانسته است تغییری در صادرات ایران در جهت ازدیاد صادرات کالا های مصنوع ایجاد کند ، بلکه با افزایش نیاز ایران به ارزهای خارجی برای خرید - داری کالا های سرمایه ای خارجی ضرورت ازدیاد صادرات مواد خام (و البته بویژه مواد نفتی) را هرچه بیشتر تشدید کرده است . در سال ۱۳۵۳، از ۳۹ میلیارد ریال صادرات غیر نفتی ایران نیز بیش از ۲۴ میلیارد ریال را صادرات مواد خام گیاهی ، حیوانی و معدنی (میوه خشک و تازه ، پوست خام ، خاویار ، پنبه خام ، روده حیوانات ، سنگ های معدنی و غیره) تشکیل می داده است . یازده میلیارد

۶- رجوع شود به منبع مذکور در توضیح ۴ - ص ۱۷

۷- درآمد ملی ایران ۱۳۳۸-۵۰: انتشارات بانک مرکزی ایران، آبان ۱۳۵۳، جدول شماره ۸۲

۸- برای بررسی مفصل علل و نتایج اصلاحات ارضی به مقاله ذکر شده در توضیح شماره ۴ رجوع شود. در این مقاله تحقیقات متخصصین و کارشناسان بین المللی درباره اوضاع کشاورزی ایران و توصیه های آنها جهت تخییر آن بدین صورت جمع بندی شده است (ص ۱۵):
الف- آهنگ سریعتر تشکیل سرمایه می باید ملاحظه اصلی در تشویق به اجرای اصلاحات ارضی باشد.

ب- بدون اصلاحات ارضی اجرای هیچگونه برنامه کمکهای تکنولوژیک و تسهیل سرمایه گذاری در کشاورزی ممکن نیست.
ج- قریب ۵۰ درصد از جمعیت مشغول در کشاورزی در واقع بی کار هستند و می توانند از این بخش خارج شوند، بدون اینکه به کل تولید کشاورزی لطمه ای وارد آید.

د- محدود کردن اراضی مالکین عمده، آنها را تشویق به تغییر از مزارع به استفاده از کار مزدی و استفاده از ماشین آلات خواهد کرد.

ه- برای جلوگیری از استفاده غیرمولد از مبالغ پرداختی به مالکین، این پرداخت ها باید عمدتاً بشکل اوراق قرضه و تبدیل تدریجی به وام های اعتبار صنعتی و عمرانی باشد.

و- سیستم مناسبی از اعطای اعتبارات کشاورزی و ایجاد شرکت های تعاونی تنها راه عملی کمک به ورود ماشین آلات به کشاورزی است.

۹- منبع شماره ۵ در توضیح ۱ - ص ۱۰۲ تا ۱۱۸

۱۰- همانجا - ص ۱۰۴ و ۱۰۶

۱۱- همانجا - ص ۱۱۸

۱۲- کارنامه ده ساله بانک اعتبارات صنعتی ۱۳۴۰-۵۰، نشریه مخصوص روابط عمومی و امور بین المللی بانک اعتبارات صنعتی - ص ۴

۱۳- همانجا - ص ۵

۱۴- همانجا - ص ۶

۱۵- ارقام مذکور براساس گزارش های سالانه بانک اعتبارات صنعتی محاسبه شده اند.

۱۶- مأخذ ذکر شده در توضیح ۱۲ - ص ۵

۱۷- مأخذ ذکر شده در توضیح ۱ (شماره ۵) - ص ۸۷

۱۸- همانجا - ص ۸۶

۱۹- همانجا - ص ۹۵

۲۰- همانجا - ص ۲۱-۱۳۰

۲۱- هفدهمین گزارش هیأت مدیره بسهامداران - بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران - ۱۳۵۵ - ص ۵

۲۲- همانجا - ص ۴۲

۲۳- همانجا - ص ۶-۴۳

۲۴- از سخنان آقای جعفر شریف امامی - رئیس هیأت مدیره بانک توسعه صنعتی و معدنی و نایب التولیه بنیاد پهلوی.

۲۵- برای لیست کامل شرکای خارجی بانک توسعه صنعتی و معدنی به مأخذ ذکر شده در توضیح ۱ - شماره ۵ - ص ۲۵۱ (شرکای اولیه بانک) و توضیح ۲۱ - ص ۴ (شرکای فعلی بانک) رجوع شود.

۲۶- رجوع شود به توضیح ۱ - شماره ۵ - ص ۴۳-۱۳۹

۲۷- همانجا

۲۸- برای توضیح مفصل این مطلب رجوع شود به قسمت اول این مقاله در کد و کاو شماره ۴ - صفحات ۳۱-۲۹.

۲۹- آمار بازرگانی خارجی ایران - از سالنامه های آماری کشوری - مرکز آمار ایران.

۳۰- جدول ۳ براساس سالنامه های آمار بازرگانی خارجی ایران سال ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲-۵۳ تهیه شده است. دلیل انتخاب این سه سال در اینست که فقط از سال ۱۳۵۱ به بعد جزئیات کالا های وارداتی و صادراتی به تفصیل منتشر می شود و در نتیجه می توان اجزاء سرمایه ثابت را از کالا های مصرفی قدری دقیقتر از گذشته تفکیک داد. آمار سالهای دیگر براساس طبقه بندی های خاصی تنظیم شده اند و منظور آمارگیر از کالا های سرمایه ای، واسطه ای و مصرفی اغلب ناروشن و نا درست است.

۳۱- مأخذ سالنامه های آمار کشور مرکز آمار ایران.

معرفی کتاب

انتشار ترجمه فارسی برنامه انتقالی برای انقلاب سوسیالیستی

توسط انتشارات فانوس اثر مهم دیگری از لئون تروتسکی را در اختیار خوانندگان فارسی زبان قرار داده است. تروتسکی این سند را در سال ۱۹۳۸ بعنوان برنامه بنیادی بین الملل چهارم نوشت. در بهار همان سال در کنگره اول بین الملل چهارم این سند به اتفاق آراء تصویب شد. آنچه این سند عرضه میکند بیش از هر چیز یک شیوه برخورد و یک روش برای طرح برنامه انقلابی در عصر کنونی است. شیوه برخورد "برنامه انتقالی" همواره یکی از اصول مرکزی جنبش تروتسکیستی بوده است. بنابراین سند مزبور یکی از مهمترین آثار مارکسیزم انقلابی بشمار میرود. در شماره های آینده کد و کاو معرفی مفصل، از این کتاب در اختیار خوانندگان قرار خواهیم داد.

بهای این کتاب معادل ۲ دلار است.
آدرس انتشارات فانوس:

Entesharate Fanus

P.O. Box 170, Village Station, New York, N.Y. 10014

برنامه انتقالی
برای
انقلاب سوسیالیستی
لئون تروتسکی

دمکراسی سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا

قطعه نامه دبیرخانه متحد بین الملل چهارم

دستگاه دولت بورژوازی و در درجه نخست انهدام دستگاه اختناق بورژوازی است *

هـ - نتیجه گیری منطقی مارکسیست های انقلابی مبنی بر اینکه طبقه کارگر تنها در چارچوب بهاد های دولتی ای ماهیتاً متفاوت با نهاد های دولت بورژوازی قادر به اعمال قدرت دولتی خود خواهد بود ، نهاد های دولتی ای که بر اساس شوراهای (سویت های) کار - گری مقدر ، بطور دمکراتیک انتخاب شده ، و متمرکز بوجود می آیند .
لنین خصوصیات اساسی این دولت را در کتاب دولت و انقلاب بیان کرده است : انتخاب همه کارگزاران ، قضات ، رهبران واحد های مسلح کارگری و دهقانی ، و همه نمایندگان توده های زحمتکش در نهاد های دولتی ؛ تغییر متناوب ماموران انتخابی ، تحدید درآمد آنان تا سرحد حقوق یک کارگر ماهر و اعطای حق باز خواندن آنان در هر زمان ؛ اعمال همراستای قوای مجریه و مقننه توسط نهاد هایی از نوع شوراها ؛ کاهش قاطع تعداد کارگزاران دائمی و انتقال هر چه بیشتر وظائف اداری به سازمانهای توده های زحمتکش خود ادا می کنند . به بیان دیگر رشد کیفی دمکراسی مستقیم در مقایسه با دمکراسی غیر مستقیم از طریق نمایندگی . همانطور که لنین متذکر شده است ، در تاریخ بشریت دولت کارگری اولین دولتی است که حکومت اکثریت مردم را علیه اقلیت های استثمارگر و ستمگر اعمال می دارد . " بجای تشکیلات خاص یک اقلیت ممتاز (صاحب منصبان ممتاز و فرماندهان ارتش) اکثریت می تواند مستقیماً خود این امور را اجرا کند و هر چه بیشتر امور قدرت دولتی توسط مردم در مجموع انجام شود نیاز کمتری به وجود چنین قدرتی خواهد بود " . (دولت انقلاب مجموعه آثار ، (بزبان انگلیسی) جلد ۲۵ ، صفحات ۴۲۰ - ۴۱۹) بنابراین دیکتاتوری پرولتاریا در حقیقت چیزی نیست جز همان دمکراسی کارگری بدین معناست که دیکتاتوری پرولتاریا تقریباً از همان آغاز شروع به زوال می کند *

مقوله دیکتاتوری پرولتاریا ، که همه این نکات را در بر می گیرد هسته اساسی تئوری مارکسیستی دولت ، انقلاب پرولتری و ، فراشد ساختن جامعه بدون طبقه را تشکیل می دهد . در این محتوی کلمه " دیکتاتوری " دارای مفهوم مشخصی است : یعنی وسیله ای جهت خلع سلاح و خلع ید کردن طبقه بورژوازی و اعمال قدرت دولتی توسط طبقه کارگر ، وسیله ای جهت جلوگیری از احیاء مالکیت خصوصی وسائل تولید و آغاز مجدد استثمار مزد بگیران توسط سرمایه داران . اما کلمه " دیکتاتوری " در این محتوی بهیچوجه به مفهوم حکومت دیکتاتوری بر اکثریت وسیع مردم نیست . در کنگره افتتاحیه بین الملل کمونیست صریحاً اعلام شد که " دیکتاتوری پرولتری عبارتست از سرکوب قهر آمیز مقاومت استثمارگران ، یعنی اقلیت بسیار ناچیزی از مردم - بزرگ مالکان و سرمایه داران . بنابراین دیکتاتوری پرولتری به تنها می باید اشکال و نهاد های دمکراسی را تغییر دهد ، بلکه رویهمرفته

مباحثه ای که هم اکنون پیرامون بینش های متفاوت از دمکراسی سوسیالیستی در جنبش جهانی کارگری جریان دارد عمیق ترین مباحثه ایست که از انقلاب روسیه (اکتبر ۱۹۱۷) تا بحال در این مورد صورت پذیرفته است . تشدید بحران استالینیزم در اروپای شرقی و غربی و بحران مائوئیزم و وخامت روز افزون بحران نظام سیاسی بورژوازی در اروپای غربی این مباحثه را از حیطه جدلهای کمابیش فرهنگستانی به عرصه سیاست عملی کشانیده است . پیشبرد فراشد انقلاب سوسیالیستی در کشورهای غربی و انقلاب سیاسی در دولتهای کارگری بورکراتیزه شده در گرو موضع گیری روشنی در این باره است و از اینرو بین الملل چهارم باید مواضع برنامه ای خود را در این مورد اعلام نماید *

۱ - دیکتاتوری پرولتاریا چیست ؟

میان رفرمیستها و میانه گرایان رنگارنگ از یکسو و مارکسیست های انقلابی یعنی بلشویک - لنینیستها از سوی دیگر ، اختلافی اساسی در مورد کسب قدرت دولتی ؛ لزوم انقلاب سوسیالیستی ، ماهیت دولت پرولتری و مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا وجود دارد . این اختلاف نه در طرفداری اولی از نظام چند حزبی در برابر پشتیبانی دومی از نظام تک حزبی است و نه در طرفداری اولی از آزادیهای نامحدود دمکراتیک در برابر پشتیبانی دومی از تحدید شدید و حتی سرکوب آزادیهای دمکراتیک . آنان که می کوشند رفرمیستها و انقلابیون را بر این اساس از هم متمایز سازند دروس اساسی تجارب تاریخی - انقلاب ها و ضد انقلاب های سه ربع قرن جاری را مخدوش کرده ، از لحاظ عینی در مقابل رفرمیسم عقب نشینی خطیری می کنند .
اختلاف اساسی میان رفرمیستها و مارکسیست های انقلابی بر سر مساله کلیدی قدرت دولتی شامل نکات زیر است :

الف - شناخت صریح مارکسیست های انقلابی از ماهیت طبقاتی همه دولتها و دستگاه های دولتی بمثابه ابزاری جهت حفظ حکومت طبقاتی *

ب - توهم رفرمیستها در این باره که " دمکراسی " و " نهاد های دمکراتیک دولت " در مایه طبقات و مبارزه طبقاتی قرار دارند *

ج - شناخت صریح مارکسیست های انقلابی از این واقعیت که حتی در دمکراتیک ترین دولت های بورژوازی دستگاه و نهاد های دولتی در خدمت حفظ قدرت و حکومت طبقه سرمایه دارست و ابزاری نیست که سرنگونی حکومت سرمایه داری و انتقال قدرت از طبقه سرمایه دار به طبقه کارگر از طریق آن میسر باشد *

د - شناخت صریح مارکسیست های انقلابی ، بر اساس ملاحظات فوق ، از این واقعیت که کسب قدرت توسط طبقه کارگر مستلزم انهدام

می‌باید چنان تحولاتی را بوجود آورد که موجب گسترش بی‌نظیر دیکتاتوری واقعی برای ستم کشیدگان نظام سرمایه داری یعنی طبقات زحمتکش شود. اینها همه امکانات عملی بیشتری را برای توده های زحمتکش، یعنی برای اکثریت غالب مردم، برای استفاده از حقوق و آزادیهای دیمکراتیک در مقایسه با آنچه که حتی در بهترین و دیمکراتیک ترین جمهوریهایی پوزوئی تاکنون وجود داشته است به ارمغان می‌آورد." ("برنهادهای و گزارش در باره دیکتاتوری پوزوئی و دیکتاتوری پرولتاریا"، لنین، مجموعه آثار (زبان انگلیسی)، جلد ۲۸ صفحات ۴۶۵-۴۶۴)

در تقابل با تجدید نظر گرایی برنامه ای اکثریت احزاب کمونیست و میانه گرایان که امروزه خود بدان اذعان دارند، بین الملل چهارم مدافع این مفاهیم کلاسیک مارکس و لنین است. بدون مالکیت جمعی بر وسائل تولید و بر تولید افزونه اجتماعی، بدون برنامه ریزی اقتصادی و اداره امور اقتصادی توسط کل طبقه کارگر از طریق شوراهای کارگری دیمکراتیک و متمرکز یعنی بدون خود-مدیریت با برنامه توسط توده های زحمتکش، جامعه سوسیالیستی تحقق ناپذیر است. اینگونه اجتماعی شدن امور تنها در صورتی امکان پذیر است که سرمایه داران هم از نظر اقتصادی و هم از نظر سیاسی خلع یـد شوند و قدرت دولتی در دست طبقه کارگر باشد.

هم اکنون احزاب باصلاح کمونیست اروپائی و نیز حزب کمونیست ژاپن و چند حزب کمونیست دیگر به همراه برخی از گرایشهای میانه گرا بدفاع از این موضع کائوتسکیستی-رفرمیستی برخاسته اند که جنبش کارگری قادر است اهداف خود را تمام و کمال در چارچوب نهاد های پوزوئا-پارلمانی از طریق تکیه بر انتخابات پارلمانی و تسخیر تدریجی "مواضع قدرت" در داخل این نهادها بدست آورد. مبارزه جهت رد قاطع این مواضع کائوتسکیستی-رفرمیستی، بویژه پس از تجربه اسف انگیز شیلی که صحت تجارت کثیر قبلی تاریخ را تأیید نمود، ضروری است. مواضع مزبور در واقع سرپوشی برای پشت کردن به مبارزه جهت تسخیر قدرت دولتی توسط پرولتاریا و خلع ید پوزوئیزی برای اجتناب از یک سیاست دفاع پیگیر از منافع طبقاتی طبقه کارگر، و ابزاری برای پیش گرفتن سیاست هرچه شیوه دارتر سازش طبقاتی با پوزوئیزی بجای یک سیاست مبارزه پیگیر طبقاتی بشمار می آیند و در نتیجه بیانگر گرایشی روبه رشد در جهت تسلیم به منافع طبقاتی پوزوئیزی در لحظات حساس بحران اقتصادی، سیاسی و اجتماعی اند. این سیاست هرگاه بطور قاطعی تمایلات توده ها را در دورانی مملو از برخورد اجتناب ناپذیر و فراگیرنده طبقاتی تعیین نماید، نه تنها موجب کاهش مشقات "دگرگونی اجتماعی" یا تضمین گذار صلح آمیز، هرچند کندتر، به سوسیالیزم نمی شود بلکه به شکست ها و کشتارهای خونین توده ای از نوع آلمان، اسپانیا و شیلی منجر خواهد گشت.

۲- دفاع از نظام تک حزبی یا نظام چند حزبی؟

این بینش که نظام تک حزبی پیش شرط لازم ویا خصوصیت بارز قدرت کارگری، دولت کارگری ویا دیکتاتوری پرولتاریاست بهیچوجه جایی در تئوری مارکسیستی دولت ندارد. در هیچ یک از آثار تئوریک مارکس، انگلس، لنین و تروتسکی و در هیچ یک از اسناد برنامه های بین الملل سوم در زمان رهبری لنین دفاع از نظام تک حزبی صورت نگرفته است. تئوریهایی که بعدها تکامل یافت، نظیر تئوری خام استالینستی مبنی بر اینکه همواره در تاریخ هر طبقه اجتماعی توسط یک حزب نمایندگی شده است از نظر تاریخی نادرست است و همواره ابزاری بوده است برای توجیه انحصار قدرت سیاسی در دست بورکراسی شوروی و دنباله روان ایدئولوژیکش در سایر کشورهای کارگری بورکرا-تیزه شده؛ انحصاری که از طریق خلع ید سیاسی طبقه کارگر بدست آمده است. برعکس، تاریخ و بویژه رویدادهای اخیر در جمهوری توده ای چین، صحت موضع تروتسکی را به اثبات رسانیده

است: "طبقات اجتماعی نا همگونند و در اثر تناقضات درونی در کشمکشند. تنها در اثر مبارزات داخلی گرایش ها، گروه ها و احزاب متفاوت است که طبقات اجتماعی به راه حل مسائل عام خود دست خواهند یافت. . . در سراسر تاریخ سیاسی یک نمونه هم وجود ندارد که تنها یک حزب نمایندگی یک طبقه اجتماعی باشد، البته به شرطی که ظاهر پلیسی جریان را با واقعیتی یکی نگیریم." (انقلابی که به آن خیانت شد، ترجمه انگلیسی، ص ۲۶۷). این امر هم در مورد طبقه پوزوئیزی در تحت نظام فئودالیزم صادق بود و هم در مورد طبقه کارگر در تحت نظام سرمایه داری صحت دارد. در مورد طبقه کارگر تحت دیکتاتوری پرولتاریا و در فراشد ساختن سوسیالیزم نیز این امر کاملاً صادق خواهد بود.

از این نظر، آزادی تشکیل گروه ها، گرایشها و احزاب متفاوت بدون هیچگونه محدودیت ایدئولوژیکی-پیش شرط لازمی برای اعمال قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر است. بدون این آزادیها نه می توان از وجود واقعی شوراهای کارگری انتخابی و دیمکراتیک صحبت نمود و نه از اعمال واقعی قدرت توسط شوراهای کارگری. این آزادیها از نظر اجتماعی پیش شرط دستیابی طبقه کارگر-بمثابه یک طبقه در کلیت خود-به نظرات مشترک و یا دستکم به توافق اکثریت پیرامون مسائل متفاوت متعددی را تشکیل می دهد-مسائل بی شمار تاکتیکی، استراتژیک و حتی تئوریک (برنامه ای) که وظیفه خطی-ساختن جامعه بدون طبقه تحت رهبری توده های تاکنون ستم کشیده استعمار و پایمال شده به همراه دارد. بدون وجود آزادی تشکیل گروه ها، گرایشها و احزاب سیاسی دیکتاتوری سوسیالیستی واقعی امکان ناپذیر است.

مارکسیست های انقلابی همه انحرافات جایگزین گرایانه، پدر سالارانه و "دیوان سالارانه (بورکراتیک) از مارکسیزم را رد می کنند در این انحرافات، انقلاب سوسیالیستی و تسخیر قدرت دولتی و اعمال آن تحت دیکتاتوری پرولتاریا وظیفه حزب انقلابی قلمداد می شود، که حزب "بنام" طبقه ویا در بهترین حالت خود "با حمایت" طبقه به انجام می رسد.

چنانچه دیکتاتوری پرولتاریا را بدانگونه که کلمات خود بیان می کنند و بدانگونه که صریحاً در سنت تئوریک مارکس و لنین آمده است تلقی کنیم-یعنی حکومت طبقه کارگر بمثابه یک طبقه ("از تولید کنندگان همبسته")، و چنانچه رهائی پرولتاریا را تنها از طریق فعالیت خود پرولتاریا، و نه از طریق پرولتاریائی منفعل که بوسیله دیوانسالاران انقلابی روشنگر و خیر خواه آموزش می یابد، امکان پذیر یابیم، در اینصورت روشن است که نقش عمده حزب انقلابی، هم در فراشد تسخیر قدرت و هم در فرآیند ساختن جامعه بدون طبقه می باید هدایت سیاسی فعالیت توده ای طبقه، کسب پیروزی سیاسی در طبقه کارگری که خود بطور روزافزونی درگیر فعالیت می شود و نیز مبارزه در داخل طبقه، نه از طریق اداری و با ابزار اختناق بلکه به شیوه سیاسی، برای جلب پشتیبانی اکثریت به پیشنهاد های حزب بشمار آید. قدرت دولتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا توسط شوراهای کارگری دیمکراتیک و انتخابی اعمال می شود و حزب انقلابی بدون آنکه خود را جایگزین آنها سازد در داخل این شوراهای کارگری برای خط مشی صحیح و کسب رهبری سیاسی مبارزه می کند. حزب دولت-و بمزاتب اولی دستگاه حزبی و دستگاه دولتی-می باید تمایز و جدائی کامل خود را حفظ کند. علاوه بر این هدف غائی می باید کاهش دستگاه حزبی باشد.

لیکن وجود شوراهایی که با شیوه ای دیمکراتیک انتخاب شده باشند و واقعاً نمایندگی کارگران باشند تنها در صورتی امکان پذیر است که توده ها از حق انتخاب نامزد های متفاوت-بدون هرگونه تمایز و پیش شرط محدود کننده ای در مورد تعهدات ایدئولوژیک یا سیاسی آنها-بر خوردار باشند. به همین گونه، کارکرد شوراهای کارگری تنها در صورتی دیمکراتیک تواند بود که کلیه نمایندگان منتخب از حق تشکیل گروه، گرایش و حزب، حق دسترسی به وسایل

ارتباط جمعی، حق ارائه نمودن مواضع متفاوت خود در میان توده‌ها و حق آزمودن و بمورد بحث قرار دادن این مواضع در پرتو تجربه برخوردار باشند. ایجاد هرگونه محدودیت بر وابستگی حزبی آزادی پرولتاریا را در اعمال قدرت سیاسی، یعنی دیکتاسی کارگری را محدود می‌کند و این برخلاف برنامه ما و منافع تاریخی طبقه کارگر است.

چنانچه گفته شود که سازمانها و احزابی که ایدئولوژی و برنامه ای پرژوائی (یا خرده پرژوائی) ندارند و یا "درگیر فعالیت‌های تبلیغاتی و تهییجی علیه سوسیالیسم و حکومت‌شوراها نیستند" باید قانونی باشند، آنگاه چگونه می‌توان حد فاصل مربوطه را تعیین کرد؟ آیا احزابی هم که ایدئولوژی پرژوائی دارند ولیکن اکثریت اعضای آن‌ها از طبقه کارگر تشکیل شده‌اند باید غیر قانونی باشند؟ چگونه چنین موضعی یا اصل انتخابات آزادشورا‌های کارگری سازگار است؟ مرز ما بین "برنامه پرژوائی" و "ایدئولوژی رفرمیستی" در کجاست؟ پس آیا احزاب رفرمیست هم باید غیر قانونی باشند؟ آیا سوسیال دیکتاسی سرکوب خواهد شد؟

بر اساس سنت‌های تاریخی، نفوذ رفرمیسم بگونه‌ای اجتناب ناپذیر برای دورانی طولانی در طبقه کارگر در بسیاری از کشورها کماکان ادامه خواهد یافت. اختناق تشکیلاتی نه تنها حیات رفرمیسم را کوتاه نخواهد کرد، بلکه برعکس موجب تقویت آن نیز خواهد شد. بهترین شیوه مبارزه علیه اوام و پندارهای رفرمیستی، مبارزه ایدئولوژیک از یک سو و آماده سازی شرایط مادی برای زد و بن این اوام از سویی دیگر است. در شرایط اختناق تشکیلاتی فقدان بحث و تبادل نظر آزاد، از تاثیرپذیری این مبارزه بمقدار معتنا بهی کاسته خواهد شد.

چنانچه حزب انقلابی به تهییج سیاسی جهت سرکوبی سوسیال دیکتاسی و سایر سازمانهای رفرمیست دست زند، ناهمگونی سیاسی طبقه کارگر بگونه‌ای اجتناب ناپذیر در داخل حزب منعکس شده، لذا حفظ آزادی گرایش و حق تشکل جناح در داخل حزب را بمراتب دشوارتر خواهد ساخت. بنابراین بدیل واقعی ما بین آزادی برای احزابی که واجد برنامه صحیح سوسیالیستی اند در برابر آزادی برای همه احزاب سیاسی نیست. بدیل واقعی از این قرار است: یا دیکتاسی کارگری همراه با حق توده‌ها در انتخاب هرکس که بخواهند انتخاب کنند و همراه با آزادی تشکل سیاسی برای نمایندگان انتخاب شده (و از جمله برای آنها که دارای ایدئولوژی یا برنامه پرژوائی یا خرده پرژوائی اند)، یا تحدید قاطع حقوق سیاسی خود طبقه کارگر همراه با همه نتایجی که از آن ناشی می‌شود. تحدید منتظم احزاب سیاسی منجر به تحدید منتظم دیکتاسی کارگری می‌شود و بگونه‌ای اجتناب ناپذیر در جهت تحدید آزادی در داخل خود حزب انقلابی پیشگام پیش می‌رود.

۳- احزاب سیاسی می‌توانند چیستند؟

بنا به اوام خود انگیخته گرایان، پرولتاریا قادر است بدون پیشاهنگی آگاه و بدون حزبی متشکل از پیشگامان انقلابی و متکی بر برنامه ای انقلابی که در بوته تجربه تاریخ آزموده شده باشد - حز که کادرهایش بر اساس این برنامه تعلیم یافته و از طریق تجربه طولانی در مبارزه زنده طبقاتی آزمون شده باشند - با عمل خود انگیخته توده‌ای مسائلی را که در رابطه با سرنگونی سرمایه داری و انهدام دولت پرژوائی چه از نظر تاکتیکی و چه از نظر استراتژیک مطرح می‌شود حل کند، قدرت دولتی را تسخیر کند و سوسیالیسم را بنیاد سازد. مارکسیست‌های انقلابی به همه این توهمات دست رد می‌زنند.

گاه گفته می‌شود که احزاب سیاسی بخاطر ماهیتشان جریانهایی "لیبرال - پرژوائی" و بیگانه با پرولتاریا هستند که بعلت گرایش - شان به عقب قدرت سیاسی از طبقه کارگر جایی در شوراها می‌کار -

گری ندارند. این استدلال که در ریشه آنارشیستی است و توسط جریانهایی ماوراء چپ "شوراگرا" نیز ارائه می‌شود از نظر تئوریک نادرست و از نظر سیاسی زیانبخش و خطرناک است. این ادعا که گروه‌ها، گرایشها و احزاب سیاسی نخستین بار با پیدایش بورژوازی مدرن بوجود آمده‌اند ناصحیح است. از نظر مفهوم اساسی (و نه صوری) کلمه، احزاب سیاسی قدمت بمراتب بیشتری دارند و نخستین بار با پیدایش شیلهایی از حکومت بوجود آمدند که در آنها عده نسبتاً زیادی از مردم (و نه دیگر گروه‌های کوچک روستائی یا انجمن‌های قبیله‌ای) در اعمال قدرت سیاسی شرکت می‌کردند (مانند دیکتاسی‌های دوران باستان).

احزاب سیاسی بنا به این مفهوم واقعی (و نه صوری) خود پدیده‌هایی تاریخی هستند. بدیهیست که ماهیت آنان در دوره‌های مختلف تاریخی تغییر کرده است، همانگونه که در انقلابات بزرگ پرژوا - دیکتاتیک (بویژه، ولی نه صرفاً، در انقلاب کبیر فرانسه) چنین تغییری صورت پذیرفت. انقلاب کارگری نیز برآیند مشابهی خواهد داشت و بجز آن می‌توان پیش‌بینی کرد که تحت دیکتاسی واقعی کارگری احزاب سیاسی مضمونی بمراتب گسترده تر و غنی تر پیدا خواهند کرد و مبارزات ایدئولوژیک توده‌ای را در ابعاد گسترده تر و با شرکت توده‌های بمراتب وسیعتر از آنچه تا کنون در پیشرفته‌ترین اشکال دیکتاسی پرژوائی وجود داشته است رهبری خواهند کرد.

در واقع، در هر شکل از دیکتاسی، همبسته تصمیم‌گیری‌های سیاسی از دایره مسائل مادی که توسط گروه کوچکی از افراد قبیل حل و فصل اند یا فراتر گذارد، نیاز به راه‌حل‌های مرتبط و سازمان یافته برای تعداد کثیری از مسائل مربوط به مطرح می‌شود. به بیانی دیگر، ضرورت امکان انتخاب از میان خط‌مشی‌ها و برنامه‌های مختلف سیاسی بوجود می‌آید. احزاب بیانگر این نیازند. فقدان چنین بدیل‌های سازمان یافته‌ای، نه تنها تعداد کثیری از مردم را از آزادی بیشتر بیان و انتخابات برخورداری می‌سازد، بلکه حکومت از طریق مجلس و حکومت از طریق شوراها کارگری را امکان ناپذیر می‌کند. ده هزار نفر قادر نیستند از میان پانصد موضع متفاوت یکی را انتخاب کنند و چنانچه قرار نباشد که قدرت به عوام‌فریبان و ی...

به گروه‌ها و فرقه‌های مخفی معترض واگذار شود، در اینصورت باید ما بین تعداد محدودی از راه‌حلهای پیوسته و سازمان یافته یعنی برنامه‌ها و احزاب سیاسی مختلف، بدون هرگونه حق انحصار یا ممنوعیتی، برخورد آزاد صورت گیرد. این همان چیزی است که به دیکتاسی کارگری معنی بخشیده، آن را عملی می‌سازد.

افزون بر این، مخالفت آنارشیست‌ها و "شوراگرایان" باتشکل احزاب سیاسی تحت دیکتاتوری پرولتاریا در فرآیند ساختن سوسیالیسم: (۱) یا بیانگر تصوراتی واهی است (یعنی آرزوی آنکه توده‌های زحمتکش از تشکل و یا طرفداری از گروه‌ها، گرایشها و احزاب سیاسی با برنامه‌ها و خط‌مشی‌های مختلف سیاسی خودداری کنند) که در اینصورت چیزی جز خیالیابی نیست و چنین رخ نخواهد داد، (۲) و یا بیانگر کوششی است برای یازداشتن و سرکوب مساعی همه زحمتکشانی که مایل به درگیری در فعالیتهای سیاسی بر اساس نظام چند حزبی و در اینصورت مخالفت با تشکل احزاب سیاسی تنها موجب تقویت فرآیند انحصاری شدن بورکراتیک قدرت می‌شود. یعنی درست نقطه مقابل خواسته‌های آزادی گرایان.

تعداد کثیری از گروه‌های میانه‌گرا و ماوراء چپ استدلال مشابهی ارائه می‌دهند: خلع‌ید پرولتاریای شوروی از اعمال مستقیم قدرت سیاسی ریشه در بینش لیبرالیستی از تشکیلات دیکتاتیک سانتراالیست دارد. بنا به موضع این گروه‌ها، کوشش بلشویکها جهت ساختن حزبی که طبقه کارگر را در انقلاب رهبری کند بگونه‌ای اجتناب ناپذیر به برقراری روابط پدرسالارانه، نفوذ گرایانه و بورکراتیک ما بین حزب و توده‌های زحمتکش منجر شد، روابطی که بنوع خود پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی به انحصاری شدن اعمال قدرت در دست حزب منتهی گشت.



صحنه ای از يك میتینگ کارگران راه آهن روسیه در ۱۹۱۷

دستگاه حزبی نفوذ یافته بود بی نبردند؟ اما اینها همه حداکثر عواملی کمی در فرآیند بورکراتیزه شدن بشمار می آیند. عوامل اصلی همان عوامل عینی، مادی، اقتصادی و اجتماعی هستند که می باید آنها را در زیر بنای اجتماعی جامعه شوروی کاوش کرد و نه در رویانی سیاسی و بویژه نه در بینش مشخصی از مقوله حزب.

از سوی دیگر، تجارب تاریخی گواهند که در هر کجا که حزب انقلابی پیشگام و با نفوذی وجود نداشته است حیات شوراهای کارگری کوتاه تر از مورد روسیه بوده است: آلمان در سال ۱۹۱۸ و اسپانیا در سالهای ۳۷-۱۹۳۶. برجسته ترین نمونه هاینده افزون بر این، شوراها ی کارگری بدون چنین حزبی در امر تسخیر قدرت دولتی یعنی سرنگونی دولت بورژوازی توفیق نخواهند یافت. شواهد تجربی تئوری مارکسیستی را تأیید نموده، نشان می دهند که ترکیب دیالکتیکی خود-سازماندهی دموکراتیک و آزادانه توده های زحمت کش از یکسو و روشنگری سیاسی یک حزب پیشگام انقلابی در رهبری از سوی دیگر، بهترین فرصت را برای تسخیر قدرت و اعمال آن توسط خود طبقه کارگر فراهم می آورد.

۴- شوراها ی کارگری و گسترش حقوق دموکراتیک

بدون وجود آزادی کامل برای تشکّل گروه ها، گرایشها و احزاب سیاسی، شکوفائی کامل حقوق و آزادیهای دموکراتیک برای توده های زحمتکش تحت دیکتاتوری پرولتاریا امکان ناپذیر است. همه انتقادات مارکس و لنین از محدودیت های دموکراسی بورژوازی بر این اساس است که حتی در دموکراتیک ترین رژیم های بورژوازی نیز، مالکیت خصوصی و استثمار سرمایه داری (یعنی نابرابری های اجتماعی و اقتصادی) همراه با ساختار طبقاتی ویژه جامعه بورژوازی (تمیزه بودن و از خود بیگانگی طبقه کارگر، دفاع حقوقی از مالکیت خصوصی، کارکرد دستگاه های اختناق و غیره)، محدودیت شدیدی در کاربرد عملی حقوق دموکراتیک و محدودیت شدیدی در استفاده اکثریت توده های زحمتکش از آزادیهای دموکراتیک بوجود می آورد. از این انتقادات بطور منطقی چنین نتیجه می شود که دموکراسی کارگری نه فقط در زمینه های اقتصادی و اجتماعی - یعنی مسائلی از قبیل حق کار، تأمین حیات، آموزش رایگان، اوقات فراغت و غیره - که بدون شک جاذبه مهمت بسیاری دارد بلکه همچنین از نظر بعد استفاده کارگران و همه اقشار زحمتکش از حقوق دموکراتیک در زمینه های سیاسی و اجتماعی بر دموکراسی بورژوازی برتری خواهد داشت. واگذاری انحصار

استدلال فوق غیر تاریخی است و بر بینش پندار گرایانه ای از تاریخ منکی است. از دیدگاه مارکسیستی، یعنی از دیدگاه ماتریالیسم تاریخی، خلع ید سیاسی پرولتاریای شوروی حائز دلایلی مادی و اقتصادی - اجتماعی است و نه دلایلی برنامه ای - ایدئولوژیک. ترغیب عمومی و عقب افتادگی روسیه و ضعف نسبی کمی و فرهنگی پرولتاریا، اعمال دراز مدت قدرت توسط پرولتاریا را در صورت منزوی ماندن انقلاب روسیه امکان ناپذیر می ساخت. در طول سالهای ۱۹۱۸-۱۹۱۷، در این مورد بین بلشویکها و حتی بین سایر گرایش های مدعی مارکسیسم توافق نظر وجود داشت. تنزل فاحش نیروهای مولده در اثر جنگ جهانی اول در روسیه، جنگ داخلی، دخالت نظامی قدرت های خارجی امپریالیستی، کارشکنی تکنسین های بورژوازی و عوامل دیگر همگی موجب کمبایی عمومی و در نتیجه تقویت رشد امتیازات ویژه شد. همین عوامل به تضعیف کیفی پرولتاریا که خود بهر حال کوچک بود منجر شد. افزون بر این، بخش های مهمی از پیشگامان سیاسی طبقه کارگر، یعنی کیسانیکه بیش از همه واجد صلاحیت برای اعمال قدرت بودند، یا در جنگ داخلی جان دادند و یا برای شرکت وسیع در ارتش سرخ و دستگاه دولتی کارخانه ها را ترک کردند.

اگر چه پس از آغاز مشی نهی اقتصادی (NEP) بهبود ثنی در حیات اقتصادی پدید آمد، لیکن بیکاری در سطوح توده ای و دل سردی مستمر عمومی که بر آید شکست و رکود انقلاب جهانی بود موجب تقویت بی تفاوتی سیاسی و رخوت کلی فعالیت های سیاسی توده ای شد که رفته رفته به شوراها نیز گسترش یافت. از این رو طبقه کارگر نتوانست مانع رشد قشر صاحب امتیازی شود که بمنظور حفظ حکومت خود بطور فزاینده ای حقوق دموکراتیک را محدود ساخت و شوراها ی کارگری و نیز خود حزب بلشویک را از میان برد (در حالیکه نام آنرا برای مقاصد خود بکار می برد). اینها دلایل اصلی غصب قدرت مستقیم سیاسی توسط بورکراسی و ادغام تدریجی دستگاه حزبی، دستگاه دولتی و دستگاه مدیران اقتصادی در یک قشر ممتاز بورکراتیک است.

مسائل مختلفی در این زمینه می تواند مورد بحث تاریخ نویسان مارکسیست باشد: آیا پاره ای از اقدامات مشخصی که بلشویکها حتی در دوره پیش از مرگ لنین اتخاذ کردند از لحاظ عینی موجب تقویت فرآیند استالینیزه شدن نگشت؟ آیا لنین و تروتسکی دیر به ابعاد خطر بورکراتیزه شدن و درجه ای که این فرآیند بنقد در

دسترس به مطبوعات، رادیو، تلویزیون و دیگر وسائل ارتباط جمعی، و واگذاری انحصار استفاده از تالارهای تجمع به یک حزب و یا تنها به سازمانهای باصلاح توده ای و "اتحادیه های حرفه ای" (مانند اتحادیه نویسندگان) تحت کنترل آن حزب، در واقع نه تنها موجب گسترش حقوق دموکراتیک پرولتاریا در مقایسه با همین حقوق در دموکراسی بورژوازی نمی شود، بلکه برعکس منجر به تحدید آن هم می شود. گسترش حقوق دموکراتیک مستلزم آنست که زحمتکشان، از جمله آنان که نظرات مخالف دارند، از حق دسترسی به ابزار مادی لازم برای استفاده از آزادیهای دموکراتیک (آزادی مطبوعات، اجتماعات، تظاهرات، اعتصاب و غیره) برخوردار باشند.

از اینرو، گسترش حقوق دموکراتیک زحمتکشان فراسوی آنچه در شرایط دموکراسی بورژوازی هم بهر حال وجود داشته است، به هرگونه تحدید حق تشکیل گروه ها، گرایشها و احزاب بدلیل برنامه ای و ایدئولوژیک ناسازگار است.

افزون بر این، تحت دیکتاتوری پرولتاریا و در فرآیند ساختن جامعه سوسیالیستی خود، مدیریت و تحرک توده های زحمتکش شکل های جدید و متعددی را در بر خواهند گرفت و مقولات "فعالیت سیاسی"، "احزاب سیاسی"، "برنامه سیاسی" و "حقوق دموکراتیک" را فراسوی همه خصوصیات حیات سیاسی در دموکراسی بورژوازی گسترش خواهد داد. تکنولوژی معاصر، از طریق وسائل ارتباطات جمعی، مانند تلویزیون و دسترسی تلفنی به ماشین های کامپیوتر، جهش عظیمی را به جلو در زمینه تاثیر متقابل دموکراسی مستقیم و دموکراسی غیر مستقیم (از طریق نمایندگان) امکان پذیر ساخته است. کارگران هر کارخانه و زحمتکش هر محله می توانند سخنرانی های نمایندگان خود را در کنگره های محلی، منطقه ای، سرتاسری و یا بین المللی مستقیماً دنبال کرده، در شرایطی آکنده از مباحثه و انتقاد آزادانه سیاسی برای تصحیح هرگونه بیان نادرستی از واقعیت و یا هرگونه تخطی در دستورالعمل از جانب این نمایندگان بی درنگ اقدام کنند. بمحض اینکه پرده پوشی و انحصار سرمایه داری بر اطلاعات متمرکز در سیستم های کامپیوتر از بین برود، میلیونها نفر از زحمتکش می توانند به منابع عظیم اطلاعاتی دسترسی پیدا کنند. با استفاده از مکانیزم های سیاسی مانند رای گیری عمومی بر سر مطالب مشخص، توده های وسیع زحمتکش می توانند مستقیماً درباره یک سلسله مسائل کلیدی خط مشی سیاسی تصمیم گیری کنند.

به همین ترتیب می توان از مکانیزم های دموکراسی مستقیم در مقیاس وسیعی در زمینه برنامه ریزی جهت تحقق بخشیدن به خواسته های واقعی مصرف کنندگان استفاده کرد. و اینبار نه دیگر از طریق غیر مستقیم (مکانیزم بازار) بلکه از طریق کنفرانسهای مصرف کنندگان - تولید کنندگان و نیز از طریق کنفرانسها و جلسات توده ای مصرف کنندگان و یا رای گیری عمومی برای انتخاب شکل، نوع و درجه کیفیت اجناس مصرفی. در این مورد هم، تکنولوژی معاصر همه این مکانیزم ها را برای میلیونها نفر از مردم بسیار واقعی تر و کاراتر از آنچه در گذشته از لحاظ عینی امکان داشت گردانده است.

ساختن جامعه سوسیالیستی بدون طبقه همچنین فرآیند عظیمی از تجدید شکل بخشیدن به همه جوانب حیات اجتماعی است. دیگر، گونی دائمی انقلابی در مناسبات تولیدی، در شیوه توزیع، در روش کار، در اشکال مدیریت اقتصاد و جامعه، در آداب و رسوم و در عادات و شیوه های تفکر اکثریت عمده مردم و حتی در نوسازی بنیانی همه شرایط زندگی یعنی نوسازی شهرها، وحدت مجدد کار فکری و ویدی، انقلاب کامل نظام آموزشی، احیاء تعادل محیط زیست و حفاظت از آن، طرح ریزی انقلابات صنعتی بمنظور حفظ منابع طبیعی کمیاب و غیره، همه جزئی از این فرآیند عظیمند.

بشریت برای این تلاشها برنامه کار حاضر و آماده ای در اختیار ندارد. اینها همه با خود مبارزات و مباحثات وسیع ایدئولوژیک و سیاسی به همراه خواهد داشت. برنامه های سیاسی متفاوتی که حول این مسائل مرتبط بهم شکل می گیرند نقش بسیار بزرگتری از استناد به

دوران گذشته بورژوازی یا تأیید انتزاعی آرمانهای کمونیستی ایفا خواهند کرد. لیکن هرگونه تحدید این مباحثات، مبارزات و تشکیلات حزبی به این بهانه که این یا آن موضع "از لحاظ عینی" منعکس منافع و یا فشارهای بورژوازی یا خرده بورژوازی است و "چنانچه بطور منطقی تا به آخر ادامه یابد" به "احیاء سرمایه داری" منجر خواهد شد فقط مانع رسیدن به توافق عمومی اکثریت در مورد مؤثرترین و صحیح ترین راه حل این مسائل حاد از نظر ساختن سوسیالیسم یعنی از نظر منافع طبقاتی خود پرولتاریا خواهد گشت.

بطور مشخص تر باید متذکر شد که در فرآیند ساختن جامعه بدون طبقه مبارزه وسیع اجتماعی علیه مصائب اجتماعی که ادامه خواهد داشت. این مصائب اجتماعی اگر چه ریشه در جامعه طبقاتی دارند ولی با از میان رفتن استثمار سرمایه داری و کارمزدی یکباره ناپدید نمی شوند. ستم کشیدگی زنان، ستم کشیدگی اقلیت های ملی و ستم کشیدگی و از خود بیگانگی جوانان نمونه های برجسته ای از این مسائلند. این مسائل را نمی توان خود بخود و صرفاً تحت عنوان کلی "مبارزه طبقاتی طبقه کارگر علیه بورژوازی" جای داد، مگر آنکه مانند مائوئیستها و گرایشهای گوناگون ماوراء چپ مقولات "طبقه کارگر" و "بورژوازی" را از تعاریف و بنیادهای سنتی مارکسیستی و ماتریالیستی جدا کنیم.

بنابراین آزادی سیاسی تحت دموکراسی کارگری مستلزم آزادی شکل و آزادی عمل برای جنبش های مستقل رهائی بخش زنان، اقلیت های ملی و جوانان است، یعنی آزادی عمل برای جنبش هایی که به مفهوم علمی کلمه نه تنها از گرایش مارکسیست انقلابی بلکه از طبقه کارگر نیز بعد وسیعتری دارند. مارکسیستهای انقلابی، نه با شیوه های تشکیلاتی و سرکوب کننده بلکه برعکس از طریق ایجاد گسترده ترین دموکراسی ممکن توده ای و از طریق حمایت بی مجامله از حق کلیه گرایشها در دفاع از نظرات و برنامه های خود در مقابل کل جامعه، خواهند توانست در داخل این جنبش های مستقل رهبری سیاسی بدست آورند و از نظر ایدئولوژیک بر انواع مختلف گرایشهای تخیلی و یا ارتجاعی فائق آیند.

همچنین باید در یافت که شکل هرچه قدرت دولت کارگری ترکیب دیالکتیکی بخصوص از تمرکز و عدم تمرکز را ایجاب می کند. فرآیند زوال دولت، که از همان بدو تشکیل دیکتاتوری پرولتاریا آغاز می شود، فرآیندیست که از طریق تفویض تدریجی حق مدیریت در حوزه های وسیعی از فعالیت اجتماعی (نظام بهداشتی، نظام آموزشی، سیستم پستی، راه آهن و ارتباطات جمعی و غیره) در سطح بین المللی، ملی، منطقه ای و محلی پیش می رود. البته تخصیص منابع مادی و انسانی موجود در کل جامعه میان این حوزه های مختلف فعالیت توسط کنگره مرکزی شوراهای کارگری صورت میگیرد و این نیز مستلزم اشکال و مضامین ویژه ای از مباحثات و مبارزات سیاسی است که نمی توان آنها را از قبل پیش بینی کرد و یا بگونه ای به "ضوابط طبقاتی" ساده و مکانیکی کاهش داد.

نکته آخر آنکه، در فرآیند ساختن جامعه بدون طبقه میلیونها نفر از مردم در مدیریت واقعی در سطوح مختلف، و نه فقط از طریق رای گیری منفعل شرکت خواهند جست. و این را نمی توان صرفاً به بیش کارگر گرائی که کارگران را تنها "در محل تولید" مورد نظر دارد کاهش داد. بنا به گفته لنین، در دولت کارگری اکثریت عظیم جمعیت بطور مستقیم در اداره "امور دولتی" شرکت خواهد کرد. این بدان معنی است که شوراهای دیکتاتوری پرولتاریا متکی بر آنهاست، صرفاً شوراهای کارخانه ای نیستند بلکه نهاد های خود - سازماندهی توده ها را در همه زمینه های حیات اقتصادی و اجتماعی، از جمله در کارخانه ها در واحد های تجاری، در بیمارستانها، در مدارس، در مراکز حمل و نقل و ارتباطات و در محلات تشکیل می دهند. و این امر برای ادغام پراکنده ترین و اغلب فقیرترین و ستمدیده ترین اقشار پرولتاریا - نظیر زنان، ملیتهای تحت ستم، جوانان، کارگران کارگاه های کوچک، بازنشستگان کهنسال

و غیره - در طبقه کارگر و نیز برای تحکیم اتحاد طبقه کارگر و اقشار تحتانی خرده بورژوازی ضروری خواهد بود • این اتحاد خود از نظر کاهش مشقات اجتماعی پیروزی انقلاب و ساختن سوسیالیسم حائز اهمیت است •

۵- لزوم موضعگیری روشن از نظر جلب توده ها

به انقلاب سوسیالیستی

امروزه دفاع از یک برنامه روشن و صریح د مکراسی کارگری در برابر رهبریهای رفرمیستی که در ایجاد اوها و تخیلات بورژوا - دمکراتیک در طبقه کارگر کشورهای امپریالیستی می کوشند ، جنبه مبرمی از مبارزه علیه رفرمیسم است • در فراشد گسترش مبارزه در راه انقلاب سیاسی در کشورهای کارگری بورکراتیزه شده نیز دفاع از بر - نامه د مکراسی کارگری از نظر مبارزه علیه تعصبات ضد شوروی و توهم نسبت به نظام سرمایه داری ، که در میان لایه های مختلف -ی از معترضان و مخالفان سیاسی در این کشورها وجود دارد ، ضروری است •

تجربه تاریخی فاشیسم (و انواع دیگر دیکتاتوری های ارتجاعی بورژوائی) در غرب و همچنین تجربه رژیم های استالین و مائو و جانشینان آنان در شرق در پرولتاریای کشورهای امپریالیستی و نیز در پرولتا - ریای کشورهای کارگری بورکراتیک شده ، بی اعتمادی عمیقی نسبت به هرگونه نظام تک حزبی و نسبت به هرگونه توجیه هرچند غامضی بمیظور محدود ساختن حقوق دمکراتیک پس از سرنگونی سرمایه داری ایجاد کرده است • این بی اعتمادی از لحاظ عینی تا بحال فراشد اساسی همه انقلاب های پرولتری همراستا بوده است • جریان انقلابی همواره در جهت وسیعترین حقوق دمکراتیک و فعالیت توده ای ممکن پیش رفته است • از کمون پاریس تا انقلاب روسیه و آلمان ، از انقلاب ۲۷-۱۹۳۶ اسپانیا تا طغیانهای اخیر طبقه کارگر فرانسه در سال ۱۹۶۸ ، ایتالیا در سال های ۷۰-۱۹۶۹ و پرتغال در سالهای ۷۵-۱۹۷۴ ، جریان انقلابی بدین منوال بوده است • قیام های ضد بورکراتیک در آلمان شرقی ، لهستان ، مجارستان و چکسلواکی نیز از دهه ۱۹۵۰ تا بحال همگی بیانگر این فراشدند •

طبقات حاکمه با استفاده از همه وسائل ایدئولوژیکی در اختیار خود سعی می کنند تا حفظ حقوق دمکراتیک را معادل با وجود

نهاد های پارلمانی نشان دهند • برای نمونه ، حاکمین سرمایه دار هم در امریکای شمالی و هم اروپای غربی می کوشند تا خود را نمایند - ده آرمانهای دمکراتیک طبقه کارگر و دیگر توده های زحمتکش قلمداد نمایند • تجربه منفی فاشیسم و استالینیسم نیز این ظاهر را بشدت تقویت کرده است •

درک صحیح از اهمیت مبارزات و خواسته های دمکراتیک توده ها و بیان مناسب آنها از نظر مقابله با کوششهای مکرری که رفرمیستها جهت انحراف مبارزه برای خواسته های دمکراتیک به بن بست نهاد ها پارلمانی بورژوائی می ذول می دارند ، از اهمیت سرشاری در مبارزه برای کسب رهبری توده ها برخوردار است •

از اینرو ، تکلیف گرفتن نقش رهبری از کف رفرمیستها ، بمثابه نمایندگان آرمانهای دمکراتیک توده ها ، تکلیف خطیر -ی برای مارکسیستهای انقلابی بشمار می آید • اگرچه روشنگری و تبلیغ برنامه حائز اهمیت بسیار است ، ولیکن برای تحقق بخشیدن به این هدف بدون شک نابسند است • توده های مردم از طریق تجارب عملی روزمره آموزش می یابند ؛ در نتیجه همراه شدن با آنها در این تجربه و استنتاج دروس صحیح از آن ضروری است •

هر چه مبارزات طبقاتی حادث تر شود ، نیروی اقتناعی رهبران رفرمیست که کرنای مزایای نظام پارلمانی بورژوائی را می دمد ضعیف تر و ضعیف تر خواهد شد و اعتبار و امتیازات طبقه حاکمه بیشتر و بیشتر در کلیه سطوح از جانب کارگران مورد سؤال قرار خواهد گرفت • کارگران از طریق سازمانهای خود از کمیته های کارگری کارخانه گرفته تا شوراهای کارگری - شروع به اعمال روزافزون تصمیم گیری های اقتصادی و سیاسی کرده و اعتماد بیشتری به توانائی خود جهت سرنگونی دولت بورژوائی کسب خواهند کرد • در همین فراشد است که کارگران نیاز به دمکراتیک ترین شکل سازماندهی را برای پیشبرد مبارزه خود و درگیر کردن هر چه وسیعتر توده ها احساس خواهند کرد • توده های مردم از طریق این تجربه مبارزه و شرکت در اداره دمکراتیک سازمانهای خود ، آزادی عمل و بطور کلی آزادی بیشتری را در مقایسه با آزادی موجود تحت نظام د مکراسی پارلمانی -ی بورژوائی تجربه کرده ، به ارزشهای غیر قابل قیاس د مکراسی کارگری پی خواهند برد • این فراشد تجربه توده ها در سلسله وقایعی که از سلطه سرمایه داری تا تسخیر قدرت توسط پرولتاریا جریان دارند حلقه ای ضروری است و در پی ریزی معیار ها و ضوابط دمکراتیک دولت کارگری نیز تجربه ای حیاتی است •



پراگ ، تابستان ۱۹۶۸ : مردم در مقابل نیروهای اشغالگر شوروی مبارزه میکنند •

چنانچه مارکسیستهای انقلابی چه در تبلیغات خود و چه در فعالیت خود کوچکترین نشانه‌ای بر این اساس بر جا نهند که در تحت نظام دیکتاتوری پرولتاریا آزادی سیاسی کارگران - از جمله آزادی انتقاد از دولت و آزادی احزاب و مطبوعات معترض - محدود تر از آزادی موجود در تحت نظام دموکراسی بورژوازی خواهد بود ، در آنصورت مبارزه جهت فائق آمدن بر سلطه ایدئولوژیک همه آنها که اوها م پارلمانی در طبقه کارگر ایجاد می کنند ، اگر محکوم به شکست نباشد ، بمراتب دشوارتر خواهد بود هرگونه تردید و دودلی در این مورد از جانب پیشگامان انقلابی خاد مین رفرمیست بورژوازی لیبرال را در ایجاد تفرقه مابین پرولتاریا و منحرف کردن بخش مهمی از طبقه کارگر در جهت دفاع از نهاد های دولت بورژوازی در زیر پوشش تضمین حقوق دموکراتیک کمک خواهد کرد .

شاید چنین دلیل آورده شود که استدلالات فوق تنها در مورد شورهای صادق است که در آنها طبقه مزد بگیر بنقد اکثریت قاطع کل جمعیت فعال را تشکیل دهد ، یعنی در کشورهایی که با اکثریت وسیعی از خرده تولید کنندگان مستقل روبرو نباشند . درست است که درباره ای از کشورهای شبه مستعمره ضعف طبقات حاکمه پیشین چنان تناسب مناسبی از نیروهای اجتماعی را بوجود آورده بود که در آنها سرنگونی سرمایه داری بدون شکوفائی دموکراسی کارگری صورت یافت (چین و ویتنام دو نمونه برجسته این جریانند) . ولیکن باید ماهیت استثنائی این تجارب را ، که بطور کلی در کشورهای شبه مستعمره دیگر تکرار نخواهد شد و در کشورهای امپریالیستی بهیچوجه رخ نخواهد داد ، تأکید نمود . افزون بر این ، لازم به تأکید است که تا آنجا که در چندین کشور عقب افتاده سرنگونی سرمایه داری با پیدایش قدرت مستقیم کارگری در شوراهای انتخابی و دموکراتیک کارگران و دهقانان تهی دست همراه نشد ، دولت های کارگری مزبور از همان آغاز محکوم به بورکراتیزه شدن بودند و این امر در نتیجه موانع دشواری در راه پیشرفت بسوی ساختمان جامعه سوسیالیستی بدون طبقه در این کشورها و در سطح بین المللی بوجود آمده است .

بدین ترتیب ، از آنجا که هم اکنون تعداد روزافزونی از کشورهای شبه مستعمره از فراشد صنعتی شدن ناقص می گذرند ، پرولتاریا در این کشورها نسبت به کل جمعیت فعال وزنه بسیار بیشتری را در مقایسه با مورد روسیه در سال ۱۹۱۷ یا چین در سال ۱۹۴۹ داراست . پرولتاریا در این کشورها از طریق تجربه خود در مبارزه بسرعت به چنان درجه ای از آگاهی و خود - سازماندهی خواهد رسید که تشکیل نهاد های دولتی از نوع شوراهای در دست روز قرار خواهد داد . از این نظر ، برنامه دموکراسی شورائی کارگری بین الملل چهارم ، بمثابة شالوده ای برای دیکتاتوری پرولتاریا برنامه جهانی برای انقلابی جهانی است . این برنامه اساساً خصلت اجتماعی ، نیازهای تاریخی و شیوه تفکر طبقه کارگر همراستاست و بهیچوجه برنامه ای " تجملی " و مختص به کارگران " کشورهای غنی " نیست .

۶ - در پاسخ به استالینیست ها

در میان کسانی که ادعای دفاع از دیکتاتوری پرولتاریا را دارند تنها استالینیستها هستند که بدیل سیاسی و تئوریک پیوسته ای در برابر برنامه دموکراسی سوسیالیستی بین الملل چهارم ، مبنی بر شوراهای کارگری و نظام چند حزبی که در چارچوب آن پیشگام انقلابی مبارزه برای کسب رهبری سیاسی از طریق جلب اکثریت زحمت کشان به نظرات خود می پردازد ، قرار می دهند . پایه بدیل استالینیستی اعمال قدرت دولتی در " دیکتاتوری پرولتاریا " توسط یک حزب و بنام طبقه کارگر است . این بدیل متکی بر پیشنهاد هگ زبراست (که اغلب بطور مشخص بیان نمی شوند) :

الف - " حزب رهبر " و یا حتی " هسته رهبری حزب " انحصار

شناخت علمی را در دست دارد و از هرگونه خطائی مبرا ست (این استدلال به این نتیجه گیری مکتب گرایان موملکوتی منجر می شود که نباید به مدافع حقایق و مبلغ اکاذیب حقوق برابر داده شود) .

ب - طبقه کارگر و بویژه توده های زحمتکش عموماً از لحاظ سیاسی عقب افتاد مانده ، تحت نفوذ ایدئولوژی بورژوازی و خرده بورژوازی قرار دارند ، به این متمایلند که منافع فوری مادی را بر منافع اجتماعی و تاریخی ترجیح دهند . از اینرو آنها نمی توانند بطور مستقیم قدرت دولتی را از طریق شوراهای کارگری انتخابی و دموکراتیک اعمال کنند . برقراری دموکراسی واقعی کارگری خطر اتخاذ یک سلسله تصمیمهای زیانبخش و از لحاظ عینی ضد انقلابی را در بر دارد که ممکن است راه را برای احیاء سرمایه داری باز کند و یا لااقل به فراشد ساختن سوسیالیسم ضربه زده ، آنرا بشدت کند کند .

ج - از اینرو دیکتاتوری پرولتاریا را تنها توسط " حزب پیشگام پرولتاریا " می توان اعمال کرد . به بیان دیگر ، دیکتاتوری پرولتاریا - یا همان دیکتاتوری حزب است (که یا نماینده یک طبقه کارگر اساساً منفعل است و یا متکی بر مبارزات طبقاتی توده های است که فاقد صلاحیت لازم برای اعمال قدرت مستقیم دولتی محسوب می شوند) . د - از آنجا که تنها و تنها حزب است که منافع طبقه کارگر را مبین است و از آنجا که این منافع تحت هر شرایط و در همه موارد همگون بشمار می آید ، لذا " حزب رهبری کننده " خود بنوبه می باید یکپارچه باشد . هرگونه گرایش مخالف الزاماً بنحوی از انحاء منعکس فشار و منافع طبقات متخاصم تلقی می شود . (مائوئیست ها در اینجا نتیجه می گیرند که مبارزه بین دو خط مشی متفاوت در داخل حزب مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی است) . نتیجه منطقی چنین بینش های کنترل یکپارچه بر همه جوانب زندگی اجتماعی توسط حزب واحد است . کنترل مستقیم حزب می باید بر همه شئون " جامعه مدنی " برقرار شود .

ه - یک پیشنهاد اساسی دیگر ، تشدید مبارزه طبقاتی در دوران ساختن سوسیالیسم است . (البته این پیشنهاد اگر با سایر پیشنهاد ها همراه نباشد ، الزاماً به همان نتیجه گیری منجر نخواهد شد) . از این پیشنهاد چنین نتیجه گیری می شود که صرف نظر از سطح انکشاف نیروهای مولده و حتی مدت ها پس از الغاء مالکیت خصوصی بر وسائل تولید کماکان خطر روزافزون احیاء قدرت بورژوازی وجود دارد . خطر احیاء بورژوازی بصورت برآیند مکانیکی پیروزی ایدئولوژی بورژوازی در این یا آن زمینه اجتماعی ، سیاسی ، فرهنگی و حتی در زمینه علمی تصور می شود و نظریه نیروی فوق العاده ای که بدینسان به عقاید بورژوازی نسبت داده می شود استفاده از اختناق علیه کسانی که از لحاظ عینی بیانگر این نظرات بشمار می آیند امری منطقی می شود .

از دیدگاه عام تئوریک همه این پیشنهاد ها غیر علمی اند و در پرتو تجارب واقعی تاریخی مبارزات طبقاتی در اتحاد جماهیر شوروی و دیگر کشورها ، از دوران سرنگونی سرمایه داری بعد ، همه آنها بی اساسند . این پیشنهاد ها بارها و بارها به دفاع از منافع طبقاتی پرولتاریا صدمه زده اند و سدی در راه مبارزه پیروزمندانه علیه بقایای بورژوازی و بقایای ایدئولوژی بورژوازی بوجود آورده اند . لیکن از آنجا که در زمان استالین این پیشنهاد ها عملاً به تعصباتی جهانشمول تبدیل شده ، و مورد پذیرش کلیه احزاب کمونیست قرار گرفتند و بیشک از پیوستگی درونی ای برخوردارند - که خود منعکس کننده منافع مادی بورکراسی بمثابة یک لایه اجتماعی است - لذا هیچیک از احزاب کمونیست از آن زمان تا بحال به انتقاد و تندی صریح و کامل آنها نپرداخته است . این بینش ها لااقل تا اندازه ای در ایدئولوژی بسیاری از رهبران و کادرهای احزاب کمونیست و سوسیالیست یعنی بورکراسی های جنبش کارگری کماکان باقی مانده اند و کماکان منبع ایدئولوژیکی را برای توجیه اشکال گوناگون تحدید حقوق دموکراتیک توده های زحمتکش در دولت های کارگری بورکراتیزه شده و در بخشهایی از جنبش کارگری در کشورهای سرمایه

داری که تحت نفوذ احزاب کمونیست قرار دارند تشکیل می دهند • از نظر دفاع از برنامه د مکرسی سوسیالیستی رد این بینش ها بطور روشن و منطقی حیاتی است •

نخست آنکه پندار طبقه کارگر همگون ، طبقه ای که منحصرأ توسط يك حزب نمایندگی شود ، با همه تجارب تاریخی و با هر گونه تحلیل مارکسیستی و ماتریالیستی از رشد و تكامل مشخص پرولتاریای معاصر ، چه تحت نظام سرمایه داری و چه پس از سرنگونی آن ، در تضاد است • در نهایت می توان ادعا کرد که تنها حزب انقلابی پیشگام است که از نظر برنامه ای مدافع منافع دراز مدت تاریخی پرو-لتاریا است • لیکن حتی در این حالت نیز شیوه برخورد دیالکتیکی و ماتریالیستی ، برخلاف شیوه پندارگرائی و مکانیکی ، بلافاصله می افزاید که تنها زمانی می توان از ادغام منافع فوری طبقاتی و منافع دراز مدت طبقاتی در عمل و گاهش امکان اشتباه داد سخن را بدست که حزب پیشگام انقلابی رهبری سیاسی اکثریت کارگران را واقعاً بدآورده باشد •

درواقع ، لایه بندی عینی و مشخصی در طبقه کارگر و در انكشاف آگاهی طبقه کارگر وجود دارد و میان مبارزه برای منافع فوری و مبارزه برای اهداف تاریخی جنبش کارگری نیز لا اقل تنش هایی موجودند • (برای نمونه تضاد مابین مصرف فوری و تخصیص منابع برای مصرف دراز مدت) • این تضاد ها ، که ریشه در اثرات انكشاف ناموزون جامعه بورژوازی دارند ، دقیقاً از جمله مسائل عمده ای هستند که ضرورت وجود حزب پیشگام انقلابی را در مقابل اتحادیه ساده همه مزد بگیران در داخل يك حزب واحد نشان می دهد • لیکن از اینجا بار دیگر نتیجه ای انکار ناپذیر ناشی می شود : در درون طبقه کارگر امکان دارد احزاب متفاوتی بوجود آیند و بوجود هم می آیند که سمت گیریها و برخورد های متفاوتی نسبت به مبارزه طبقاتی مابین کار و سرمایه و نسبت به مسأله رابطه بین مطالبات فوری و اهداف تاریخی دارند ، و واقعاً نماینده بخشهایی از طبقه کارگرند (چه احزابی که منافع صرفاً بخشی از طبقه کارگر را بیان می کنند و چه آنها که منعكس فشارهای ایدئولوژیک نیروهای طبقاتی متخاصمند) • دوم آنکه يك حزب انقلابی که دارای يك نظام داخلی دمکراتیک است ، از برترتبهایی بیشماری در زمینه تجزیه و تحلیل صحیح از تحولات سیاسی و اجتماعی - اقتصادی و نیز در زمینه راهیابی به خط مشی صحیح استراتژیک و تاکتیکی در مقابل این تحولات برخوردار است ، زیرا خود را بر پایه سوسیالیزم علمی یعنی مارکسیزم ، که همه تجارب گذشته مبارزات طبقاتی را بصورت يك کل واحد ترکیب و تعمیم می دهد ، متکی می کند • این چارچوب برنامه ای که توسط حزب انقلابی برای یافتن يك سمت گیری صحیح سیاسی بکار می رود ، امکان نتیجه گیریهای نادرست ، تعمیمهای عجولانه و واكنشهای یکجانبه و سطحی به تحولات غیر منتظره ، و نیز امکان عقب نشینی در مقابل فشارهای ایدئولوژیک و سیاسی نیروهای طبقاتی متخاصم و امکان در گیر شدن در توافقهایی غیر اصولی سیاسی و غیره را از جانب حزب انقلابی در مقایسه با سایر گرایشهای جنبش کارگری و یا بخشهای غیر متشکل طبقه کارگر بسیار کم خواهد کرد • در طی سه ربع قرن که از پیدایش بلشویزم می گذرد این واقعیت انکار ناپذیر بارها و بارها توسط رویداد ها و تحولات تاریخی به تأیید رسیده است و راسخ ترین استدلال را در اثبات ضرورت حزب پیشگام انقلابی تشکیل میدهد •

لیکن این واقعیت تضمین نمی کند که حزب بطور خودکار از هر گونه اشتباه مصون خواهد ماند • هیچ حزبی ، هیچ رهبری حزبی ، هیچ اکثریت حزبی ، هیچ " کمیته مرکزی لنینیستی " و هیچ فردی از رهبران حزب مرا از خطا نمی باشد • تدوین برنامه مارکسیستی هرگز بطور کامل صورت نمی یابد و هیچ شرایط جدیدی را نمی توان با استناد به نمونه های قبلی بطور جامع تجزیه و تحلیل کرد • واقعیت اجتماعی پیوسته در حال دگرگونی است و هر نقطه عطفی در تاریخ تحولات جدید و غیر منتظره ای را دائماً بهمراه می آورد : مارکس و انگلس پدیده امپریالیزم را که تنها پس از مرگ انگلس در تمام جوانبش

آشکار شد مورد تجزیه و تحلیل قرار نداده اند ، بلشویکها تا خیر انقلاب پرولتری در کشورهای امپریالیستی پیشرفته را پیش بینی نکرده بودند و تئوری دیکتاتوری پرولتاریای لنین انحطاط بورکراتیک اولین دولت کارگری را در بر نداشت ، پس از جنگ دوم جهانی ، در اثر مبارزات انقلابی توده هایی که تحت رهبری پیشگامان مارکسیست انقلابی نبودند چندین دولت کارگری (صرف بظرا از ناهنجاریهای بورکراتیک آنها) بوجود آمدند (یوگسلاوی ، چین ، کوبا ، ویتنام) تروتسکی این جریان را پیش بینی نکرده بود • در متون کلاسیک و یا در برنامه کنونی هیچ پاسخ کامل و از پیش آماده ای برای پدیده های جدیدی نمی توان یافت •

نکته دیگر آنکه ، در دوران ساختن سوسیالیزم مسائل جدیدی مطرح خواهند شد که برنامه انقلابی مارکسیستی در رابطه با آنان تنها يك چارچوب کلی راهنما را تشکیل می دهد و نه منبع خودکاری از پاسخهای صحیح • مبارزه برای یافتن راه حل صحیح برای این مسائل جدید مستلزم کنش و واكنش دائمی میان بحث و تجزیه و تحلیل تئوریک - سیاسی از یکسو و پراتیک طبقاتی انقلابی از سوی دیگر است • داوری نهائی براساس تجربه عملی خواهد بود •

در چنین شرایطی ، هرگونه تحدید مباحثات آزاد تئوریک و سیاسی به تجدید آزادی فعالیت سیاسی توده ای پرولتاریا ، یعنی به تحدید د مکرسی سوسیالیستی منجر می شود • این بنویسه خود مانعی فراراه دستیابی حزب انقلابی به خط مشی صحیح تشکیل خواهد داد و لذا از نظر تئوریک اشتباه ، از نظر عملی غیر مؤثر و از نظر پیشرفت موفقیت آمیز در جهت ساختن سوسیالیزم زبان بخش خواهد بود •

یکی از وخیم ترین عوارض نظام یکپارچه تکی حزبی - یعنی فقدان تعداد گروه ها ، گرایشها ، احزاب سیاسی و اعمال محدودیت های تشکیلاتی بر مباحثات آزادی سیاسی و ایدئولوژیک - مانعی است که چنین نظامی در راه تصحیح سریع اشتباهات حکومت در يك دولت کارگری ایجاد می کند • در فراشد ساختن جامعه سوسیالیستی بدون طبقه اشتباه از جانب حکومت همانند اشتباه از جانب اکثریت طبقه کارگر ، اقشار مختلف طبقه کارگر ، و یا گروه های سیاسی مختلف رویهمرفته اجتناب ناپذیر است • با اینهمه در محیطی که مباحثات آزاد سیاسی ، دسترسی آزاد گروه های مخالف به وسائل ارتباطات جمعی ، هشیاری سیاسی توده ای ، درگیری وسیع توده ها در حیات سیاسی و کنترل امور دولتی و حکومتی در همه سطوح توسط توده ها حاکم باشد تصحیح سریع این اشتباهات امکان پذیر است •

فقدان همه این مکانیزمهای اصلاحی نظام یکپارچه تکی حزبی تصحیح اشتباهات فاحش را بسیار دشوارتر می سازد • تعصب به اینکه حزب از هر گونه اشتباه مبرا است پایه نظام استالینیستی را تشکیل می دهد • این خود به افکار هر گونه اشتباه در سیاستهای حزبی (تلاش برای یافتن بهانه و توجیه و اختراع مقصرو به کوشش برای بتعویق انداختن هر چه بیشتر تصحیحات حتی ضمنی قوت می دهد • چنانکه تاریخ اتحاد شوروی از سال ۱۹۲۸ یبعد نشان می دهد خسارات عینی نظام تکی حزبی استالینیستی ، چه در رابطه با لطامات اقتصادی و مشقات غیر لازمی که گرچه از لحاظ عینی قابل پیشگیری بود ولی با اینهمه بر توده های زحمتکش تحمیل شد و چه در رابطه با شکست های سیاسی در برابر طبقات متخاصم و سرخورده شدن و انفعال سیاسی پرولتاریا ، حقیقتاً یاور نکردنی است • تنها به يك نمونه اشاره می کنیم : ادامه لجوجانه يك سیاست نادرست کشاورزی توسط استالین و دست نشاندگان وی تولید مواد غذائی مردم شوروی را برای مدتی بیش از يك نسل بطرز ویران کننده ای مختل کرده است • عواقب منفی این سیاست هنوز هم پس از گذشت پنجاه سال از میان نرفته است • اگر در مورد نظرات مخالف یا این سیاست مباحثه آزاد سیاسی در شوروی وجود می داشت وقوع چنین جامعه ای امکان ناپذیر می بود •



نمایندگان اولین کنگره سرتاسری "کمیته های کارخانه" روسیه

همچنین، اشکالی از تقسیم کار (بوئژه جدائی کار فکری و کار یدی) و نیز اشکالی از سازماندهی و شیوه کار که جزئاً کلاً از بقایای نظام سرمایه داری بجا مانده اند، به گونه ای اجتناب ناپذیرد و در انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم و حتی در مرحله اول کمونیسم (سوسیالیسم) پا برجا خواهند ماند که شکوفائی کامل استعداد خلاق تولید کنندگان را امکان ناپذیر می سازند.

اینها را نمی توان با تعلیم و تلقین یا نصایح اخلاقی و "کمپین های انتقادی توده ای" متناوب، به آن گونه که مائوئیستها ادعا می کنند، خنثی کرد و تدابیر گنج کننده ای از قبیل وضع یک روز کار یّدی در هفته برای کادرها نیز حتی بیهوده تر خواهند بود. برای آنکه این موانع عینی، که در راه پیدایش تدریجی روابط تولیدی واقعاً سوسیالیستی قرار دارند، به منبعی از امتیازات مادی بدل نشوند، باید تمایز قاطعی بین تقسیم اجتماعی کار و تقسیم اداری کار بوجود آید. یعنی توده های تولید کننده (و در درجه نخست آنها یکباره غالباً بیش از همه مورد استثمارند، یعنی کارگران یدی) باید در موقعیتی باشند که بتوانند بر لایه هایی که از لحاظ "اداری" صاحب امتیازند کنترل واقعی سیاسی و اجتماعی اعمال کنند. تقلیل فاحش در ساعات کار و ایجاد دمکراسی کامل شورائی دو شرط اساسی تحقق این هدف را تشکیل می دهند.

بدیهی است چنانچه (و زمانیکه) هر یک از تحولات زیر صورت بگیرد، تغییری کیفی در موقعیت حاضر، که مسأله حفظ و ارتقاء دمکراسی پرولتری را بوئژه دشوار کرده است، بوجود خواهد آمد:

- ۱- پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک یا چند کشور از لحاظ صنعتی پیشرفته سرمایه داری این پیروزی تحریک عظیمی به مبارزه برای حقوق دمکراتیک در سراسر جهان خواهد بخشید و سرعت امکان آنرا بوجود خواهد آورد که با آوری کار در مقیاس عظیمی افزایش یافته، کمیابیهایی که ریشه اصلی تغذیه انگل بورکراتیزم است از میان برداشته شود.

- ۲- پیروزی انقلاب سیاسی در دولتهای کارگری بورکراتیزه، بوئژه در شوروی و یاد جمهوری توده ای چین، این پیروزی، مضافاً به اینکه ناقوس مرگ قشر بورکراسی و مقوله "ساختن سوسیالیسم در یک کشور" را خواهد نواخت، موجی از دمکراسی پرولتری را نیز با تأثیرات عظیم

سو مین نکته: این پندار که تحدید حقوق دمکراتیک پرولتاریا بگونه ای موجب "آموزش" تدریجی توده های زحمتکش متناسب به "عقب افتادگی" می شود، بوضوح بی اساس است. مثل است که برای فرا گرفتن شنا باید در آب رفت. توده های مردم تنها با شرکت در فعالیت سیاسی و آموزش از تجربه این فعالیت است که می توانند سطح آگاهی سیاسی خود را بالا ببرند و برای آنکه بتوانند از اشتباهات خود درس بگیرند باید حق اشتباه کردن داشته باشند. در تعصبات پدرسالارانه راجع به "عقب افتادگی" متناسب به توده ها عموماً هراس خرده بورژواگرایانه و محافظه کارانه ای از فعالیت توده ای نهفته است که هیچ وجه اشتراکی با مارکسیسم انقلابی ندارد. هر گونه تجدید فعالیت سیاسی توده ها به این بهانه که آنها ممکن است مرتکب اشتباهات زیادی شوند، تنها موجب بی تفاوتی روزافزون سیاسی در میان کارگران خواهد شد: یعنی متناقضاً شرایطی را که باید برای توجیه این تجدید عنوان می شد دامنه دارتر خواهد کرد. چهارم: در شرایط اجتماعی شدن تمام عیار وسائل تولید و تولید افزونه اجتماعی، هرگونه انحصار درآمدت کنترل قدرت سیاسی در دست یک اقلیت - حتی اگر این اقلیت یک حزب انقلابی باشد که با انگیزه های انقلابی پرولتری آغاز بکار کند - خطر شدید تقویت گرایش های عینی در جهت بورکراتیزه شدن را در بر دارد. در چنین شرایط اجتماعی - اقتصادی، کسانی که تشکیلات دولتی را تحت اختیار دارند از طریق تولید افزونه اجتماعی و توزیع آنرا نیز کنترل می کنند. در دولتهای کارگری، بوئژه در آنها که از لحاظ اقتصادی پس افتاده اند، در بدو امر نابرابریهای اقتصادی کماتان وجود خواهند داشت این واقعیت می تواند منشاء بروز فساد، رشد امتیازات مادی و افتراق اجتماعی شود. بنابراین از لحاظ عینی ضروری است که کنترل واقعی تصمیم گیری ها در دست پرولتاریا بمطابق یک طبقه باشد و در همه سطوح، حتی در سطوح عالی رتبه، امکانات نامحدودی برای تنجیح دزدی، اسراف، بهره برداری و سوء استفاده غیرقانونی از منابع وجود داشته باشد. این گونه کنترل دمکراتیک توده ای تنها در صورت امکان پذیر است که گرایشها، گروه ها و احزاب مخالف از آزادی کامل عمل، تبلیغ و تهییج برخوردار بوده، دسترسی کامل به وسائل ارتباط جمعی داشته باشند.

بین المللی به همراه خواهد داشت *

معتقد پیریزی انقلاب سیاسی در این کشورها، برنامه ریزی مشترک اقتصادی میان همه کشورهای کارگری امکان پذیر خواهد شد و در نتیجه، جهشی به جلو در بارآوری کار بوجود خواهد آمد که به از میان بردن پایه اقتصادی انگل بورکراتیزم کمک خواهد کرد. در خاتمه باید به این واقعیت توجه کرد که هیچگونه همزمانی و ارتباط خودکاری میان برانداختن قدرت دولتی سرمایه داری و الغاء مالکیت خصوصی بر وسائل تولید از يك سو و از میان رفتن امتیازات اجتماعی در زمینه ثروت شخصی، میراث فرهنگی و نفوذ ایدئولوژیک از سوی دیگر وجود ندارد (از میان رفتن همه عناصر تولید کالائی که دیگر جای خود دارد) * تولید ساده کالائی و بقایای اقتصاد پولی تا مدت ها پس از سرنگونی قدرت دولتی بورژوازی و الغاء مالکیت سرمایه داری، کماکان زمینه ای را تشکیل خواهند داد که در آن امکان از نو شکل گرفتن انباشت اولیه سرمایه هنوز موجود خواهد بود. بویژه اگر سطح انکشاف نیروهای مولده برای تضمین پیدایش خودکار و تثبیت مناسبات تولیدی واقعاً سوسیالیستی هنوز نابسند باشد نفوذ ایدئولوژی، آداب و رسوم و ارزشهای فرهنگی بورژوازی و خرده بورژوازی نیز پس از انهدام موقعیت اقتصادی و سیاسی بورژوازی بخانه طبقه حاکمه، تا مدت های مدید در میان لایه های نسبتاً وسیعی از جامعه و در زمینه های نسبتاً گسترده ای با قس خواهد ماند *

یکی از دلایل اصلی ضرورت کسب قدرت دولتی توسط طبقه کارگر جلوگیری از تبدیل این "حیطه های نفوذ بورژوازی" به پایگاهی برای احیاء سرمایه داری است * ولیکن کاملاً اشتباه خواهد بود که از این واقعیت انکار ناپذیر چنین نتیجه بگیریم که اختناق تشکیلاتی علیه ایدئولوژی بورژوازی شرط لازمی برای ساختن جامعه سوسیالیستی بشمار میرود برعکس، تجارب تاریخی بی تأثیری کامل مبارزه تشکیلاتی علیه ایدئولوژیهای ارتجاعی خرده بورژوازی و بورژوازی را نشان می دهد * در دراز مدت این شیوه ها در واقع سلطه عقاید مذبذوره را حتی تقویت می کنند و موجب آن می شوند که توده های وسیع پرولتاریا، بخاطر نداشتن تجربه مباحثات واقعی سیاسی و ایدئولوژیک و بخاطر بی اعتباری "مکتب های دولتی" از لحاظ ایدئولوژیک در برابر این عقاید خلع سلاح شوند *

تنها شیوه موثر برای از میان بردن نفوذ این ایدئولوژیها از بین توده های زحمتکش از این قرار است :

الف - ایجاد شرایط عینی ای که تحت آن، ایدئولوژیهای مذکور ریشه های مادی تجدید حیات خود را از دست بدهند *

ب - مبارزه بی امان در زمینه ایدئولوژیک علیه این ایدئولوژیها، که تنها در شرایط مباحثه و برخورد آزاد عقاید - یعنی در شرایط آزادی مدافعین ایدئولوژیهای ارتجاعی در دفاع از عقایدشان و چند گانگی ایدئولوژیک و فرهنگی - به توفیق کامل دست خواهد یافت. فقط کسانی که به برتری اندیشه های مارکسیستی و ماتریالیستی و به پرولتاریا و توده های زحمتکش اعتماد نداشته باشند از برخورد علمی ایدئولوژیک با ایدئولوژیهای بورژوازی و خرده بورژوازی تحت دیکتاتور پرولتاریا هراسان اند * زمانیکه طبقه بورژوازی خلع سلاح و خلع ید میشود و زمانیکه اعضای این طبقه تنها به نسبت تعدادشان به وسائل ارتباط جمعی دسترسی داشته باشند، دلیلی برای ترس از برخورد دائمی، آزاد و روشن میان عقاید آنها و عقاید ما وجود نخواهد داشت * این گونه برخورد عقاید تنها راهی است که از طریق آن طبقه کارگری تواند از لحاظ ایدئولوژیک آموزش یابد و پیروزمندانه خود را از زیر نفوذ عقاید بورژوازی و خرده بورژوازی آزاد کند *

هر گونه موقعیت انحصاری که از طریق اقدامات تشکیلاتی و سبکی کوب کننده، در زمینه های فرهنگی - ایدئولوژیک به مارکسیزم و (بطور اولی به تعبیر یا تفسیر ویژه ای از مارکسیزم) داده شود، ناگزیر موجب خواهد شد که مارکسیزم از یک علم انتقادی به نوعی مذهب یا مکتب دولتی کاهش یابد و جذابیت خود را در میان توده های زحمتکش

بویژه جوانان دائماً از دست بدهد * امروزه در اتحاد شوروی این مطلب بوضوح آشکار است * موقعیت انحصاری "مارکسیزم رسی" فقر واقعی تفکر خلاق مارکسیستی را در تمام حوزه ها مخفی می دارد * مارکسیزم که به گوهر اندیشه ای انتقادی است تنها در شرایط وجود آزادی کامل مباحثه و برخورد دائمی با سایر جریانهای فکری - یعنی در شرایط چند گانگی کامل ایدئولوژیک و فرهنگی - شکوفا پذیر است *

۷- مساله دفاع از - خود دولت کارگری

بدیهی است که دولت کارگری می باید در برابر نقض آشکار قوا - بین اصلی و اقداماتی که آشکارا جهت برانداختن دولت صورت می - پذیرد از خود دفاع کند * در سیت همانگونه که تحت حکومت بورژوازی قانون اساسی و حقوق جزائی تجاوز فردی به حق مالکیت خصوصی را غیر قانونی اعلام می کند، در دیکراسی کارگری نیز قانون اساسی و حقوق جزائی بهره وری خصوصی از وسائل تولید و استخدام خصوصی کارگران را منع خواهد کرد * همچنین تا زمانیکه هنوز جامعه بدون طبقه تحقق نیافته باشد و تا زمانیکه حکومت طبقاتی پرولتری ادامه و احیای سرمایه داری امکان پذیر باشد، هر گونه اقدام برای شورش مسلحانه و یا کوشش جهت برانداختن قهرآمیز قدرت طبقه کارگر هر گونه حمله تروریستی علیه نمایندگان قدرت کارگری، هرگونه کارشکنی، و یا جاسوسی برای دولتهای خارجی سرمایه داری و غیره توسط قانون اساسی و حقوق جزائی دیکتاتوری پرولتاریا منع و مجازات می شوند، اما تنها این شکل اعمال به اثبات رسیده می باید مورد مجازات قرار گیرند و نه تبلیغات کلی ای که صریحاً یا بطور ضمنی در خدمت احیاء سرمایه داری واقع می شود * یعنی آزادی تشکیلات سیاسی باید به همه کسانی که قانون اساسی دولت کارگری را در عمل رعایت می کنند، یعنی به کسانی که درگیر اعمال قهر جهت برانداختن قدرت کارگری و مالکیت جمعی نیستند، داده شود، از جمله به عناصر بورژواگرا * دلیلی وجود ندارد که کارگران در تبلیغاتی که آنان را به پس دادن کارخانجات و بانکها به مالکان خصوصی "تحریک می کند" خطر مهلکی برای خود ببینند * احتمال اینکه اینگونه تبلیغات اکثریت کارگران را "قانع" نماید بسیار ناچیز است * طبقه کارگر در کشورهای امپریالیستی، در دولتهای کارگری پرورکراتیزه شده و در تعداد روزافزونی از کشورهای شبه مستعمره، انقدر نیرومند هست که نیازی به استفاده از مقوله "جرم داشتن این یا آن عقیده" در حقوق جزائی و یا در کارکرد روزانه دولت کارگری نداشته باشد *

معیار اصولی و برنامه ای ما چنین است : آزادی بی قید و شرط سیاسی برای همه افراد، گروه ها، گرایشها و احزابی که در عمل مالکیت جمعی و قانون اساسی کارگری را رعایت می کنند * این بدان معنی نیست که معیارهای مزبور صرف نظر از شرایط مشخص، تماماً قابل اجرا خواهند بود * در فراشد تشکیل و تثبیت دیکتاتور پرولتاریا بورژوازی همواره به جنگ داخلی یا مداخله نظامی بین المللی دست زده است و در آینده نیز چنین خواهد کرد * در شرایط جنگ داخلی و یا مداخله نظامی خارجی، یعنی در شرایطی که طبقات حاکمه پیشین دست به اعمال قهر برای برانداختن قدرت کارگری می - زنند، قوانین جنگ حاکم می شوند و به احتمال زیاد تحدید فعالیت سیاسی بورژوازی لازم خواهد گشت * هیچ طبقه اجتماعی و هیچ دولتی تاکنون به کسانی که فعالانه در یک جنگ خونین برای سرنگونی آن دولت یا طبقه شرکت کرده اند، آزادی کامل نداده است * دیکتاتوری پرولتاریا نیز چاره دیگری در این زمینه نخواهد داشت * لیکن لازم است که مابین فعالیتهایی که محرک اعمال قهر علیه قدرت کارگری هستند و فعالیتهای سیاسی یا مواضع برنامه ای و ایدئولوژیک که به عنوان پشتیبانی از احیاء سرمایه داری قابل تعبیرند تمایز دقیق قائل شد * در برابر ترور، دیکتاتوری پرولتاریا از طریق اعمال اختناق

از خود دفاع خواهد کرد و در برابر عقاید و سبک‌های ارتجاعی از طریق مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک اینجا مسأله " اخلاقیات " یا " نرمی و ملایمت " در میان نیست . تاثیر دراز مدت عملی است که مسأله اساسی را تشکیل می‌دهد .

استالینیزم با سوء استفاده شیوه داراز تهمتهای افترا آمیزی از قبیل " تبهانی با امپریالیزم " ، " جاسوسی برای قدرت های خارجی " و تهییج " ضد شوروی " یا " ضد سوسیالیستی " هر گونه انتقاد سیاسی ، مخالفت ، یا ناسازگاری را سرکوب کرده و در لفافه ایمن توجیهات اختناق و حشیانه وسیعی در کشورهای تحت حکومت بورو - کراسی ایجاد نموده است . این تجربه فاجعه انگیز استالینیزم بد - گمانی عمیق (و اساساً مبتنی) نسبت به سوء استفاده از نهاد های حقوقی ، قضائی و پلیسی بمنظور اختناق سیاسی بوجود آورده است . بنابراین لازم به تاکید است که کاربرد اختناق توسط طبقه کارگر و دولت کارگری بمنظور دفاع از خود در برابر اقدامات قهرآمیز برای برانداختن قدرت کارگری می باید دقیقاً به اعمال و جرائم به اثبات رسیده محدود باشد و باز حیطه فعالیت های ایدئولوژیک ، سیاسی و فرهنگی کاملاً جدا بماند . بنابراین بین الملل چهارم می باید از پیشروترین دستاورد های انقلاب های بورژوا - دمکراتیک در زمینه های حقوق جزائی و دادگستری دفاع کند و برای گنجاندن آنها در قانون اساسی و حقوق جزائی سوسیالیستی مبارزه کند . حقوق زیر شامل این دست آوردهائی از این قبیلند :

الف - ضرورت قانون مکتوب و اجتناب از مقوله جرم مؤثر در گذشته تکلیف اثبات جرم باید بر عهد و اتهام زنده باشد و تا زمانیکه مجرمیت ثابت نشده باشد متهم باید بی گناه فرض شود .

ب - حق کامل همه افراد در اتخاذ آزادانه ماهیت دفاعیه شان مصونیت تام مدافعین قانونی هرگونه بیانیه و یا روش دفاعی در این محاکمات .

ج - رد مسوولیت جمعی گروه های اجتماعی ، خانواده ها و غیره .
د - ممنوعیت اکید هرگونه شکنجه یا گرفتن اعتراف با توسل به فشارهای جسمی یا روانی .

ه - گسترش و تعمیم کلیه محاکمات عمومی از طریق هیأت منصفه .
و - انتخاب دمکراتیک همه قضات . حق توده های زحمتکش در باز خوان قضات انتخاب شده .

ضامن اصلی عدم سوء استفاده از اختناق دولتی چیزی نیست جز شرکت هر چه وسیعتر توده های زحمتکش در فعالیت سیاسی ، گسترده ترین دمکراسی سوسیالیستی ممکن ، و لغو هرگونه انحصار دسترس به اسلحه برای اقلیت های صاحب امتیاز یعنی تسلیح عمومی پرولتاریا (تشکیل واحد های نظامی کارگری)

افزون براین ، چنانچه در شرایط جنگ داخلی تحدید پاره ای از حقوق دمکراتیک اجتناب ناپذیر شود ، ماهیت اصلی و مرزهای ایمن محدودیت را می باید دقیقاً شناخت و در برابر طبقه کارگر به روشنی و به صراحت توضیح داد که این گونه محدودیت ها قاعده کلی را بیان نمی کنند ، در زمره استثنائات قرار دارند و انحراف از معیارها و ضوابطی بشمار می آیند که از نظر برنامه ای با منافع تاریخی طبقه کارگر همراستائی دارد . در نتیجه ابعاد این محدودیت ها می باید هم از نظر زمانی و هم از نظر وسعت محدود شود و اعمال آنها نیز هر چه زودتر پایان یابد . کارگران نیز باید به ضرورت جلوگیری از نظام یافتن این محدودیتها و ارتقاء آنها به حیطه اصول بویژه آگاه باشند . همچنین لازم است که مسوولیت مستقیم مادی و سیاسی ارتجاع یورژواکی را در رابطه با تحدید دمکراسی سوسیالیستی در شرایط جنگ تاکید کرد .^{۱۰} یعنی باید به کل جامعه و به خود بقایای طبقات پیشین حاکمه نشان داد که شیوه ای که در برخورد با این طبقات پیش گرفته خواهد شد تماماً به خود آنها ، تماماً به رفتار آنها در عمل بستگی خواهد داشت .

بقای فعلی دولتهای مقتدر امپریالیستی و طبقات ثروتمند بورژوازی شرایطی را در جهان کنونی بوجود آورده است که تحت آن برخورد

طبقاتی در سطح جهانی ، و در نتیجه جنگ داخلی ، کمابیش دائماً امکان پذیر است . ولیکن نیاز پرواضح دولتهای کارگری به دفاع از خود در برابر خطر مداخله خارجی امپریالیستی بهیچوجه بمفهوم یکی بودن شرایط یا لقوه جنگ داخلی با شرایط واقعی جنگ داخلی نیست . استالینستهای رنگا رنگ بارها و بارها از این استدلال برای توجیه خفه کردن دمکراسی کارگری در کشورهای تحت سلطه بورکراسی استفاده کرده اند . افزون براین ، ایجاد حکومت یکپارچه تک حزبی در یک دولت کارگری توانائی دفاع از خود در برابر تهاجم امپریالیستی را نیز تقویت نمی کند . درست برعکس . وجود نظام دمکراسی سوسیالیستی تهاجم نظامی امپریالیستی را به بهانه " دفاع از آزادی " بمراتب دشوارتر می کند . بالا بودن سطح تعهد و فهم سیاسی توده های زحمتکش ، و بالا بودن سطح فعالیت ، تحریک و هوشیاری سیاسی و نیز آموزش و فعالیت انترناسیونالیستی پرولتاریا همگی عواملی هستند که به تبدیل دولت کارگری به قطب جاذبه نیرومندی برای طبقه کارگر جهانی کمک می کنند . بدیهی است که هر دولت کارگری می باید برای دفاع از خود در برابر دولتهای متخاصم سرمایه داری یک شبکه مدین نظامی و اطلاعاتی بوجود آورد . ولیکن برای دفاع از دولت کارگری پشتیبانی طبقه کارگر جهانی هزاران بار موثرتر از وجود پلیس مخفی نیرومندی است که دائماً در جستجوی " جاسوسان " و " عوامل نفوذ بیگانه " است . در دراز مدت ، شیوه های پلیسی روپهمرفته توانائی پرولتاریای پیروزمند را برای دفاع از خود در برابر دشمنان خارجی تضعیف می کند .

در پایان لازم به تاکید است که امروزه مسأله اساسی در شوروی در چین و در دولتهای کارگری اروپای شرقی بهیچوجه خطر احیاء سرمایه داری در شرایط جنگ یا در شرایط جنگ داخلی نیست . مسأله اساسی ای که طبقه کارگر در این کشورها با آن روبروست کنترل مستبدانه ای است که توسط یک قشر ممتاز بورکراتیک بر حیات اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی اعمال می شود . در این شرایط بیش از پیش لازم است که در برابر محدودیت های که بورکراسی تحمیل میکند بر دفاع از حقوق دمکراتیک همه مردم بطور اساسی تاکید شود .

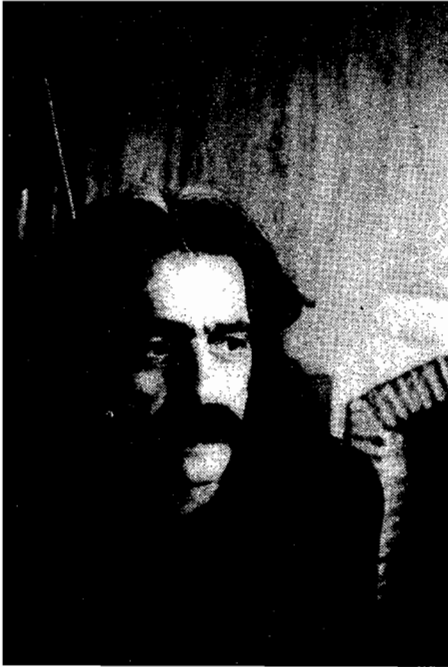
۸- جنبه ای اساسی از برنامه انقلاب سوسیالیستی

ترازنامه پنجاه سال قدرت بورکراتیک ، که با برخاست رژیم استالین در اتحاد شوروی آغاز می شود ، و ترازنامه بیست و پنج سال بحران استالینیزم جهانی را می توان چنین خلاصه کرد :

الف - با وجود همه تفاوت های مشخصی که ما بین دولتهای کارگری مختلف اروپائی و آسیائی وجود دارد و با وجود همه تغییراتی که در آنها رخ داده است ، فقدان قدرت مستقیم کارگری که سازمان یافته و از لحاظ قانون اساسی تضمین شده باشد (یعنی فقدان شورا های انتخابی و دمکراتیک کارگری ، یا شورا های کارگران و دهقانان زحمتکش که قدرت دولتی را مستقیماً اعمال می کنند) وجه مشخص همه این دولتهاست . در همه این کشورها وجود یک نظام عملاً تک حزبی بیانگر آنست که بورکراسی های صاحب امتیاز ، در همه زمینه های حیات اجتماعی انحصار کامل قدرت را در دست دارند . عدم وجود حق تشکیل گرایش در داخل حزب واحد و نفی سانترالیزم دمکراتیک واقعی بمفهوم لیننیستی کلمه ، انحصار اعمال قدرت دولتی را تقویت می کند . افزون براین ، ماهیت انگلی این بورکراسی ها که از نظر مادی صاحب امتیازند به موانع عظیم دیگری منجر میگردد که بد رجعات مختلف سد راه پیشرفت انقلاب جهانی سوسیالیستی و ساختن یک جامعه سوسیالیستی می شوند : انتقال از نظام سرمایه داری به نظام سوسیالیستی را که می ماند ، شکوفائی خلافت فردی فرو می نشیند و مقادیر عظیمی از ثروت اجتماعی مورد سوء استفاده قرار گرفته ، بر باد می رود .

ب - اگر چه گرایشهای ایدئولوژیک مختلفی که متعاقب بحران

آل احمد آزاد کنید



همزمان با چاپ این شماره کند و کاو از طرف "کمیته برای آزادی هنر و اندیشه در ایران" (کیفی) اطلاع رسید که شمس آل احمد روشنفکر مشهور مترقی توسط سازمان امنیت بازداشت شده است. بدون شک کلیه خوانندگان کند و کاو از نقش مهمی که شمس آل احمد در طی سال گذشته در مبارزات "کانون نویسندگان ایران" و شبهای شعر همراه ایفا کرده است گاهند. دستگیری اخیر شمس آل احمد حمله ایست نه فقط علیه شخص او بلکه علیه کل مبارزات اخیر نویسندگان و روشنفکران مترقی ایران. مبارزه برای آزادی او مبارزه ایست جهت دفاع از کل مبارزه روشنفکران ایران علیه اختناق. متن زیر بیانیه ایست که اخیراً توسط "کیفی" در مورد بازداشت آل احمد چاپ و توزیع شده است.

مطبوعات شدند. دولت در طول چند سال گذشته تعدادی از اعضای کانون را از میان برد، عده‌ای را زندانی کرد و شکنجه داد و سرانجام بکلی مانع از فعالیت‌های کانون گردید. ولی کانون در تابستان ۵۶، بهمت نویسندگان آزاد یخواه کشور بار دیگر احیاء شد و در مدتی کوتاه خود را چنان تجدید سازمان کرد که توانست جلسات شعرخوانی اوایل پاییز را در تهران برگزار کند و دهها هزار نفر را بسوی سالن و باغ انجمن ایران و آلمان، که محل برگزاری این شبهای شعرخوانی و سخنرانی بود، جلب کند. شمس آل احمد در احیای کانون نقشی اساسی بازی کرده، تعداد زیادی از نویسندگان کشور را بسوی دفاع از هدف‌های کانون جلب کرده است. دولت ایران که مدام در صد اشکال تراشی برای کانون است، می‌خواهد با زندانی کردن شمس آل احمد سایر اعضای کانون نویسندگان را نیز تهدید و ارباب کند.

شمس آل احمد، این چهره نجیب و درخشان و فرزانه، که بیش از سی سال از عمر خود را صرف دفاع از حقوق بشر در ایران کرده، و اخیراً با امضاء کلیه نامه‌های اعتراضی نویسندگان، وکلا، دانشجویان و استادان، و سایر آزاد یخواهان، بدفاع از حیثیت زندانیان و شکنجه شدگان و محرومان همت کرده است، در مبارزه خود تنها نیست. آن فشار داخلی و جهانی که تکاپی، ساعدی، سلطانیور، به آذین و دیگران را از زندان بیرون کشید، شمس فرزانه را هم از حبس نجات خواهد داد. افکار عمومی جهان هرگز در مقابل این تجاوز و توطئه چینی علیه یک نویسنده آزاد یخواه سکوت نخواهد کرد.

کمیته برای آزادی هنر و اندیشه در ایران، همصدای تمام آزاد یخواهان جهان، می‌گوید: شمس آل احمد و کلیه زندانیان سیاسی شاه را آزاد کنید!

لکن کوشش‌های شمس در امر نویسندگی تنها به چاپ این دو کتاب محدود نمی‌شود. مقالات متعدد او در باب وضع نابسامان کتاب در ایران، و دشواری‌هایی که سانسور در راه اشاعه فرهنگ کشور پدید آورده، سخنرانی‌های عمیق و بیشمار او در محافل روشنفکری و ادبی و فرهنگی ایران، و استواری و صلابت قلم او، که هم مکی بر سنت فرهنگی نشر کهن فارسی است و هم بهره گرفته از انعطاف‌های شیرین زبان عامیانه، معاصر، شمس آل احمد را در شمار یکی از جالب‌ترین چهره‌های ادب معاصر ایران در آورده است. علاوه بر این شمس آل احمد در تصحیح و تنقیح متون ادب سنتی فارسی بسیار چیره دست است. از اهم کتابهایی که از این مقوله تاکنون بچاپ سپرده باید از طوطی‌نامه جواهر الاسمار یاد کرد که مجموعه‌ای است مرکب از ۸۷ داستان کوتاه فارسی از قرن هشتم هجری.

علاوه بر این فعالیت‌ها شمس آل احمد بازها کوشیده است یک بنگاه انتشاراتی مستقل بپا کند تا بدین وسیله آثار سانسور شده نویسندگان معاصر ایران را بچاپ برساند. ولی دستگاه اختناق پیوسته عرصه را بر فعالیت این بنگاه و بنگاههای کوچک مشابه تنگ کرده، در مدتی بسیار کوتاه تمام کوشش‌های شمس آل احمد و ناشران کم سرمایه‌ای چون او را نقش بر آب کرده است. شمس در تابستان سال گذشته برای چندمین بار انتشارات رواق را بنیان گذاشت، سرمایه ناچیز خصوصی خود و دوستانش. لکن بسیاری از کتابهایی که رواق چاپ کرده، در بند توقیف و سانسور مانده است. شمس که بعلت داشتن بیماری معده و دیسک و قولنج از پیشه معلمی باز نشسته شده است، پیش از بازداشت تمام وقت خود را صرف فعالیت در انتشارات رواق می‌کرد.

شمس آل احمد از جمله روشنفکران و نویسندگانی است که در سال ۱۳۲۴ در کانون نویسندگان ایران گرد هم آمدند و خواستار لغو سانسور کتاب و

شمس آل احمد، یکی از روشنفکران برجسته ایران در یازدهم اسفند ۵۶ (دوم مارس ۱۹۷۸)، به اسارت سازمان امنیت و اطلاعات کشور، یعنی ساواک، درآمد. اتهام شمس آل احمد، از قرار معلوم، چاپ متن کامل غریزگی، اثر معروف جلال آل احمد، نویسنده شهیر ایران است که چند سال پیش، بصورتی رموز، در اسلام، یکی از قبرا ساحلی در بای خز کشته شد. سرنوشت شمس آل احمد از سرگذشت کتاب غریزگی جدا نبوده است. این کتاب که هجده سال پیش ازین بصورت جزوه‌ای صد صفحه‌ای نخست در کتاب ماه و بعد بشکل مستقل درآمد، بلافاصله در شمار کتب ممنوعه ساواک قرار گرفت. لکن برغم تمام این محرومیت‌ها و ممنوعیت‌ها کتاب اثری عمیق بر بسیاری از روشنفکران و نویسندگان جوان گذاشت. شمس آل احمد بارها کوشید این کتاب را، بصورت متنی منقح با تمام حواشی و تعلیقاتی که برادرش جلال پیش از مرگش بر آن افزوده بود، بچاپ بیاورد. ساواک پیوسته مانع تراشی کرده بود. اینک که متن بوسیله شمس انتشار یافته است، ساواک وی را بدلیل چاپ غریزگی بزندان افکنده، ولی به توطئه چینی خود در روزنامه‌های رسمی ادامه داده، چنین قلمداد کرده است که جرم شمس آل احمد "جعل اسناد دولتی" است.

شمس آل احمد که قریب پنجاه سال از عمرش می‌گذرد، خود نویسنده‌ای است سخت چیره دست و مجموعه از داستان‌های کوتاه او، که تحت عنوان گاهواره و عقیقه در طول چند سال گذشته منتشر شده، نمایانگر دقت و تیزهوشی او در مسائل اجتماعی معاصر ایران است. در این دو مجموعه، زنان و مردان ایران، که گرفتار چنبره مضحک فرهنگ تحمیلی دوران معاصر در ایران شده‌اند، گاهی بطنز و گاهی بجد، ولی پیوسته با واقع گرایی تمام ترسیم شده‌اند.

(متن بیانیه از رضا براهنی)



شوراها در روسیه

نوشته: آندره نین

اما چنین فهمی، که از غریزه طبقاتی ناشی میشود، ناکافی است. برای کارگران و دهقانان اسپانیایی ساله شوراها مساله ای کاملاً عملی است، زیرا که بدون ساختن يك چنین نهادی پیرویشان غیر ممکن خواهد بود. پس ضروریست که توده کارگر شناختی صحیح از منشاء، انکشاف و عملکرد این نهاد ها داشته باشد.

شوراها در سال ۱۹۰۵ در جریان انقلاب اول روسیه پدیدار شدند. آفرینش آنها نه بدلیل ابتکار يك حزب یا گروه سیاسی، بلکه نتیجه حرکت خودبخودی توده ها و انکشاف وقایع انقلابی بود. شوراها از همان اول، بصورت شکل گرفته و مشخص اکثراً، یعنی زمانی که جنبش باوج خود رسید، بناگهان از زمین سبز نشدند؛ آنها نتیجه دگرسانیهای نهاد های مشخصی بودند که در طول مبارزه بوجود آمدند. فراموش بسیار بدیعی بجزبان افتاد. بقول نویسنده روسی Nevski: "بنظر میرسد که تاریخ از طریق توده های کارگر، که سازنده آن بودند، از يك شکل سازماندهی بشکل دیگر گذرمیکنند و با حذف برخی از عناصر و بوجود آوردن برخی عناصر جدید، ساده تر کردن یا پیچیده تر کردن سازمان، بدون وقفه آنها را تغییر میدهند و تعدیل میکند." در برخی حالات شوراها بصورت امتداد طبیعی کمیته های اعتصاب، که کارگران راه آهن ایجاد کرده بودند ظاهر شدند. در حالت دیگر بصورت انکشاف یافتن این کمیته ها در کارخانه ها و کارگاهها. مثلاً شورا های اکاترینوسلاو Ekaterinoslav،

رستف Rostov، نوورسیسک Novorossisk، کراسنوگارسک Krasnogorsk، کیف، لیباو Libav، ریوال Reval و چند جای دیگر، از این نوع بودند. این کمیته ها، که ابتدائاً نقشى بجز رهبری جنبش اعتصابیون نداشتند، تحت تأثیر رویداد های انقلابی، کم کم به نهاد های نماینده کل طبقه کارگر تبدیل شدند و با همکاری با نمایندگان احزاب کارگری مختلف، يك ائتلاف رزمنده را پایه ریزی کردند. منشاء شورا های پتروگراد هم مشابه با همین بود. آنها در ابتدا صرفاً هیأت نمایندگانی بودند که رفقایشان برای مذاکره با کارفرما و جمع آوری پول برای اعتصابیون و غیره انتخابشان کرده بودند. ظهور این سازمانها نقش عظیمی در انکشاف انقلاب ۱۹۰۵ ایفا کرد. بدون آنها جنبش از کنترل پرولتاریا خارج میشد زیرا که قبل از ظهور آنها سازمانهای، با ماهیت آشکارا بورژوازی در رأس جنبش قرار داشتند، که آنها منحرف کرده و از زیر هژمونی پرولتاریا خارج میکردند و تابع رهبری بورژوازی لیبرال میشاختند. بدون این سازمانها، که پرولتاریا در زیر آتش نبرد بوجود آورد، جنبش قد رنمند ۱۹۰۵ نمى-توانست به قیام تبدیل شود.

آندره نین نمایندۀ CNT (کنفدراسیون آنارشیست ها) در کنگره بین الملل سندیکائی سرخ در سال ۱۹۲۱ بود، و سمت دبیر آن انتخاب شد. در سال ۱۹۳۰ استالین او را بعلت گرایشهایی که سمت تروتسکی داشت از اتحاد جماهیر شوروی اخراج کرد. پس از بازگشتش به اسپانیا رهبری اپوزیسیون کمونیست چپ را بعهده گرفت و تا پیوستن آن به بلوک کارگری دهقانی مورن (Maurin) و پایه گذاری پوم (POUM) (حزب کارگری وحدت مارکسیستی) این سمت را بعهده داشت. وی در پائیز سال ۱۹۳۶، در مقام وزیر دادگستری در تشکیل حکومت ژنرالیتۀ کاتالونی (حکومت محلی در کاتالونی) شرکت جست. این همکاری انشعاب او را با تروتسکیزم، که قبلاً با تشکیل پوم و شرکت در جبهه خلقی آغاز شده بود عمیق تر کرد. پس از قیام ماه مه ۱۹۳۷ در بارسلون توسط استالینیست ها دستگیر، مفقود الاثر و کشته شد.

مقاله زیر اقتباس مبسوطی است از جزوه ای که او در سال ۱۹۳۲، پس از بازگشتش از اتحاد شوروی نوشت و بمناسبت چهلمین سال کشته شدنش در مجله Cahiers de la Taupe ژوئن ۱۹۷۷، بچاپ رسید. مقاله زیر از این متن فرانسه ترجمه شده است.

واژه روسی "سویت" Soviet، صرفاً بمعنای شورا یا کمیته است. اگرچه انقلاب روسیه آنها را همیشه در فرهنگ تمام کشورها وارد کرده است، ولی اکثر مردم معنای این واژه را نمیدانند، بنابراین این واژه هیچ چیز مرموزی در خود نهفته ندارد، و برعکس ادعای کسانی که میخواهند انقلاب اکثراً را پدیده ای صرفاً روسی جلوه دهند، مخلوق ویژه "روح اسلاو" نیست. شوراها شکلی از سازماندهی و مبارزه اند که طبقه کارگر روسیه و پرولتاریای تمام کشورها آنها برگزیده است. ممکن است که بخش قابل ملاحظه ای از توده استثمار شده معنی واقعی این واژه را ندانند، اما همه آنها بخوبی، آگاهند که با شعار "تمام قدرت به شوراها" بود که پرولتاریای روسیه رژیم سرمایه داری را در سال ۱۹۱۷ سرنگون کرد و براساس شوراها ساختن جامعه ای نوین و عاری از استثمار را شروع کرد. آنچه در بالا گفته شد، اگر انزجار عمیقی را که بورژوازی نسبت به شوراها احساس میکند هم برآن بیفزائیم، کافیسست که به کارگران تمام جهان ثابت کند که آزادی آنها، به نحوی لا-ینفک، به پیروزی این مفهوم وابسته است.

در هر صورت واقعیت اینست که طبقه کارگر روسیه سازمان کاملاً بی سابقه‌ای بوجود آورد که چند دلیل از تمام سازمانهای دیگر متمایز بود؛ یکی به این دلیل که حاصل ابتکار منحصر بفرد خود طبقه کارگر بود، و دیگری بدلیل فرآیند ویژه تشکیل آن و اهدافی که بخاطرشان شوراهای بوجود آمدند. شوراهای توسط صرفاً طبقات انقلابی بوجود آمدند (کارگران، دهقانان، مزدبگیران). مبنای ایجاد آنها، نه بر اساس قانون، بلکه مبتنی بر راه انقلابی و مبارزه مستقیم توده‌های تحت استثمار است، و رفته رفته به ابزار قیام و نطفه دولت آینده پرتوری تبدیل میشوند. در حق واقع آنها بنقد (در مراحل اولیه تشکیل شان - مترجم) قدرتی هستند؛ یعنی نطفه دیکتاتورپرولتاریا. بقول لنین: "آنها طوری عمل میکردند که توگوئی بنقد قدرتی بودند؛ مثلاً چاپخانه‌ها را در دست میگرفتند (در پترگراد)، مأموران پلیس را که مانع مبارزه مردم انقلابی، برای احقاق حقوقشان، میشدند دستگیر میکردند، با برانگیختن مردم به خودداری از پرداخت پول به دولت، به مثابه یک قدرت عمل میکردند. آنها ذخایر پولی حکومت را غصب میکردند (کمیته کارگران راه آهن در جنوب) و آنها را به رفع احتیاجات حکومت جدید، حکومت انقلابی و متکی به توده‌ها، اختصاص میدادند". لنین همچنین میگوید: "این ارگانهای دولتی نطفه‌های دیکتاتور بودند، زیرا هیچ قدرت دیگری، هیچ قانون دیگری، و هیچ قاعده دیگری را، از هر منشائی که بوده باشد، برسمیت نمیشناختند. یک قدرت غیر محدود، مافوق قانون، که به معنای واقعی کلمه متکی بر زور است، چیزی جز دیکتاتور نیست. ولی زوری که این قدرت جدید بر آن متکی بود و میخواست باشد، نه زور سرنیزه بود، نه نیروی پول و نه نیروی هیچ نهاد موجود. نه هیچ چیز دیگر از این قبیل. این قدرت نه اسلحه در اختیار داشت، نه پول، و نه مؤسسات سابق را. این زور بر چه متکی بود؟ بر توده‌های خلقی. این وجه مشخصه اساسی این قدرت جدید، در مقایسه با قدرت سابق، بود. آنها نهاد‌های قدرت اقلیت بر مردم، بر توده‌های کارگر و دهقان بودند و اینها نهاد‌های قدرت مردم، کارگران و دهقانان، بر اقلیت، بر مشرقی مأموران پلیس، اشراف و کارمندان صاحب مزیای".

در آغاز، احزاب کارگری اهمیت عظیم شوراهای را درک نکردند. تا دسامبر، یعنی زمانیکه مبارزه شکل قیام مسلحانه بخود گرفت، اهمیت عمیق آنها را در تمامیتش نفهمیدند. حتی برخی از نمایندگان احزاب کارگری میخواستند از این نهادها، که بنظرشان نامشخص و بی سرانجام بودند، بیرون بیایند. خود لنین تا مارس ۱۹۰۶ از شوراهای بمشابه نهاد‌های قدرت جدید انقلابی حرفی نمیزند. ولی در هر صورت بلشویکها اولین کسانی بودند که اهمیت شوراهای بمشابه نهاد‌های قیام و بمشابه مناسبترین چارچوب برای تحقق بخشیدن جبهه واحد تمام عناصر انقلابی پرولتاریا را درک کردند و بدین ترتیب، همانطور که سیر وقایع به چرخشگاههای حساس خود نزدیک میشد، این بلشویکها بودند که نقش اصلی را در شوراهای ایفا کردند.

شک نیست که پرولتاریای روسیه، با ایجاد شوراهای شکستناپذیر جدیدی از سازمان کارگری را به پرولتاریای بین‌المللی عرضه داشت. شوراهای در واقع نهاد‌هایی سرپا انقلابی هستند که هدفشان درگون ساختن فوری و اساسی تمام روابط اجتماعی است و وجودشان در دوران انکشاف آرام غیرقابل تصورات است. اعتبار این شکل جدید سازماندهی در میان توده کارگران روسیه عظیم بود. کارگران میگفتند: "هر چه شوراهای بگویند انجام خواهیم داد". و در واقع هم آنها حکومت خودشان بحساب می‌آوردند و فرامین و مصوبات آنها بدون لحظه‌ای تردید اجرا میکردند. هرگز سازمانی که این چنین از اعتماد بی حد و حصر توده‌ها برخوردار باشد و این چنین از نزدیک با آنها پیوند داشته باشد بوجود نیامده است. کارگران نمایندگان خود را به شوراهای انتخاب میکردند. هر نماینده در مقابل کسانی که او را انتخاب کرده بودند جوابگوی عملکرد خود بود. و اغلب اتفاق می‌افتاد که

نماینده‌ای که وظیفه خود را بنحو رضایتبخش انجام نداده بود خلع و تعویض شود. همانطور که بعدها، هنگام مطالعه ساختار شوراهای، خواهیم دید تقریباً تمام آنها یک کمیته اجرائی برای امور جاری داشتند؛ ولی تمام مسائل مهم در پلنومها مورد بحث مفصل قرار میگرفتند. شوراهای سازمان‌هایی بودند متکی بر توده، با عملکردی وسیعاً دمکراتیک.

وظایف و نقش‌شوراهای، همراه با شرایط زمانی و مکانی تغییر میکند. دیدیم که آنها، در آغاز بوجود آمدنشان، چیزی بجز صرفاً کمیته‌های اعتصاب نیستند؛ سپس رفته رفته تبدیل به نهاد‌های نماینده کل طبقه میشوند؛ سپس به نهاد‌های قیام و نطفه قدرت؛ و بالاخره، همراه با پیروزی انقلاب پرتوری، شوراهای دقیقاً شکلی هستند که دیکتاتور پرولتاریا بخود میگیرد. بنابراین شکل شورائی دیکتاتور پرولتاریا، شکل سازمانیایی پرولتاریا بمشابه قدرت دولتی است؛ دولتی که امکان حاکمیت سیاسی کامل را فراهم میسازد و تبدیل به ابزار نیرومند دگرگونسازی اجتماعی و سیاسی میشود.

شوراهای در آستانه کسب قدرت

۱ - نخستین شوراهای

اولین شورا در ایوانوو-وسنسک Ivanovo-Vosnesensk، مهمترین مرکز صنعت پارچه بافی روسیه ظاهر شد. جنبش کارگری این شهر یکی از قدیمی‌ترین جنبش‌های کارگری کشور بود. نفوذ عقاید سوسیالیستی در آنجا بسیار عمیق بود ولی جنبش سوسیالیستی در آنجا یک ویژگی متمایز کننده داشت: برخلاف معمول نقش رهبری در آنجا در دست آغالشگران خارج از طبقه یا روشنفکران نبود. بلکه درد ست خود عناصر طبقه کارگر محلی بود. با این وصف توده کارگران در آنجا نیز، مانند سایر کارگران این شاخه صنعت که در تمام کشورها بدترین شرایط کار را داراست، بی فرهنگ بودند.

جنبش انقلابی ۱۹۰۵ تأثیر فوری بر روی این توده کارگران تحت استثمار داشت. این تأثیر بخصوص در حوالی مراکز کارگری مهمی چون مسکو و ارژوو زوگو Orejovo Zugevo، که غلبان انقلابی بحداکثر خود رسیده بود، چشمگیر بود.

دوازدهم ماه مه در ایوانوو-وسنسک اعتصاب کارگران پارچه بافی آغاز شد. این اعتصاب تبدیل به یک اعتصاب عمومی گشت و نقش مهمی در تاریخ جنبش کارگری روسیه ایفا کرد. روز سیزدهم مه در جلسه اعتصابگران، در کناره رودخانه تالکی (Talki)، که سی هزار کارگر در آن شرکت داشتند، یک هیأت شورائی، مرکب از ۱۱۰ نماینده انتخاب شد که مذاکرات با کارفرمایان و مقامات دولتی را از طرف همه کارگران انجام رسانند و رهبری اعتصاب را در دست بگیرند. این کمیته، چه از نظر شکل و چه از نظر ماهیت یک کمیته اعتصاب معمولی نبود. از همان لحظه اول رابطه نزدیکی ما بین شورا و حزب سوسیال دمکرات، که کمیته محلی اشلهم بخش تمام قطعنامه‌های این ارگان جدید بود، برقرار شد.

شورا بزودی تحت تأثیر وقایعی که در کشور انکشاف یافت، اهمیت فوق‌العاده و ماهیت انقلابی مشخصی کسب کرد. قدرت و اعتبار آن خارج از حد و اندازه بود. در واقع در این دوران قدرت دوگانه بنقد در ایوانوو-وسنسک وجود داشت. هیچ‌چنین را نمیشد بدون اجازه شورا در چاپخانه بچاپ رساند. مثلاً شورا از صدور اجازه چاپ سندی که در آن نمایندگان مقامات دولتی این نهاد جدید آفریده کارگران را مورد خطاب قرار داده بودند خودداری کرد. از طرف دیگر شورا، در حالیکه چاپ تمام مدارک طبقه متخاصم را تحت کنترل خود گرفته بود، خود آنچه را که میخواست آزادانه چاپ میکرد.



یکی از جلسات "سوویت" در سال ۱۹۶۰

مرکب از پنج نفر تشکیل گردید که بی شک ساختاری مشابه با کمیته-اجرائی شوراهائی بود که بعد ها در نقاط مختلف کشور تشکیل شدند. پلنوم های شورا هر روز صبح ساعت نه جلسه داشت. پس از پایان این جلسه، جلسات عمومی کارگران شروع میشد که کلیه مسائل مربوط به اعتصاب را بررسی میکرد. چگونگی ادامه اعتصاب، مذاکره با کارفرمایان و مقامات دولتی و غیره، همه اینها در نظر گرفته می-شد. پس از بحث پیشنهادات شورا به مجامع عمومی ارائه میشد. سپس مبارزین حزبی به آگاهشگری درباره اوضاع طبقه کارگر میپرداختند و جلسه تا خسته شدن حاضرین ادامه پیدا میکرد. سپس حاضرین به خواندن سرود های انقلابی پرداخته، مجمع پایان میرسید. این جریان هر روز تکرار میشد.

پس از گذشتار سوم ژوئیه تشکیل مجامع شورا برای دو هفته قطع گردید و وقتی دوباره کار خود را آغاز کرد، چهار هزار کارگر در اولین جلسه آن شرکت کردند. پس از جلسات مجمع تظاهرات آرام و میتینگها در مرکز شهر برگزار میگردد. روز ۲۰ ژوئیه، از آنجا که گرسنگی شروع به جنگ انداختن بر کارگران کرده بود و کارفرمایان نیز عقب نشینی های قابل توجهی کرده بودند، شورا تصمیم گرفت خاتمه اعتصاب را اعلام دارد.

روزی که پایان اعتصاب اعلام شد شورای وسنسنسک خود بخود منحل شد، ولی اعضای آن به ایفای نقش نمایندگی کارگران ادامه دادند. در تمام کارخانه ها کارگران آنان را "نماینده" خود می-

مثلاً تبلیغات سوسیال دمکراتها بدون هیچ کنترلی انجام میشد. شورا آزادانه از اماکن عمومی محلی استفاده میکرد، بدون اینکه برای برگزاری جلسات و میتینگ های خود از کسی اجازه بخواهد. این حق با توسل بزور بدست آمده بود و هیچ چیز و هیچکس نمیتوانست طبقه کارگر را از استفاده از آن باز دارد. حتی کشتاری که در سوم ژوئیه مقامات تزاری سازمان دادند نتوانست این کار را بکند. هیچ گونه مذاکرات جداگانه ای مجاز نبود. هیچکس نمیتوانست بدون موافقت شورا شروع بکار کند. شورا خدمات مربوط به محافظت کارخانه ها و اموال عمومی شهر را سازمان میداد و در تمام مدتی که حاکم جریان بود حتی یک عمل خرابکاری یا چپاول هم ثبت نشده است. دقیقاً در زمان انحلال شورا بود که حمله به دکانها و مغازه ها شروع شد.

شورا یک سلسله تصمیماتی، که ماهیتشان صرفاً سیاسی بود، اتخاذ کرد که از طریق پیغامی که علاوه بر تمام نمایندگان شورا هزاران اعتصابگر نیز آنها امضاء کرده بودند به وزیر داده شد. در این پیغام آزادی بیان، آزادی تجمعات و گرد هم آیی ها، و فراخواندن مجلس مؤسسان تقاضا شده بود. شورا همچنین تقاضای اکید تشکیل دادگاهی برای محاکمه مسئولین استفاده از قوای دولتی بر علیه اعتصابیون در سوم ژوئیه را مطرح کرد. کمیسیونهایی بمنظور جمع آوری پول برای بیکاران، و گردان هائی جهت محافظت کارخانه ها و غیره ترتیب داد. بلافاصله بعد از تأسیس شورا یک هیأت رهبری

شناختند • و در تمام برخوردهای کارگران با دستگاه اداری آنها بحثابه نمایندگان توده کارگران عمل میکردند و کارفرمایان نیز مجبور بودند این واقعیت را بپذیرند •

۲- شورای پترزبورگ

پترزبورگ صرفاً پایتخت رسمی کشور نبود، بلکه مرکز جنبش انقلابی نیز بشمار میرفت؛ در آنجا بود که کارگران از همه جا فعالتر، روحیه مبارزه جویشان از همه جا آتشین تر بود • آنجا سرمنشاء تمام ابتکارات و افکار انقلابی بود • و این امر حتی در روزهای دسامبر، که پایتخت در شرایطی که مبارزه خونینی در مسکو جریان داشت آرام و منفعل مانده بود، صحت داشت • پترزبورگ با هزاران حلقه به مابقی کشور متصل بود و این امر آنرا قادر میساخت که تجربه سایر مراکز کارگری و نتایج حاصل از آنها را جذب کرده، آنها را در آزمون پشگاه انقلابی پرداخته کند و بالاخره در اکتبر ۱۹۰۵ کامل ترین شکل سازماندهی را یعنی شورای نمایندگان کارگران را، که تأثیر عظیمی بر جنبش انقلابی در تمام کشور گذاشت، بوجود آورد •

این شورا در حادترین لحظه مبارزه انقلابی بوجود آمد • فکر ایجاد آن در دوازدهم اکتبر در یکی از مجامعی که در مؤسسه تنکو-لوتزی جریان داشت، مطرح شد • اما در واقع توده کارگران از همان آغاز انقلاب از طریق اشکال مختلف نمایندگی در کارخانه ها و کارگاهها شروع به ایجاد آن کرده بودند •

در سیزدهم اکتبر اولین پلنوم شورا تشکیل جلسه داد • یکی از تصمیمات اصلی که در این جلسه اتخاذ شد این بود که بیانیه ای خطاب به همه زنان و مردان کارگر منتشر سازد • در این بیانیه چنین آمده بود: " نباید گذاشت که اعتصابات بصورت پراکنده ظاهر شوند و خاموش گردند • بدین دلیل تصمیم گرفته ایم رهبری جنبش را در دست یک کمیته کارگری مشترک متمرکز کنیم • به هر کارخانه، هر کارگاه، و هر صنف پیشنهاد میکنیم که نمایندگان خود را، به میزان یک نماینده برای هر پانصد نفر انتخاب کنند • نمایندگان هر کارخانه یا کارگاه کمیته کارخانه یا کارگاه را تشکیل خواهند داد • مجمع نمایندگان تمام کارخانه ها و کارگاههای کمیته عمومی کارگران پترزبورگ را تشکیل خواهند داد • ابتدا کارگرانی که نمایندگان خود را انتخاب میکردند، آنان را نمایندگان خود در کمیته عمومی اعتصاب، که گاهی " شورای عمومی کارگران " و گاهی صرفاً " شورای کارگران " نامیده میشد، محسوب میکردند، ولی از همان لحظات اول عبارت " شورای نمایندگان کارگری " که امروزه همه آنها میدانند و بنقد در اولین شماره ایزوستیا ارگان رسمی شوراها، ظاهر شده بود، عمومیت یافت •

هیچیک از شرکت کنندگان در جنبش به اهمیت عظیم نقشی که این سازمان بخاطر انجامش بوجود آمد آگاهی نداشتند، ولی آگاهترین مبارزین بخوبی درک میکردند که این یک کمیته اعتصاب ساده نیست، و رسالت آن اعتصاب سیاسی است که نه صرفاً برای بدست آوردن ۸۰ ساعت در روز، بلکه برای فراخواندن مجلس ملی و بدست آوردن آزادیهای سیاسی میبایست سازمان داده شود •

در اواسط ماه نوامبر تعداد نمایندگان شورا ۵۲۶ نفر بود که از ۱۴۷ کارخانه، ۳۴ کارگاه و ۱۶ سندیکا انتخاب شده بودند • از این میان ۵۰۸ نفر نماینده حداقل ۲۵۰ هزار کارگر بودند، یعنی اکثریت عظیم کارگران پایتخت • در پیشاپیش آنها کارگران فلز کار که پیشگامان طبیعی جنبش انقلابی بودند، قرار داشتند • تعداد نمایندگان آنها به ۳۵۱ نفر میرسید؛ بعد از آنها کارگران نساجی، با ۵۷ نفر نماینده قرار داشتند؛ سپس کارگران چاپخانه با ۳۲ نماینده؛ کارگران صنایع چوب با ۲۳ نماینده و غیره و غیره • ولی در شوراها گذشته از اینکه عده ای از نمایندگان منتخب کارگران خود از اعضای حزب سوسیال دمکرات روسیه (بلشویکها و منشویکها) و حزب سوسیال رولو-سیونر بودند، احزاب انقلابی، و همچنین کارمندان، و کارکنان اداره

پست و تلگراف نیز نماینده داشتند • از ۵۰ عضو کمیته اجرایی ۲۸ نفر نماینده کارخانه ها و کارگاه ها، ۱۳ نفر نماینده سندیکاها و ۹ نفر نماینده احزاب سوسیالیست بودند • شورای پترزبورگ - بنا به تعریف لنین - وحدت مؤثر سوسیال دمکراسی انقلابی، کارگران انقلابی و مکراسی انقلابی را تحقق داد، و در این نکته در عین حال هم قدرت و هم ضعف آن نهفته بود: قدرت آن از آنجا که تمام پرولتاریا را سازمان میداد و ضعف آن از آنجا که ابتکار و انرژی این توده پرولتاریا تا حدی بخاطر تردید و تزلزل خرده بورژوازی رادیکال خنثی میشد •

پترزبورگ در سال ۱۹۰۵ مرکز تمام وقایع بود و در خود پایتخت شورا مرکز تمام جنبش؛ و دلیل آن قبل از هر چیز بقول تروتسکی این بود که " این سازمان پرولتری و فقط متشکل از طبقه کارگر، مشخصاً سازمان خود انقلاب بود " • بقول تروتسکی، که خود صدراعظم این شورا بود: " شورای نمایندگان کارگران بحثابه جوابی به یک نیاز عینی که جریان وقایع ایجاد

کرده بود بوجود آمد؛ نیاز عینی به سازمانی که قدرت و اعتبار داشته باشد، توده های پراکنده پایتخت را سازمان دهد، گرایشهای مختلف انقلابی در میان پرولتاریا را متحد کند، قادر به ابتکار عمل باشد، خود بخود به بازبینی و کنترل اعمال خود بپردازد و بالا برآید از همه بتواند بقدرت و سرعت ساخته شود • "

هیچیک از احزاب انقلابی موجود، هیچیک از سندیکاها، که تعدادشان هم بهر حال بسیار محدود بود، نمیتوانست این نقش را ایفا کند • بلشویکها و منشویکها، غیرمغفوف عظیمی که در میان توده کارگر داشتند، تا آخر تابستان بیش از ۲ تا ۳ هزار عضو و تا پایان سال ۱۹۰۵ بیش از ۵ الی ۶ هزار عضو نداشتند • به کمک شوراها سوسیال دمکراسی تمام توده ها را بحرکت درآورد • شوراها مراکزی بودند که به سازماندهی و مبارزه پرولتاریا و حتی اقلشاری از خرده بورژوازی، تحت رهبری سوسیال دمکراسی، نیرومی بخشیدند •

زمانیکه در پترزبورگ شورا بوجود آمد یک دوما (مجمع) شهر وجود داشت، که صرفاً مرجعی برای اداره امور شهری بود و قدرت آنها بطور شیوه دار از طرف حکومت تزاری محدود می شد • این مرجع تمام و کمال منتخب طبقه حاکمه بود • یکی از اولین اقدامات شورا ارائه یک سلسله از خواست ها به دوما ی اصلی بود • این خواست ها عبارت بودند از:

۱- اقدامات فوری جهت تدارک مایحتاج توده کارگران پایتخت بعمل آید •

۲- اماکن عمومی در اختیار مجامع کارگری گذاشته شوند •

۳- گذاشتن سالنها و عمارات در اختیار پلیس و ژاندارمری و پرداخت هزینه به آنها ممنوع شود •

۴- پولهای ذخیره خزانه انجمن شهردار اختیار شورا گذاشته شود تا بمصرف تسلیح پرولتاریای پترزبورگ در راه آزادی مردم برسد •

این خواست ها توسط یک هیأت نمایندگی از طرف شورا به دوما ارائه شد • بدیهی است که اعضای دوما هیچ گونه توجهی به خواسته های پرولتاریا نکردند، وعده دادند که سؤال را در یک جلسه فوق العاده ای بررسی کنند، ولی این وعده هرگز عملی نشد •

الهام بخش برنامه سیاسی شورا، سوسیال دمکراسی بود • شعارهای اصلی آن سرنگونی حکومت مطلقه، ایجاد مجلس مؤسسان، جمهوری دمکراتیک و هشت ساعت کار در روز بود •

شورا سه اعتصاب را رهبری کرد: اعتصابهای عمومی اکثریت و اکثریت عظیم کارگران پایتخت؛ قرار داشتند • تعداد نمایندگان آنها به ۳۵۱ نفر میرسید؛ بعد از آنها کارگران نساجی، با ۵۷ نفر نماینده قرار داشتند؛ سپس کارگران چاپخانه با ۳۲ نماینده؛ کارگران صنایع چوب با ۲۳ نماینده و غیره و غیره • ولی در شوراها گذشته از اینکه عده ای از نمایندگان منتخب کارگران خود از اعضای حزب سوسیال دمکرات روسیه (بلشویکها و منشویکها) و حزب سوسیال رولو-سیونر بودند، احزاب انقلابی، و همچنین کارمندان، و کارکنان اداره

بیکاران را سازمان داد؛ رهبری جنبشی را که بیانیه ۱۷ اکتبر را بر تزاریزم تحمیل کرد (بیانیه ای که فراخواندن دوما و یک سلسله آزادی های سیاسی دیگر را وعده می داد) در دست گرفت، و با اعتصاب عمومی نوامبر تزاریزم را وادار به قطع جنگ در لهستان کرد. در تمام طول برخاست انقلاب شورا واقعاً بمثابة یک قدرت عمل کرد و از یک پیروزی به پیروزی دیگر پیش رفت. شورا شعار "خود را مسلح کنید!" را صادر کرد، شعاری که انعکاسی آتشین در میان پرولتاریا یافت. در کارخانه ها گروه های مسلح سازمان داده شد. شوراها به حساب خود اسلحه خریداری کردند و میلیس های کارگری سازمان دادند. این میلیس ها در اطراف چاپخانه ای که ایزوستیا در آن بچاپ میرسید کشیک میدادند، بر علیه گروه های ارتجاعی مبارزه میکردند، از مجامع حفاظت میکردند، و غیره.

اعتبار و نفوذ شورا عظیم بود. همه مردم، همه توده های تحت استثمار، تمام قربانیان دستگاه سرکوب دولتی با اشتیاق به خواست کمک به شورا جواب مثبت میدادند. در آخرین دوران فعالیت شورا رفت و آمد نمایندگان دهقانان افزایش یافته بود و روابط با سربازان هم روبه تحکیم می رفت. دادگاه ها به شاهد هائی که نماینده شورا بودند اجازه خروج می دادند تا بتوانند وظایف خود را انجام دهند. اگر پلیسی از آنها را به بهانه نوعی اخلاص دستگیر می کرد، بمحض نشان دادن کارشان آنها را آزاد می کردند. مقامات نظامی که از مرکز برق حفاظت می کردند بنا به دستور شورا برق را برای چاپ ایزوستیا بجریان می انداختند. و رسماً به شورا گزارش می دادند که دستور انجام شده است. کارگران راه آهن و پست و تلگراف تمام و کمال در اختیار شورا بودند، در صورتیکه خود نخست وزیر نمی توانست هر وقت که می خواست از آنها استفاده کند. از جمله مشترکین ارگان شورا ویت Witte نخست وزیر و بی ریلوف Birilov وزیر نیروی دریائی بودند. زمانیکه قتل عام های سازمان داده شده توسط گروه های ملقب به "صد سیاه" (گروه های ارتجاعی ضد یهود - مترجم) در سراسر کشور شروع شد، شورا به کلیه کارگران دستور داد تا خود را مسلح کنند. ولی شورا امکانات بدست آوردن اسلحه را نداشت، و خود شروع به ساختن اسلحه های کمری در کارخانه ها و کارگاه ها کرد. شورا واقعاً تهدید بزمزه ای بینهایت متنوع شده بود. ولی بعد ها شورا دست به خرید اسلحه زد. میلیس کارگری مرکب از شش هزار کارگر بود و این نهاد معمولاً بطور علنی فعالیت میکرد، تا جائیکه شماره تلفن قرارگاه های میلیس در روزنامه ها بچاپ رسید، بطوریکه در حالات اضطراری مردم می توانستند با آن تماس بگیرند.

روز ۲۶ نوامبر کروشستالوف Krustalev، صدراول شورا دستگیر شد. پاسخ شورا به این عمل اعلامیه زیر بود: "صدرا شورای نمایندگان کارگران از طرف حکومت زندانی شده است. شورا رهبر دیگری انتخاب میکند و به تدارک قیام ادامه میدهد." تروتسکی انتخاب شد. ولی زندگانی شورا کوتاه بود.

روز دوم دسامبر شورا بیانیه ای خطاب به مردم صادر کرد. در این بیانیه از مردم دعوت شده بود پول خود را از حساب های پس انداز بانک دولتی بردارند، و تقاضا کنند پولشان بصورت طلا پرداخت شود. این فراخوان انعکاس زیادی در میان مردم پیدا کرد و بدین ترتیب ضربه مهلکی بحکومت وارد آورد.

شورا تهدید به نیروی عظیمی شده بود. تحت تأثیر آن نهاد های مشابهی در شهرهای دیگر بوجود آمد. لحظه ای که می باید در اتحاد با دهقانان دست به مبارزه قطعی زد نزدیک میشد. ولی دموکراسی انقلابی که شورا نماینده اش بود، و گروه های اپوزیسیون بورژوا - لیبرال به پیروزی اکثر قانع شدند و پشت سر مردم با تزار سازش کردند. این امر در حکومت مطلقه اعتماد بنفس و نیرو دید، تا بجائی که بالاخره شورا را منحل کرد. روز سوم دسامبر نیروهای دولتی محلی را که در آن کمیته اجرائی گرد آمده بود محاصره کردند و شروع به توقیف اعضای آن کردند. اعضای آن

محاکمه و محکوم به تبعید در سیبری شدند. بعد ها تلاشهای برای ایجاد شورا های مخفی انجام گرفت ولی این تلاشها موفقیت آمیز نبود درست است که کمیته اجرائی دیگری پس از این - بفعالیت ادامه داد ولی آن دیگر یک مرجع کاملاً اسمی بود که تمام قدرت و اعتبار خود را از دست داده بود. این کمیته اجرائی هم بنوبه خود در بهار سال ۱۹۰۶ دستگیر شد.

شورای پترزبورگ برعکس شورای مسکو، ابزار قیام مسلحانه نبود. دلیل آنهم، تا حد زیادی، نفوذ غالب منشویکها در آن بود.

۳- شورای مسکو

شورای مسکو، مانند برخی از شورا های ایالات دیگر دیرتر ایجاد شد. وجود آن بطور رسمی از ۲۲ نوامبر آغاز شد و رسپتامبر، زمانیکه اعتصاب کارگران چاپخانه پشتیبانی جنبش نیرومندی در میان کارگران مسکو را برانگیخت، و تظاهرات، میتینگ ها و حتی برخورد با ارتش و باریکاد ها در پشتیبانی از آن سازمان داده شد، فکر ایجاد آن بنقد تبلور یافته بود. کارگران چاپخانه کمیته ای ایجاد کردند که در واقع نطفه شورای آتی بود. در واقع این کمیته اعتصاب تبدیل به نهادی انقلابی شد که آزادی مجامع و صحبت را جامه عمل پوشاند، گردهم آئی هائی در اماکن عمومی ترتیب داد، سپس خود را قانونی کرد و یک سلسله خواست هائی ماهیتاً سیاسی نیز مطرح ساخت. ابتدا هر کارگاه یک نماینده، بازار هر بیست نفر کارگر انتخاب میکرد. کمیته کارگران چاپخانه در جریان وقایع، تبدیل به شورای مسکو شد. در آخرین روز های وجودش شورا بالغ بر ۲۰۰ نفر بود که صد هزار کارگر را نمایندگی میکرد، یعنی اکثریت عظیم کارگران مسکو را.

لزوم ایجاد شورا در احتیاجات یک کمیته اعتصاب نهفته بود که جنبش سیاسی بر علیه حکومت مطلقه را رهبری می کرد و از عناصر بورژوائی با درصد محدودی از نمایندگان کارگران مرکب بود. در مناطق دیگری مانند سمارا Samara و کیف Kiev نیز قضیه به همین منوال بود. چندین پیشنهاد وحدت به پیش کشیده شد و حتی بخشی از کارگران که همکاری تمام نیروها را برای مبارزه بر علیه دشمن مشترک اجتناب ناپذیری می دانستند در مطرح کردن این پیشنهاد ها سهیم بودند. ولیکن شورا، بدون اینکه از همکاری بر سر مسائل مشخص مبارزه بر علیه حکومت مطلقه امتناع کند، قاطعانه بر علیه هر نوع اغتشاش و مخدوش کردن مواضع سیاستها اعلام موضع کرد. شورای نمایندگان کارگران قدم بزرگی بجلو در انکشاف جنبش بود و تبدیل به ابزار قیام گردید. شورای مسکو در مورد تسلیح کارگران و تبلیغ و سازماندهی در میان سربازان خیلی قاطعانه تراز شورای پترزبورگ عمل کرد. حتی یک شورای سربازان نیز تشکیل شد؛ اگر چه عمر آن خیلی کوتاه بود و بیش از یک جلسه نداشت.

در داخل شورا سوسیال رولوسیونرها و منشویکها نقش فرعی داشتند. نقش اصلی را بلشویکها ایفا کردند و با وجود اینکه تعداد نمایندگان هر سه حزب در کمیته اجرائی رسماً مساوی بود (هر کدام دو نماینده)، نفوذ و تأثیر بلشویکها در همه جا غالب بود. افزون بر شورای مرکزی چندین شورای محلی هم وجود داشت که در تمام جنبش فعالانه شرکت کردند.

شورا در رأس قیام دسامبر قرار گرفت. تصمیم سازمان دادن - اعتصاب عمومی، که از طرف حزب سوسیال دمکرات پیشنهاد شد، توسط شورا و مجامع عمومی که در هر کارخانه تشکیل میشد، تصویب گردید.

مانند پترزبورگ شورا از اعتبار زیادی در میان توده زحمتکش برخوردار بود. تمام طبقه زحمتکش مسکو در انتخاب نمایندگان شرکت میکردند؛ سپس نمایندگان را، در میان شور و هلهله و صفناپذیریه اولین جلسه مشایعت میکردند. برای درک میزان شور و شوق کارگران و شرکت آنها در انتخابات کافیهست سخنان یکی از ربخته گران پییر

لوفورتوا (Lefortova) را که از طرف رفقایش انتخاب شده بود ، بخاطر بی‌اورییم : " من هم اکنون ، برای اولین بار ، قدرتی را که وحدت طبقه کارگر میتواند بنمایش بگذارد ، درک میکنم . من با چشمان خود دیدم که با عمل مشترک بر علیه دشمنان ، بورژوازی ما میتوانیم تمام حقوق و آزادیها را بدست آوریم . من دیگر پیوسته شده‌ام و حتی خواب این را هم نمی‌دیدم که برای دفاع از حقوق کارگرمایان انتخاب شوم و نشان شکوهمند نماینده شورای نمایندگان کارگران را با خود حمل کنم ؛ ولی من فکر میکنم که ما نمیتوانیم از یک مبارزه خونین بر علیه ستمگرانمان پرهیز کنیم ، و باین دلیل است که ما منتخبین شما از شما تقاضا میکنیم اسلحه بدست از شورای نمایندگان کارگری دفاع کنید . "

بدون شوراها سازمان حزب نه میتواندست مبارزه مسلحانه تو- ده ها را رهبری کند و نه میتواندست آن اتمسفر مبارزه ، یکپارچگی و همبستگی را که توده عظیم کارگران را به جوش و خروش آورد ، ایجاد کند .

۵ - ساختار شوراها

کارخانه دژ عمومی شوراها بود . معیارهای انتخابات، پنا به شهر و ناحیه تنوع قابل ملاحظه ای داشت ولی در همه جا مطلقاً تمام

کارگرانی که در کارخانه کار میکردند ، بدون محدودیت رتبه و سلسله مراتب در انتخاب نمایندگان شرکت میکردند . در پترزبورگ و مسکو برای هر ۵۰۰ نفر يك نماینده انتخاب میشد ؛ در ادسایر هر ۱۰۰ نفر ، در کستروما Kostroma ، برای هر ۲۵ نفر ، بعلاوه هیچ معیار مشخص و انعطاف ناپذیری هم وجود نداشت . بهرحال شوراها در همه جا اکثریت عظیم طبقه کارگر ، و در پترزبورگ ، مسکو ، و اکاترینبورگ تقریباً تمام طبقه کارگر را نمایندگی میکردند . اعتبار آنها در برخی نقاط یحدی بود که حتی برخی از خرده کاسب کاران نیز تظاهربه انتخاب شورا میکردند .

سازماندهی شوراها چگونه بود ؟ در پترزبورگ ، رستف Rostov ، نورسیسک Novorossisk ، و سایر نقاط کارگران مستقیماً دست به انتخاب شوراها ی عمومی زدند . در مسکو ، ادسا ، و برخی دیگر نقاط ، همراه با شوراها ی عمومی شوراها ی محلی هم انتخاب شدند . در مسکو شوراها ی محلی مستقیماً به شورای عمومی ، یا مرکزی ، نماینده میفرستادند . در برخی نقاط دیگر اول انتخاب شوراها ی محلی شروع میشد ، و مجموعه اینها شورای ناحیه را بوجود می آورد .

بطور کلی هر شورا برای خود يك کمیته یا کمیسیون اجرائی ، یا يك هیأت رهبری انتخاب میکرد . رئیس ، دبیر و دیگر مسئولین مهم شورا را مجمع عمومی انتخاب میکرد . هر شورائی دست به ایجاد مراجع وابسته مختلفی از قبیل کمیسیون کمک به بیکاران ، سازماندهی میتینگ ها ، بخش انتشارات و تبلیغات ، مسکن و غیره میزد . و هر



جوانان کارگر در تالار دانشگاه جدید روسیه

جا که شورا رهبری قیام را در دست میگرفت، یا تبدیل به ابزار قدرت میشد، گروههای مسلح و میلیس نیز تشکیل میشدند. بعلاوه شورا خود مسئولین مؤسساتی را که تحت کنترل شورا در می آمدند (پست و تلگراف، راه آهن) انتخاب میکرد. در بعضی نقاط که سربازانی که از جبهه بر میگشتند نقش مهمی ایفا می کردند، مثلاً کراسنویارسک و ریگا، شوراها از نیروی نظامی قابل ملاحظه ای برخوردار بودند.

همه شوراها چاپخانه و مطبوعات خورا نداشتند. بعضی از آنها از مطبوعات قانونی یا مطبوعات حزبی استفاده میکردند. چاپ ایزوستیا از طریق در اختیار گرفتن چاپخانه ها صورت میگرفت. همه شوراها دست به انتشار اعلامیه هایی میزدند که نفوذ خیلی زیادی در امر آگاهی رسانی داشت. بطور کلی هیچ قاعده خشک و انعطاف ناپذیر سازمانی وجود نداشت. این اشکال بنا بر ماهیت و وظایف شورا و شرایط، پیکر ملموس بخود میگرفتند.

۶ - شوراها و احزاب

در اولین شورائی که در روسیه بوجود آمد، یعنی شورائی ایوانووسنسک (Ivanovo-Vosnesensk)، از آنجا که رهبری شورا در واقع در دست سازمان سوسیال دمکرات محلی بود، مسأله رابطه بین حزب و شورا بصورت چگونگی این رهبری مطرح بود.

فقط در پترزبورگ بود که این مسأله بصورتی بسیار حاد مطرح شد. همانطور که میدانیم شورائی پایتخت در ابتدا کمیته کارگری بود که وظیفه اش هدایت اعتصاب بود. ولی رفته رفته، همراه با انکشاف وقایع انقلابی، شورا تبدیل به مرکز تمام مبارزات پرولتاریا گردید؛ بطوریکه هم رهنمودهای سیاسی صادر میکرد، هم خواست های اقتصادی را مطرح میکرد و هم نقش سندیکاها را، که در آن موقع وجود نداشتند، انجام میداد. به یک کلام شورا نیروی انقلابی جدیدی بود که مبارزه سیاسی فعالی را بر علیه حکومت - مطلقه هدایت میکرد. در چنین شرایطی شورا بالاخره کم و بیش جای احزاب کارگری را بخانه پیشگامان مبارزه طبقاتی میگرفت و به همین دلیل مسأله نقش شورا و روابطش با احزاب کارگری بناچار مطرح میشد.

حتی در روز ۱۹ اکتبر این سؤال بنقد بطور ملموس مطرح شده بود و در مورد پیشنهاد پایان دادن به اعتصاب نمایندگان بلشویک لزوم هماهنگ ساختن عملیات شورا با حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه را مطرح کردند. روز بیست و هفتم بخش ویبورگ Viborg، شورا مسأله را بررسی کرد و تصمیم گرفت پیشنهاد برگزیدن برنامه سوسیال دمکرات را مطرح کند، و نمایندگان بلشویک حتی این مسأله را مطرح کردند که اگر شورا برنامه مربوطه را قبول نکند از آن بیرون خواهند رفت.

این مسأله بکرات در محلات و کارخانه های مختلف مورد بحث قرار گرفت و مباحثات پرشور و حرارتی را برانگیخت. کمیته متحده حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه، که بر مبنای حق رای مساوی از بلشویکها و منشویکها تشکیل شده بود، تصمیم گرفت پیشنهاد کند که شورا مشخصاً در مورد این پلاتفرم سیاسی اعلام موضع کند. شورا در یک موقعیت بسیار بحرانی قرار گرفته بود. هیچ اشکالی برای اتخاذ قطعنامه ای در جهت همبستگی با برنامه سوسیال دمکرات وجود نداشت، زیرا اکثریت عظیم نمایندگان یا اعضاء حزب بودند یا طرفدار برنامه آن. ولی در شورا نمایندگان احزاب دیگر - مثلاً حزب سوسیال رولوسیونر - یا کارگرانی که به هیچ حزبی وابسته نبودند هم وجود داشت. ولی بالا تر از همه همبستگی با برنامه سوسیال دمکرات با اصلی که بر مبنای آن شورا بوجود آمده بود در تضاد بود: شورا مظهر تمام توده کارگران در یک سازمان پیکار بود.

با در نظر گرفتن این ملاحظات، شورا پس از بحث کوتاهی تصمیم گرفت مسأله را از دستور جلسه خارج کند. نمایندگان بلشویک علیرغم این تصمیم و علیرغم آنچه قبلاً تصمیم گرفته بودند، از شورا خارج نشدند.

در حقیقت آنچه انجام شد سرپوش گذاشتن بر روی مسأله ای بود که دائماً در جلسات عمومی و مطبوعات کارگری مورد مباحثات پر حرارتی قرار میگرفت. ولی مطرح کردن مسأله بطور قاطع در شورای نمایندگان کارگری در پترزبورگ میتوانست در آن حساس ترین لحظات، انشعاباتی بوجود آورد، یا در میان پرولتاریای پترزبورگ بی نظمی برانگیزد.

طرز برخورد کلی بلشویکها را در بالا ملاحظه کردیم. ولی با در نظر گرفتن اهمیت مسأله جا دارد قدری بیشتر روی آن تأمل کنیم. در این مورد باید یگر نشان داده شد که در غیبت لنین رهبران بلشویک مرتکب اشتباهات بزرگی شدند. در آغاز کار این رهبران برخوردی کاملاً منفی با شوراها داشتند. آنها میگفتند برای اعمال رهبری سیاسی می باید برنامه سیاسی کاملاً مشخص با اهداف سیاسی کاملاً ملموس داشت. بدین دلیل شوراها، بعلمت ساختار سیاسی-شان نمی توانند نقش رهبری را ایفا کنند، و در هر صورت جای حزب را نمیتوانند بگیرند. آنها افزون بر این به این مسأله اشاره می کردند که وابسته نبودن شورا به هیچ یک از احزاب نمیتواند آن را به راه فرصت طلبی بکشاند و تبدیل به ابزاری سازد که بورژوازی از آن برای به مجرای محدود انداختن مبارزات کارگران استفاده کند. استنتاج نتایج این استدلال ساده است: شوراها نه فقط برای پرولتاریا لازم نیستند بلکه خطرناک هم میباشند. رسیدن لنین به پترزبورگ به این برخورد بی معنی پایان داد. لنین فوراً اهمیت عظیم شوراها را فهمید و در مقاله ای که در نوایانین بچاپ رساند پیشنهاد کرد که باید برای افزایش نفوذ حزب در شوراها مبارزه شود. بدین ترتیب شکل رابطه مابین حزب و شورا تنظیم شد. و این شکل بعد از انقلاب اکتبر مبنای قطعنامه های کنگره های هفتم و هشتم حزب قرار گرفت. در این قطعنامه ها آمده است که شوراها سازمانهای مطلقاً لازمی هستند.

با آنکه بی شک اقدام ارزنده مطرح کردن رهنمود ایجاد کمیته کارگران متعلق به منشویکهاست، آنها خود پنداشت های بسیار مبهمی از اهداف این کمیته ها داشتند. بمحض آنکه شورا تأسیس شد و شروع به مداخله در زندگانی سیاسی کرد، منشویکها خود از نتایج غیر مترقبه ای که تبلیغاتشان ایجاد کرده بود جا خوردند، و مانند بلشویکها مصرا نه خواستار این بودند که این نهاد جدید برنامه سوسیال دمکرات را برگزیند. مارتینف، یکی از رهبران منشویک، در مقاله ای که در ناخالو (Nachalo) بچاپ رسیده بعد از اذعان اینکه شورائی نمایندگان کارگران اولین تجربه درخشان نمایندگی مستقل پرولتاریاست، چنین ادامه می دهد: "شورا و حزب دو سازمان پرولتری مستقل هستند که همزیستی شان نمیتواند زیاد بطول انجامد." منشویکها رسالت شوراها را نمی فهمیدند. شوراها برای قدرت مبارزه میکردند، زیرا که این مسأله ای بود که تاریخ در دستور روز قرار داده بود. بطور کلی آنها شوراها را همچون نوعی پارلمان کارگری، که نقش مشخص و ویژه ای در برد طبقات و پیکار توده ها ندارد، بحساب میاوردند.

و اما در باره سوسیالیست-رولوسیونرها باید گفت که این حزب خرده برهروا در این مورد هم، مانند تمام موارد مهم دیگر، نظر مشخص نداشت. از طرف دیگر نفوذ این حزب در شوراها خیلی کم بود. یکسال بعد، در پائیز ۱۹۰۶، سوسیالیست-رولوسیونرها تازه با نقطه نظر منشویکها اعلام همبستگی کردند.

به آثار شیشست ها علیرغم تقاضایشان، اجازه ورود به شوراداده نشد. لنین، در مقاله ای در مورد این مسأله، این قطعنامه را مورد



تأیید قرار داد • زیرا بنظر او شورا يك پارلمان كارگری نبود بلکه سازمانی بود برای پیکار جهت رسیدن به اهداف مشخصی و در این سازمان نمی شد نمایندگان گرایشی را پذیرفت که با اهداف اساسی انقلاب در تضادند • این نظر را ، که بنظر ما عمیقاً نادرست است ، خود بلشویکها بعد ها اصلاح کردند • در شورا های ۱۹۱۷ آنارشویستها با همان حقوق گرایشهای دیگر جنبش انقلابی کارگری نماینده داشتند • تازه بهنگام کنگره هلسینگفورس Helsingfors ، یعنی وقتی که دیگر شرایط زمانی اجازه قضاوت وقایع را میداد ، بود که سوسیال دمکراتها ، چه بلشویکها و چه منشویکها ، نظرات خود را در باره شوراها بطور ملموس و قطعی بیان کردند •

در طرح های اولیه قطعنامه ایکه به کنگره وحدت حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه ارائه شد (این طرح های اولیه بهر حال مورد بحث کنفرانس قرار نگرفت •) منشویکها شوراها را چنین تعریف کردند : ارگانهای که رسالتشان متحد کردن توده کارگران در مبارزات و فعالیتهای آنان ، و نمایندگی منافع این توده در پیش مابقی جمعیت میباشد •

بلشویکها ، بدون اینکه اهمیت شوراها را همچون سازمانهای توده ای انکار کنند ، نشان دادند که کمیته های اعتصاب ساده ، در طی مبارزه به " نهاد های همگانی مبارزه انقلابی " تبدیل شدند ، و این نهاد ها " نطفه های قدرت انقلابی " بودند •

۱۹۱۷ : ساختار جمهوری شوروی

پایه های رژیم جدید که زائیده انقلاب اکتبر است ، شوراهای شهری و روستائیند •

شوراهای روستائی بر اساس يك نماینده برای هر صد نفر از ساکنین يك نماینده برای هر بیست نفر کارگر کارخانه ، یا معدن یا مزارع دولتی ، یا واحد های نظامی مستقر در محل انتخاب میشوند •

نمایندگان در مجامع عمومی تمام ساکنین منطقه ، که دارای حق رأی هستند ، انتخاب میشوند • محلات مهم روستا میتوانند در مجامع جداگانه انتخابات خود را برگزار کنند • کارگران کارخانه ، مستخدمین مؤسسات و واحد های نظامی مختلف انتخابات خود را در محل کارخانه ، موسسه یا قرارگاه خود برگزار میکنند • قوانین جمهوری شوروی اوکراین و جمهوری شوروی روسیه ، لزوم سازمان دادن شوراهای ملی را در تمام مناطقی که اقلیت های ملی حائز اهمیتند در نظر میگیرد •

وظایف اصلی شوراهای روستائی از این قرارند :

الف) اجراء کنترل اجرای تمام قطعنامه های مراجع قدرت مافوق خود •

ب) کمک به نمایندگان این مراجع در انجام وظایفشان در بخش •

ج) اقدام در جهت بالا بردن سطح زندگی اقتصادی و فرهنگی مردم •

د) تضمین و حفظ نظام انقلابی و مبارزه بر علیه ضد انقلاب و دزدی و راهزنی •

ه) استفاده از توده زحمتکش برای حفظ چاه ها ، پل ها و غیره و برای مبارزه بر علیه فاجعه های طبیعی •

و) کمک به حفظ جنگلها ، خطوط راه آهن ، تلفن و تلگراف در منطقه شورا •

ز) تضمین بهره برداری کامل و صحیح از زمین ها •

ح) به انجام رساندن تقسیم اراضی سازمان دادن ذخیره غلات •

ط) پشتیبانی از همکاری کشاورزان مزارع دولتی ، تشکیل کتابخانه و غیره •

ی) کمک به ریشه کن شدن بیسوادی و کار فرهنگی در میان اقلیت های ملی •

همه شوراهای محلی بودجه مستقل برای خود ندارند ؛ ولی با وجود این همه از حقوق قضائی برخوردار هستند ، و حق امضای

قرار داد دارند •

شوراها عموماً بمنظور درگیری تمام اعضای خود در فعالیت های مداوم اقدام به تشکیل کمیسیونهای مخصوصی در اطراف خود میکنند • این کمیسیونها ، با اجازه شوراها حق دارند همکاری ساکنینی را که عضو شورا نیستند ولی از حق رای برخوردارند جلب کنند • هر شورا يك کمیسیون کنترل دارد ، که بهمان طریق خود شورا انتخاب میشود • و فعالیتهای مالی آنرا کنترل میکند و حساب آنرا در مقابل مجامع عمومی ساکنین پس میدهد •

شوراهای شهری توسط تمام ساکنین حاضر در محل و دارای حق

رای ، بر اساس يك نماینده برای هر صد نفر کارگر ، سرباز ارتش سرخ یا عضو میلیس ، و يك نماینده برای هر سیصد نفر کارکنان مؤسسات دولتی و خصوصی ، یا سایر رده های انتخاباتی ، انتخاب میشوند • وظیفه شوراهای شهر حل تمام مسائل محلی و بحث در باره تمام مسائل مورد علاقه عموم است •

این مراجع بودجه مستقل خود را دارند و يكم آن نقش فعالی در نوسازی و تحول اقتصاد توده ها و زندگی اجتماعی و فرهنگی ایفا میکنند • این بودجه بمصرف تمام امور محلی میرسد (.....)

ارگان رهبری شورا و پلنوم های آن اقلماً ماهی یکبار فراخوانده میشود • وظیفه پلنوم بررسی و حل تمام مسائل اساسی مربوط بشورا و تصویب بودجه است •

جلسات شورا علنی هستند • در تمام جلسات ، بجز آنها که بطور مخفی فراخوانده میشوند ، نمایندگان کمیته کارخانه ها ، سندیکاها ، و واحد های ارتش و سایر سازمانها با حق صحبت ولی بدون حق رای حق شرکت دارند • بمنظور برقرار کردن پیوند نزدیکتر با کارگران ، شورا تا سرحد امکان جلسات خود را در محل کارخانه ها و انجمن ها و غیره برگزار میکند • شرط تشکیل پلنومها حضور حداقل نیمی از اعضا است •

نمایندگان شوراهای شهری بمدت یکسال انتخاب میشوند ؛ یعنی تا انتخابات بعدی • اعضای شورا را ، بدون اطلاع قبلی به رهبری شورا ، نمیشود دستگیر کرد • در شرایط استثنائی میتوان اقدام به دستگیری کرد ، در صورتیکه رهبری در عرض ۲۴ ساعت از آن مطلع گردد •

بخش هایی که وظیفه بهم پیوند دادن توده های زحمتکش را بر عهده دارند در فعالیتهای شورا از اهمیت عظیمی برخوردارند • این بخش ها عبارتند از :

الف) بخش اداری ؛

ب) بخش مالی ؛

ج) بخش آموزش همگانی ؛

د) بخش بهداشت ؛

ه) بخش تجارت و شرکتهای تعاونی ؛

و) بخش بازرسی کارگری و دهقانی •

با موافقت شورا بخش های بالایی توانند فعالیتهای خود را بچند شعبه مستقل تقسیم کنند و یا بخش های جدیدی بوجود آورند (بخش اداری ، قضائی ، مسکن ، بیمه های اجتماعی ، کشاورزی) • این بخش ها مسائل اساسی را که مراجع اجرائی به آنها محول کرده اند بررسی میکنند و در صورت لزوم بمنظور برقرار کردن نزدیکترین پیوند با مراجع مختلف دستگاه اجرائی و شرکت در جلسات و کمیسیونها و کنفرانسهای شورا و مطالعه مؤسسات مختلف و نظردهی در مورد مسائلی

که پلنوم های شورا یا رهبری شورا به بخش محول کرده کمیسیونهای دائمی از میان خود برمیگزینند •

برای کارآتر کردن فعالیت هائی که در زمینه فرهنگی و اداری ، در خدمت توده های زحمتکش انجام میگیرد ، و برای کمک به شوراهای شهری در حل مسائل اساسی تحول سوسیالیستی کشور ، شوراهای محلی ، بموازات شورای مرکزی ، انتخاب میشوند ، تحت رهبری

آن عمل میکنند و در مقابل آن مسئولند *

مراجع عالی رژیم شوروی کنگره ها و کمیته های اجرایی هستند *
شوراهای روستائی هر محل ، کنگره محل را به نسبت یک
نماینده برای هر ده عضو شورا انتخاب میکنند * برای کنگره بخش تمام
شوراهای روستائی ، به نسبت یک نماینده برای هر هزار ساکن ، و
شوراهای شهری ، به نسبت یک نماینده برای هر دویست ساکن ، و
نماینده انتخاب میکنند کنگره های ایالتی بر اساس قواعد نمایندگی
زیر انتخاب میشوند : یک نماینده برای هر ده هزار نفر از ساکنین
(این نمایندگان در کنگره های محلی و استانها انتخاب میشوند) ،
یک نماینده برای هر ۲۰۰۰ نفر از شوراهای شهری و کارخانه ها *
شوراهای ناحیه ای ، هر جا که وجود داشته باشند ، توسط نمایندگان
شوراهای شهری و کنگره بخش ، به نسبت یک نماینده برای هر
۲۵ هزار نفر و یک نماینده برای هر ۵ هزار نفر از انتخاب کنندگان
شهرنشین انتخاب میشوند * کنگره های شوراهای جمهوری فدرال بر
اساس قواعد کنگره های ناحیه ای و یا ایالتی انتخاب میشوند *
کنگروه سرتاسری روسیه کارگران ، دهقانان ، سربازان سرخ و قزاقها
بر اساس زیرین انتخاب میشوند :

الف) از شوراهای شهری بر اساس یک نماینده از هر ۲۵ هزار نفر
انتخاب کننده *
ب) از کنگره های ایالتی به نسبت یک نماینده برای ۱۲۵ هزار
نفر از ساکنین *



اختلاف مابین شوراهای و کنگره در اینست که نمایندگان شوراهای
برای مدت معینی (مثلاً برای یکسال) انتخاب میشوند ، در صورتیکه
نمایندگان کنگره ها برای هر کنگره انتخاب میشوند و در پایان کنگره مقام
خود را از دست میدهند و از آنها صرفاً کمیته اجرایی منتخب کنگره
بجا میماند *

(...) و بالاخره مرجع عالی رژیم شوروی کنگره شوراهای اتحاد
جماهیر شوروی سوسیالیستی است که در روز ۳۰ دسامبر ۱۹۲۲
تاسیس شد * وظایف اصلی آن بقرار زیرین است :
الف) انتخاب کمیته اجرایی مرکزی و تصویب اعضای شورای ملیت-
ها ، منتخب جمهوریهها و نواحی خود مختار شوروی *
ب) تأیید و تعدیل بنای اصلی قانون اساسی اتحاد جماهیر
شوروی سوسیالیستی *

ج) حل اختلافاتی که توسط مراجع رهبری و کمیسیونهای رسیدگی
به اختلافات حل نشده اند *
د) تعدیل مصوبات کمیته اجرایی مرکزی اتحاد جماهیر شوروی
سوسیالیستی بر اساس پیشنهادات نمایندگان شوراهای یا کمیته های
اجرایی جمهوری های فدراتیف *
کمیته اجرایی مرکزی تشکیل شده است از شورای اتحاد شوروی
و شورای ملیت ها * این مراجع از حقوق کاملاً مساوی برخوردارند *
شورای کمیسارهای خلق مرجع اجرایی کمیته مرکزی است * مصوبات
و قطعنامه های این شورا در سراسر اتحاد شوروی لازم الاجرا
هستند *

د ر اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی حق رای همگانی وجود
ندارد * پرولتاریا بهنگام در دست گرفتن قدرت ، در اکتبر ۱۹۱۷ ،
فریب احترام به دمکراسی صوری را نخورد و دیکتاتوری خود را برنشانده
در نتیجه پیدا شدن محدودیت های چندی در حقوق انتخاباتی
امری منطقی است * بنا بر قانون اساسی شوروی تمام افراد بالغ بیشتر
از هیجده سال ، چه مذکر چه مونث ، که شرایط زیر را دارا باشند
می توانند در انتخابات شرکت کنند یا انتخاب شوند :
الف) کلیه کسانی که معاش خود را از طریق کار مفید ، یا انجام
کار خانگی و فراهم آوردن امکان کار دیگران در خارج از خانه (مثلاً
زنان خانه دار و یا تمام افرادی که به نگهداری اطفال کارگران
اشتغال دارند و غیره) بدست می آورند *
ب) سربازان ارتش سرخ *

ج) کلیه افرادی که شرایط الف و ب را دارا بوده اند ولی
قدرت کارشان را از دست داده اند *
د) خارجی هایی که در سرزمین اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی
زندگی و کار می کنند *
کسانی که حق انتخاب کردن دارند و نه حق انتخاب شدن ،
حتی اگر در شمار رده بندی های بالا هم باشند ، عبارتند از :
الف) کسانی که در پی سود از کار مزدوری استفاده می کنند *
ب) کسانی که منبع زندگانی شان درآمدی است که از کارشان
سرچشمه نمی گیرد *
ج) تجار و واسطه های تجاری *
د) راهبین و عمال سالک و مذاهب *
ه) کارکنان و مامورین پلیس سابق ، و همچنین اعضای خاندان
سلطنتی *
و) افرادی که به اختلال حواس دچارند یا تحت قیومیت
هستند *
ز) کسانی که توسط دادگاهها محکوم شده اند *



جنبش نوین پرولتری

و کمیسیون های کارگری در اسپانیا

مقدمه

آنهادست به اصلاحات جسورانه اقتصادی و سیاسی (و حتی انقلابیهای متعدد) بزند، رشد اینگونه سرمایه داری چنین طبقه ای را ایجاد نمی کند. علت این مساله صرفاً ضعف کمی و اقتصادی بورژوازی نیست، بلکه شرایط انفجاری و قدرت نسبی طبقه کارگر در این کشورها باعث میشود که هر حرکت دمکراتیکی مجرائی برای باز شدن مبارزات رادیکال توده های عظیم باشد. بدین ترتیب در این کشورها برخلاف کشورهای سرمایه داری پیشرفته بورژوازی و پرولتاریا از همان اول درد و سوی سنگر قرار دارند و بورژوازی خصلتی سراپا ارتجاعی دارد. پس ناهنجاریهای حاصل از رشد سرمایه داری، در این کشورها، حل نشده باقی مانده بر روی هم انبار می شوند. تجمع آنها نه تنها باعث بحرانهای اجتماعی غیر قابل تحملی میشود، بلکه خود رشد آتی سرمایه داری را دچار ناهنجاریهای بیشتر و تحمل ناپذیرتری می سازد.

در چنین شرایطی تنها طبقه ای که رسالت رهبری جنبش اجتماعی برای از میان برداشتن ناهنجاریها و باز کردن راه برای رشد نیروهای مولده را دارد طبقه کارگر است. ولی واضح است اگر طبقه کارگر بتواند آنچنان قدرت سیاسی پیدا کند که دست به اصلاحات

یکی از ضعیف ترین حلقه های زنجیر امپریالیزم در دوران کنونی کشورهای هستند که سرمایه داری در آنها نه بر اساس رشد ارگانیک تولید کالائی (و نیازهای عینی طبقه نو ظهور بورژوازی) بلکه بر اساس واردات صنایع و ماشین آلات از کشورهای امپریالیستی (مطابق با نیازهای مبرم مرحله فعلی امپریالیزم)* و زیر نفوذ و حمایت مستقیم دیکتاتوری های پلیسی کم و بیش متکی بر امپریالیزم در حال رشد است. از قبیل کشورهای آمریکای لاتین. و از جمله ایران. تنش های شدید و مداوم اقتصادی و اجتماعی که در طی همین دهه اخیر در تمام این کشورها مشاهده شده است حاکی از بحرانهای شدید درونی آنهاست. ویژگی این بحرانها از ویژگی رشد سرمایه داری در این کشورها ناشی میشود. اگر انکشاف ارگانیک سرمایه داری (که در غرب صورت گرفت) همراه با رشد خود طبقه بورژوازی را نیز بوجود آورده حاضر بود جسورانه با ناهنجاریهای حاصل از رشد سرمایه داری و محدودیتهای روبنایی بر آن مبارزه کند و برای از میان برداشتن

* برای مطالعه مفصلتر این مساله رجوع کنید به مقاله "یادداشتها درباره صنعتی شدن ایران" کدوگا، شماره ۴

انقلابی برای حل تضاد های حاصل از رشد سرمایه داری بزند ، این اصلاحات را در چارچوب سرمایه داری متوقف نخواهد کرد . پس در مقابل چنین جوامعی دوره وجود دارد : یا انقلاب آشکارا ضد سرمایه داری ، تحت رهبری طبقه کارگر ، یا نوعی مابور ، دگر آتیزه شدن و لیبرالیزه شدن رژیم ، بمثابة عقب نشینی در مقابل مبارزه طبقه کارگر و توده های زحمتکش . اینکه کدامیک از این دوره در پیش گرفته شود و تا کجا به پیش برود ، در تحلیل نهائی بستگی به آگاهی ، سازماندهی و مبارزه طبقه کارگر دارد . ولی اشکال کار دقیقاً همینجاست .

همان شرایطی که این کشورها را ، از لحاظ عینی ، حلقه های ضعیف امپریالیزم در دوران کنونی میسازد ، وحدت ، بسیج ، و سازمانهایی طبقه کارگر در بطن جامعه را ، درون سازمانهای سندیکائی عینی کم و بیش دگرگون میکند ، غیر ممکن میسازد . فقدان سندیکا های آزاد طبقه کارگر را برای مدت زیادی در حالت اتمیزه و غیر متشکل نگاه میدارد (امری که از کارائی مبارزه طبقاتی آن شدیدا می کاهد) ، و به سازماندهی جنبش کارگری خصوصیاتی می دهد که با معیارهای سازماندهی سنتی طبقه کارگر آنطور که در کشورهای پیشرفته غربی می شناسیم کاملاً آرز یافتنی نیست .

در واقع تکوین جنبش کارگری در کشورهای سرمایه داری پیشرفته در محیط جنبش ها و انقلابهای بورژوا - دموکراتیک صورت گرفت . طبقه کارگر ، که همراه با بورژوازی وارد مبارزه سیاسی شده ، و سازمان یافته بود ، بلافاصله از این سازمانهایی برای احقاق حقوق صنفی خود در مقابل بورژوازی استفاده کرد و با استفاده از شرایط انقلابی و شرایط دموکراتیک حاصل از انقلاب توانست در بطن جامعه بورژوازی تشکیلات با ثبات و وسیعی ، یعنی سندیکا های کارگری را ، ایجاد کند ، که بخش عظیم طبقه کارگر را در بر گرفته و سازمان میدهد .

واضح است که آن شرایط عینی که در بالا آوردیم تحت دیکتاتور پلیسی رژیم های مورد بحث ما موجود نیست ، و در چنین شرایطی نمیتوان انتظار بوجود آمدن جنبش وسیع و مداوم طبقه کارگر و سندیکا های کارگری از نوع بالا را داشت . در این زمینه آنچه وجود دارد از یکطرف سندیکا های عمودی (سندیکا های زرد یا سندیکا های پلیسی) هستند که خود این رژیم ها ، تحت کنترل مستقیم پلیس سیاسی ایجاد می کنند ، تا بتوانند بمنظور کنترل و بسیج طبقه کارگر در چارچوب چنین رژیم هایی از آن استفاده کنند . و از طرف دیگر بجای جنبش وسیع و متشکل طبقه کارگر نیز بطور کلی میتوان گفت اعضا ی کم و بیش پراکنده ای وجود دارند که بطور مخفی سازمان داده میشوند . درست است که این اعضا بها گهگاه ، و در تحت شرایط پیشامدی ویژه ای وسعت میگیرند و تبدیل به جنبش وسیع ، رادیکال و نیرومندی میشوند ، ولی از آنجا که این مبارزات عموماً ، توسط سازمانهای خود طبقه کارگر ، در برنامه یک روند دراز مدت قرار ندارند ، و بدین دلیل بهم مربوط نیستند نمیتوان نام جنبش کارگری بمعنای واقعی کلمه بر آنها نهاد .

آنچه در بالا در مورد جنبش کارگری تحت چنین رژیم هائی گفته شد عموماً صحیح است . یعنی تا زمانیکه طبقه کارگر شکل مناسب تشکیلاتی برای سازمان دادن و بهم پیوند دادن مبارزات خود و هدایت و رهبری صحیح مبارزه در شرایط ویژه ملی و محلی را پیدا نکرده است ، تشکیلات مخفی قادر بانجام این وظیفه نیستند . چون جنبش کارگری اساساً جنبشی توده ایست و احتیاج به وسعت عمل دارد . شرایط مخفی اجازه تحقق چنین وسعت عملی را نمیدهد . قواعد و دیسپلین مخفی کاری هیچ وجه مشترکی با قواعد جنبش ها و سازمانهای توده ای ندارد . و بناچار محدود به دسته ها و شاخه های محدودی ، بدون رابطه مستقیم با یکدیگر میشود .

* البته اینجا مقصود سازماندهی حزبی نیست ، که تحت چنین شرایطی باید شدیداً مخفی باشد .

تشکیلات لازم برای هدایت مبارزه در شرایط دیکتاتور فاشیستی یا پلیسی - که باید مانند همه سازمانهای کارگری نماینده تمامیت یا بخش عظیمی از طبقه کارگر باشند - اولاً فقط در دوران برخاست جنبش کارگری است که میتواند بطور عینی ظاهر شوند ، چگونگی در دوران رکود جنبش شرایط خفقان پلیسی هر سازمان عینی یا حتی نیمه عینی را از بین می برد . ثانیاً باید چنان انعطاف پذیر باشند که هم بتوانند کار مخفی را با کار عینی با استفاده از امکانات محدود کار عینی - که برخی وجود دارند و برخی حاصل برخاست جنبش کارگری هستند - توأم کنند و هم بتوانند در مدت کوتاهی ظاهر شوند ، عمل کنند ، و سرعاً بسط یابند ، و در شرایط عقب نشینی فوراً منقبض و مخفی شوند . واضح است تشکیلات سندیکائی ، با برنامه و اساسنامه و شرایط عضو گیری و بورکراسی عریض و طولیشا کمتر از هر شکل سازماندهی دیگری شرایط بالا را داراست .

تاریخ جنبش کارگری تا کنون نشان داده که در شرایط دیکتاتور کیمته های کارخانه و کمیسیونهای کارگری اشکالی هستند که از بسیاری جهات مناسب برای این شرایط می باشند . لازم به تذکر است که بررسی تکوین و عملکرد این سازمانها بهیچوجه بمنظور الگو برداری نمونه دهی ، و تعمیم آنها به هر شرایطی نیست . شکل سازماندهی هر مبارزه مشخص را خود مبارزه است که تعیین می کند نه الگوهای از پیش ساخته شده ، یا نمونه های برداشته شده . توجه به تجربیات تاریخ جنبش کارگری بمنظور بسط بینش برای درک بهتر و سریع تر انکشاف مبارزات آتی صورت می گیرد . همین ویس .

پس کمیسیونهای کارگری چه هستند ؟ بسیار ساده است . هنگام برخاست هر مبارزه مشخص ، مثلاً یک اعتصاب مشخص ، کارگران درگیر در مبارزه کمیسیون یا کیمته ای انتخاب می کنند (شرط عضویت در کیمته تعلق به کارخانه یا سازمان خاصی نیست بلکه بر اساس شرکت فعال در پیشبرد مبارزه مورد نظر است) تا مبارزه را سازمان دهد . بدین معنی که مذاکره با کارفرمایان و مطرح کردن تقاضا - های مبارزه را بعهده بگیرد . پیشبرد مبارزه را تدارک ببیند (تدارک مالی و غیره) . با نمایندگان سایر کارگران وارد مذاکره شود تا در صورت لزوم همکاری و پشتیبانی فعال آنها را جلب کند . اگر مبارزه مورد نظریک مبارزه منفرد و زود گذر باشد ، طبیعی است که کیمته مزبور هم بهمان نسبت زود گذر خواهد بود . ولی در شرایط برخاست عمومی جنبش هریک از این کیمته ها میتواند بزودی نمایندگان کارخانه ها ، اصناف و سازمانهای سیاسی متفرق را (تمام سازمانهایی که حاضرند در پیشبرد مبارزه مورد نظر فعالانه کمک کنند) بخود جلب کند و تبدیل به تشکیلات نیرومندی گردد که نماینده اکثریت عظیمی از کارگران و مبارزین و سازمانهای متفرق است . یا اینکه کلیه کیمته ها و کمیسیون های تشکیل شده در یک منطقه میتوانند متحد شده و فدراسیونی درست کنند که تشکیلاتی بهمان نیرومندی است .

پس واضح است که کمیسیونها یا کیمته های کارگری را جدا از پایه توده ای شان - آنها فقط در دوران برخاست مبارزه - نمیتوان بررسی کرد . کمیسیونهای کارگری برخلاف سندیکا ها بمعنای سنتی کلمه سازمان نیستند (با اساسنامه ، لیست اعضا ، حق عضویت ، شرایط عضویت و غیره) . بلکه بخش متشکل جنبشی هستند که تمام کارگران بدون هیچ قید و شرطی (تنها شرط شرکت فعال در مبارزه است) میتوانند در انتخاب آن شرکت کنند و با ابتکار عضو آن محسوب می شوند . بدین ترتیب کمیسیونها سدهائی را که سندیکا های کارگری ما بین کارگران متشکل و غیر متشکل بر پا می کنند فرو می ریزند . این کیمته ها و کمیسیونها تا کنون به اشکال مختلف در هرجا که جنبش کارگری وجود داشته پیدا شده اند . ظهور آنها در روسیه شیلی ، اسپانیا و پرتغال ، بویژه برجسته بوده است . در این میان کمیسیونهای کارگری در اسپانیا از نظر وسعت و مخصوصاً حفظ تداوم مبارزه تحت رژیم فاشیستی ، از همه برجسته ترند و مظهر جنبش نوین کارگری در اسپانیا بشمار میروند .

اعتصابهای عظیم سال ۱۹۶۶ در اسپانیا، همراه با ظاهر شدن کمیسیونهای کارگری مظهر یک تحول کیفی در جنبش کارگری اسپانیا تحت رژیم فاشیستی فرانکو بود. تحولی که در طی دو دهه طولانی از پایان جنگ داخلی (۱۹۳۹) تا سال ۱۹۶۶ تکوین یافته بود. و سرآغاز یکی از نادرترین تجربیات جنبش جهانی طبقه کارگر، یعنی جنبش طولانی و مداوم کارگری در شرایط حکومت فاشیستی را نشانه زد.

تسلط فاشیسم بر اسپانیا خود یکی از فجیعترین و ناآرامکنندهترین شکستهای جنبش کارگری و بازتابکننده یکی از بیشمارانهترین نمونه خيانت های استالینیزم است. بعد از انقلاب اکتبر در هیچ کجا جنبش خود انگیخته طبقه کارگر آنچنان سریع بر نخاسته بود و بچنان وسعت و عقی نرسیده بود. در هیچ کجا مخالفت پیشگامان طبقه با سیاستهای ضد انقلابی رهبران رفرمیست آنقدر رشد نکرده بود. هرگز طبقه کارگر این چنین فداکارانه بدون اسلحه به پیشواز دشمن مسلح نرفته بود. در شرایطی که رهبران احزاب کمونیست کلیدهای انبارهای عظیم اسلحه را، که از مسکو وارد شده بود، در دست داشتند. در این انقلاب خيانت تاریخی استالینیزم بهمان اندازه رادیکالیزم و وسعت جنبش برجسته شد. در اینجا دیگر بازخيانت به تزلزل در مقابل بورژوازی، خودداری از مسلح کردن کارگران، و مخالفت و ضدیت با هر اقدام و ابتکار انقلابی توده ها (از قبیل پس گرفتن زمین ها از دهقانانی که بطور خود انگیخته دست به اصلاحات ارضی زده بودند) محدود نشد. اگر چه همین تزلزل و ضدیت یکی از عوامل اصلی سر خورده شدن بورژوازی از رهبری کارگری و گرد آمدن آنها زیر پرچم فرانکو بود. بلکه بهمان نسبت که جنبش کارگری، با انرژی و پیگیری خستگی ناپذیرش چارچوب های تنگ رفرمیستی را می شکست مخالفت رهبران جنبش با خود جنبش خشن تر و آشکار تر می شد. غیر قانونی کردن سازمانهای چپ مستقل از حزب کمونیست، توسط رهبران حزب کمونیست و کشتار عده زیادی از رهبران آنها بدستور رهبران حزب کمونیست فقط نمونه هائی است از این خيانت. شکست فجیع طبقه کارگر و پیروزی قاطعانه فرانکو در جنگ داخلی تعجب آور نیست.

بدون در نظر گرفتن این شکست تاریخی، درک اشکالات آغاز نوین جنبش کارگری و چگونگی آن امکان ندارد. استقرار دیکتاتوری فاشیستی با متلاشی شدن کامل تمام سازمانهای کارگری و معدوم شدن تقریباً کلیه کادرها و مبارزین جنبش همراه بود. رکود کامل حاصل از این شکست سالهای طولانی (بیش از ده سال) حکمفرما بود. در طی ده سال بعد از پیروزی فرانکو حتی یک اعتصاب مهم صورت نگرفت. مبارزین کمونیست، سرخورده از سیاستهای فرصت طلبانه حزب کمونیست، و در مقابل رکود جنبش خود انگیخته طبقه کارگر به مبارزه چریکی روی آوردند، تا مگر با جانبازی های قهرمانانه خود حرکتی در طبقه کارگر ایجاد کنند. این جنبش اگر چه رفته رفته وسعت قابل توجهی پیدا کرد ولی در رابطه با هدف خود کوچکترین موفقیتی کسب نکرد. تا سال ۱۹۴۷ حتی یک اعتصاب مهم هم اتفاق نیفتاد. نا توان از پیوند دادن مبارزات خود با مبارزات طبقه کارگر جنبش چریکی بناچار منزوی شد. و با شروع تشدید خفقان فاشیستی، که فرانکو در سالهای ۴۷-۱۹۴۵ با استفاده از آتسمسفر ارتجاعی که بعد از جنگ در اروپا حاکم شده بود و سیاست ضد کارگری "جنگ سرد" ویژگیهای آن بود. در سراسر اسپانیا براه انداخت ضربه نهائی و تعیین کننده را بر این جنبش وارد آورد.

ولی این پندار، این آرزوی دیرینه بورژوازی از بدو پیدایش، که میتوان طبقه کارگر را بکمک سرکوب و خفقان وحشیانه فاشیستی برای همیشه خاموش کرد، در واقع پندار خامی بیش نیست و بورژوازی

همواره بعد از دست یازیدن به این روش، هر دفعه بیشتر از دفعه قبل، به خام بودن این پندار پی برده است. شرایط سرکوب فاشیستی اگر چه پیکار کارگری را پراکنده و بدون پیوند درونی با هم می کند، و از این لحاظ توازن قوا را بنفع بورژوازی تغییر می دهد، ولی از طرف دیگر مضار خود را هم دارد که در مرحله ای برمز یابیش غلبه می کند. چون روش سرکوب بی مهابای هر اعتصاب یا مبارزه کارگری، سرکوبی که گهگاه ناچاراً شکل مسلحانه و کشتار بخود می گیرد، نه تنها هر مبارزه کارگری را شدیداً رادیکال و سیاسی می کند، و آگاهی سیاسی طبقه کارگر را با سرعت بالا می برد، بلکه بعد از آنکه سطح مبارزه از مرحله معینی بالاتر رفت بمعنای آتسمسفر جنگ داخلی و حکومت نظامی دائمی است. بعلاوه وقتی خصلت وحشیانه این سرکوب از حد معینی بگذرد (که خود بستگی به اوضاع مبارزات دارد) تاثیر یک چنین سرکوبی بر روحیه کارگران، بعد از هر مبارزه، چنان آتسمسفر سرخوردگی ایجاد می کند که بازده کار عملاً بعد قابل توجهی پائین می آید، بدون اینکه بورژوازی بتواند کاری در مقابل آن بکند. چنین وضعی بعد از مرحله ای تحمل ناپذیر خواهد بود. طبقه کارگری که آگاهی طبقاتیش شروع به تکامل و رشد کرده است همچون دشمن عمده و تنها دشمن آشتی ناپذیر رژیم دیکتاتوری وارد مبارزه می شود. ولی دشمنی را که غالبترین مقام را در فرایند تولید دارد نمی توان صرفاً بزور (حتی اگر این زور، زور منظم ترین، ببرحمت ترین و بی مهاباترین، بازار سرکوب باشد) از میدان بدر کرد. چنین دشمنی بناچار وارد محاسبات طبقه حاکمه در تعیین سیاستها خود میشود. وی را وادار به عقب نشینی می کند. عقب نشینی هائی که در ابتدا نه تنها بسیار محدود بلکه اغلب نبرنگ بازانه و جعلی-اند. اغلب هزاران تله جور و جور و رنگارنگ در اطرافشان کار گذاشته شده. مضمون این عقب نشینی عبارتست از ایجاد ابزار، و اتخاذ روشهایی برای مهار کردن، و مهمیز زدن به پیکار کارگری، بعوض سرکوب وحشیانه آن. این ابداع بدان معنی نیست که سرکوب از میان می رود بلکه بدان معنی است که سعی میشود تا آنجا که ممکن است جنبش کارگری را با روشهای دیگر مهار کرد، و آنرا در مجاری بی ضرر و بی خطری انداخت.

چنین ابزاری اغلب سندیکاهای پلیسی و زرد است، که تحت کنترل مستقیم پلیس مخفی ایجاد می شوند. هدف این سندیکاها ادغام کارگران در سیستم و ایجاد این توهم است که دولت در واقع حاضر است به خواسته های آنها، گوش بدهد و نمایندگان آنها را بپذیرد و خلاصه اینکه دولت طرفدار آنهاست، و اگر کارگران از طرق صحیح سندیکائی خواسته های خود را مطرح کنند با آنها رسیدگی می شود و احتیاجی به جنگ و دعوا نیست. دور و بر این سندیکاها هزاران جور تله های رنگارنگ تعبیه شده اند که یکی از آنها هرچه آلوده تر کردن تجمعات کارگری با مأمورین پلیس مخفی و آتسمسفر پلیسی است. و از این طریق شناختن و دستچین کردن فعالترین و آگاهترین کارگران برای از میان برداشتن فوری آنها در لحظات حادث شدن مبارزه و خفه کردن هر مبارزه ای بدین طریق.

فرانکو نیز، همراه با شروع مبارزات کارگری، سندیکاهای عمودی زرد را، همچون مظهر مادی عوامفریبی های روزانه اش ("عدالت اجتماعی"، "احترام بحقوق زحمتکشان" و مخرفات دیگری که خوب می شناسیم) تاسیس کرد. این سندیکاها دو طبقه داشت. یکی Linea de Mandos که مرکب از یک کمیته اجرائی انتصابی بود که مستقیماً مأمورین دولت فاشیستی بودند و Linea electiva که مرکب از نمایندگان کارگران در سطح کارخانه ها و اصناف مختلف بود. مذاکرات توسط کمیته اجرائی انتصابی صورت می گرفت. ولی ترجیح داشت که این کمیته قبل از مذاکرات با اعضا Linea electiva مشورت کند. شیوه های انتخابات این طبقه زیرین سندیکاها هم احتیاجی به توصیف ندارد.

حزب کمونیست، که بعد از شکست انقلاب کلیه کادرهای مبارزش معدوم شده و به بیعملی مفرط افتاده بود، و صرفاً سرخود را با

فحش دادن به جنبش چریکی گرم می‌کرد، همراه با نضج گرفتن سندی‌های زرد سیاست فرصت طلبانه‌ای در قبال آنها اختیار کرد. یعنی اینکه چون سندی‌های مخفی وسعت کافی برای سازمان دادن مبارزه را نمی‌توانند بدست آورند، کارگران می‌باید، با استفاده از امکانات قانونی، سندی‌های زرد را تبدیل به پلاتفرم خود کرده و تقاضاهای خود را از آن طریق مطرح کنند. این سیاست عملاً فرقی با سیاست خود فرانکو در قبال سندی‌ها نداشت. * چون تنها هدف رژیم فرانکو ایجاد سندی‌ها این بود که کارگران باین امید واهی که می‌توانند از این سندی‌ها بمنظور احقاق حقوق خود استفاده کنند، سعی کنند پیکار صنفی خود را در این مجاری تحت کنترل پلیس سازمان دهند. تبلیغات کارگری رژیم فرانکو در واقع حول همین مساله (تشویق کارگران به استفاده از سندی‌های دولتی برای طرح حقوق خود) در مبرزه * خوشبختانه نفوذ حزب کمونیست در آن دوره آنچنان نبود که مواضع فرصت طلبانه‌اش بتواند، مانند دوران انقلاب، ضربات قاطع و تعیین کننده‌ای به جنبش کارگری بزند.

موضع خود کارگران در رابطه با سندی‌های زرد کاملاً با موضع حزب کمونیست متفاوت بود. و موضع صحیح آنها برغم دخالت‌های مداوم و ضد ایقلاسی حزب کمونیست به مبارزه و سازماندهی مستقل طبقه کم بسیاری کرد. این درست است که اکثریت طبقه کارگر در شرایط دیکتاتوری و پراکندگی مبارزه که اجازه هیچ سازماندهی مداومی را نمی‌داد بسمت سندی‌های زرد کشیده شدند ولی توجیه و علت آنها برای شرکت در این سندی‌ها کاملاً متفاوت با نغمه‌های فرصت طلبانه حزب کمونیست بود. آنها علیرغم نفرت عمیق طبقاتی خود و بدون هیچ توهمی درباره اینکه این سندی‌ها متعلق به چه طبقه‌ای و در خدمت چه کسی هستند در آن شرکت کردند، چون در آن شرایط راه دیگری برای متشکل شدن (نه مبارزه) نداشتند. بنابراین در تحلیل نهائی شرکت خود را در واقع وسیله (نه هدف) برای سازماندهی خود و ارتقاء مبارزات مستقل خود می‌دیدند. در واقع علیرغم آتسمفر پلیسی سندی‌ها کارگران اینجا آنجا موفق می‌شدند نمایندگان خود را انتخاب کنند. واضح است که نمایندگان این سندی‌ها، حتی اگر فرداً نمایندگان خود کارگران باشند نه می‌توانند و نه امکان این را دارند که از طریق این سندی‌ها قدمی در راه منافع کارگران بردارند. این سندی‌ها بدین منظور ساخته نشده‌اند. نقش مثبتی که این نمایندگان می‌توانند ایفا کنند - بجز افشای نقش پلیس در سندی‌ها و شیوه‌های کثیف رژیم در انتخابات و ارتقاء آگاهی کارگران از این طریق - این است که کارگران پیشگام و انقلابی که می‌توانستند بنحوی از سوراخ سمه‌ها و تله‌های انتخابات سندی‌ها رد شده و بسمت نمایندگی انتخاب شوند بهترین امکانات را برای برقراری رابطه با توده کارگران جلب و اعتماد آنها و کمک به کار مخفی سازمان دادن مستقل آنها داشتند. فراموش نکنیم در عین حال نقطه ضعف موقعیتشان هم همین جا بود: باسانی شناخته می‌شدند.

کرد و همین امر باعث روشن شدن بیشتر کارگران در مورد سندی‌های زرد گشت. در فوریه سال ۱۹۵۱ یک حرکت وسیع توده‌ای در اسپانیا در اعتراض به بالا رفتن نرخ اتویوس با امتناع مردم از استفاده از سرویس‌های اتویوس آغاز شد. این حرکت، بعد از برخورد با پلیس و مبارزه قهری شدید - آتش زدن مغازه‌ها و غیره - به یک جنبش وسیعی تبدیل شد که طبیعتاً عده‌ای از کارگران را هم در بر گرفت. در این شرایط آن نمایندگان کارگران، که با انتخاب شدن بسمت نمایندگی، در میان توده کار-

* میگوئیم سیاست حزب کمونیست نه موضع حزب کمونیست. واضح است که موضع حزب کمونیست در رابطه با سندی‌ها این بود که این سندی‌ها پلیسی و ارتجاعی‌اند، ولی موضع رژیم چنین نبود. ضمناً شباهت زیاد این سیاست با سیاست فعلی حزب توده شایان توجه است.

گران شناخته شده بودند - بکم ارتباطات مخفی و حزبی و غیره - با استفاده از اوضاع مساعد دست به سازمان دادن اعتصابی زدند که تبدیل به یک اعتصاب عمومی وسیع در سطح بارسلون گشت (اولین اعتصاب عمومی در بارسلون، اولین اعتصاب عمومی آگاهانه، و دومین اعتصاب عمومی بعد از شکست انقلاب اسپانیا). از این مهم‌تر این اعتصاب بعلت ماهیت آگاهانه‌اش، و تبلیغات وسیعی که در اطرافش شد، و با استفاده از محیط مناسب، منجر به تظاهرات وسیعی در مرکز شهر و اعتصابات وسیعی در باسک، پامپلون، و مادرید گشت. عکس‌العمل وحشیانه رژیم فرانکو اگر چه توانست اعتراضات و تظاهرات توده‌ای را خفه کند ولی تاثیر آن بر اعتصابات و مبارزات کارگری کاملاً معکوس بود. گروه‌ها و نیروهای مخفی که با آغاز موج وسیع و طولانی اعتصابات وارد مبارزه عملی در پیوند با کارگران شده بودند، دست در دست نمایندگان شناخته شده طبقه کارگر، نه تنها توانستند تداوم مبارزات را حفظ کنند، بلکه باعث شدند مبارزات در سال‌های بعدی تعدد و وسعت بیشتری بخود بگیرد.

افزون بر خفقان فاشیستی، سرمایه داری ضعیف اسپانیا استثمار هرچه بیشتر کارگر را ایجاب می‌کرد. و فاشیزم خود وسیله‌ای بود برای هرچه محدود تر کردن حقوق صنفی طبقه کارگر. در سال ۱۹۵۰، بعد از پانزده سال که از سلطه فاشیزم می‌گذشت قدرت خرید کارگران اسپانیا به کمتر از نصف تقلیل پیدا کرده بود. این استثمار - افزونه (نسبت به سطح متوسط استثمار در اروپا)، در واقع منبع اصلی انباشت سرمایه در اسپانیا بود و جزء لاینفک سرمایه داری اسپانیا محسوب می‌شد. شدت و سرعت انکشاف مبارزه کارگران بعد از اعتصاب عمومی سال ۱۹۵۱، در این رابطه قابل درک است.

فرانکو بعد از آنکه کوشش‌هایش برای خفه کردن موج جنبش بجائی نرسید از در "مصالحه" وارد شد تا با کانالیزه کردن جنبش کارگری آنرا به وعده و وعید مشغول کند، و در فرصت مناسب تری وقتی جوش و خروش جنبش شروع به فروکش کرد ضربه نهائی را وارد کند. عمل رژیم اعلام کردند که کارگران می‌باید بعوض مبارزات "آناشستی" کنگره‌های سندی‌کائی تشکیل دهند و تقاضاهای خود را یکنواخت و روشن کنند تا رژیم بتواند در باره شان اقدام کند. تشکیل دهندگان این کنگره‌ها هم روشن است کسی بجز نمایندگان سندی‌های زرد - اغلب عمال خود رژیم - نبود. در این مورد هم حزب کمونیست به دنباله روی از رژیم ادامه داد و از کارگران دعوت کرد از طریق کنگره‌های سندی‌ها برای حقوق خود اقدام کنند. در کنگره‌های ناحیه‌ای و سراسری که تشکیل شد (در سال ۱۹۵۰) نمایندگان واقعی کارگران با آنکه اقلیت کوچکی بودند با شهامت از حقوق کارگران دفاع کردند. پلاتفرمی که در این کنگره‌ها بتصویب رسید و "صورت قانونی" پیدا کرد شامل حداقل دستمزد - معادل دو تا سه برابر متوسط دستمزد در آن موقع - تساوی حقوق برای کار مساوی، بیمه بیکاری و غیره بود. این پلاتفرم بخودی خود دستاورد مهمی بود. ولی کارگران، بر خلاف رهبران حزب کمونیست بخوبی می‌دانستند که قبول این پلاتفرم از طرف رژیم مانوری بیش نیست و هنوز تا تحقق آن راه زیادی مانده است. و سپردن تحقق آن به سندی‌ها بجائی نخواهد رسید. بدین ترتیب کارگران کمسیونهائی از میان خود برای مذاکره با کارفرمایان و مطالبه حقوق "قانونی" شده انتخاب کردند. این کمسیونه‌ها که نشان دهنده نفرت عمیق کارگران از سندی‌های زرد و "روشهای قانونی" بود به کارگران اجازه می‌داد تا بجای فشار گذاشتن بر سندی‌ها و ائتلاف نیروی خود مستقیماً بر کارفرمایان فشار بگذارند. همانطور که انتظار مهربت باجرا گذاشتن آن پلاتفرم کار آسانی نبود. اولین مذاکرات عملاً بجائی نرسید. کارگران مبارزه را شدید تر کردند. از سال ۱۹۵۰ تا اوائل سال ۱۹۵۶ شدت برخورد ها و مبارزات رو به افزایش گذاشت. مثلاً اعتصاب کفاشان پامپلون در آوریل ۱۹۵۶ (چنان سرعتی گسترش یافت که در عرض مدت کوتاهی صد هزار کارگر را در بر گرفت. اگر عقب نشینی سریع رژیم نبود مبارزه بازم بیشتر وسعت می‌گرفت. ولی رژیم با افزایش فوری ۱۶ درصد

به دستمزدها و افزایش بیشتر آنها در پائیز موافقت کرد. اعتصابهای کارگری فرو نشست. ولی کارگران، که به ماهیت رژیم و وعده های او آگاه بودند، آگاهشگری خود را تا پائیز ادامه دادند. تا اینکه رژیم با افزایش دستمزدها تا ۷۰ درصد موافقت کرد. اگر کنترل شدید دستمزدها توسط دولت و پائین رفتن مداوم سطح زندگی طبقه کارگر بعد از جنگ داخلی تا سال ۱۹۵۶ را در نظر داشته باشیم می توانیم درجه تاثیر مثبت این پیروزی بر روحیه کارگران را درک کنیم.

در اینجا یک نکته در رابطه با ماهیت سیاسی این موج طولانی اعتصاب احتیاج به تذکر دارد. همانطور که گفتیم بعد از تسلط فاشیسم دولت خود کنترل کامل و اکید شرایط کار و دستمزدها را در اسپانیا در دست گرفت. بدین ترتیب نه تنها کارگران حق مذاکره با کارفرمایان را نداشتند، و می بایست تقاضاهای خود را صرفاً با نمایندگان سندیکا های دولتی مطرح می کردند، بلکه کارفرمایان نیز حق مذاکره با سندیکاها را نداشتند. دولت در این میان واسطه اکید بود. پس کارگران برای افزایش دستمزدها خود مستقیماً با دولت طرف بودند و این دولت بود که می بایست عقب نشینی می کرد نه کارفرمایان منفرد. این امر نه تنها مبارزه صنفی را مبارزه ای سیاسی بر علیه دولت می کرد، بلکه نیاز عینی و مبرم تعمیم و گسترش مبارزات را مطرح می کرد. روشن است که این تعمیم و گسترش کار آسانی نیست. ولی همین نیاز عینی بی شک عاملی در وسعت بی سابقه مبارزات کارگری در اسپانیا در سالهای دهه ۱۹۵۰ بود. خصلت سیاسی این مبارزات به روشنی در اینجا دیده می شود که مبارزات کارگری نیمه دوم دهه ۱۹۵۰ محرک برخاستن جنبش توده ای و ظهور نیروهای جدید ضد فرانکوئی و ضد فاشیستی شد و در شرایط بحران عمیق اقتصادی نه تنها به دستاوردهای صنفی نا امل آمد بلکه باعث سقوط کابینه در سال ۱۹۵۷ و تشکیل کابینه جدیدی شد، که وزنه فلا نژیست های طرفدار فرانکو در آن بسیار ناچیز و در عوض وزنه تکنوکراسی بطور چشمگیری افزایش یافته بود.

کمیسونیتهائی که کارگران در سال ۱۹۵۵ برای مذاکره با کارفرمایان انتخاب کردند مختص یک یا چند کارخانه نبود و خصلتی عمومی داشت. این کمیسیون ها بعد از آن نیز در هر اعتصاب مهمی پدیدار می شدند. ویژگی اصلی کمیسیونهای این دوره خصلت موقتی شان بود. بدین معنی که خصلتی کاملاً گذرا داشتند و بعد از خاتمه هر اعتصاب و مبارزه از میان می رفتند. این ویژگی از خصلت شرایط موجود ناشی می شد و باید دقیقاً درک شود. کمیسیونها ساختارهایی غیر قانونی و شدیداً مورد نفرت رژیم فرانکو بودند. بدین ترتیب اساساً نمی توان آنها را همچون ساختار تشکیلاتی مشخص درک کرد (مانند سندیکاها). وجود آنها بستگی به وجود جنبش دارد و ویژگی آنها ویژگی جنبش است. بهمین دلیل در اسناد آنها همیشه صحبت از "جنبش کمیسیونهای کارگری" است نه "کمیسیونهای کارگری". دوام و هماهنگی و پیوند ما بین کمیسیونهای کارگری بستگی تمام به پیگیری و مهارت طبقه کارگر در سازماندهی، شدت جنبش، و محیط دارد. در این مرحله هنوز جنبش کارگری به آن درجه از سازمانیابی و هماهنگی و همبستگی نرسیده بود که بتواند کمیسیونها را بطور دائمی حفظ کند. نیمه دوم دهه ۱۹۵۰ صرفاً سرآغاز جنبش نوین کارگری اسپانیا بود.

کمیسیون های کارگری

اوج گیری و آغاز قطعی و تعیین کننده جنبش نوین کارگری، یعنی جنبش کمیسیونهای کارگری، در اوائل دهه ۶۰ شصت (۱۹۶۲) آغاز می شود. در این دوره اعتصابها آنچنان شدت می گیرند که اغلب صدها هزار و گاهی نزدیک به یک میلیون کارگر را در بر می گیرند، و روشهای وحشیانه سرکوب فاشیستی (اخراج و محرومیت از کار، زندان،

تبعید و شکنجه) دیگر آنچنان تاثیری بر انکشاف این موج خشکین ندارد، و برای رژیم فرانکو جز تن در دادن به بخش عمده ای از خواست های طبقه کارگر راهی باقی نمی ماند. در این دوران است که کمیسیونهای کارگری همچون ارگانهای اصلی سازماندهی مبارزه بوجود می آیند و خصلتی دائمی و سرتاسری پیدا می کنند.

غلل پیدایش یک چنین مبارزات وسیع و پیگیری را باید در دو عامل جستجو کرد. عمده ترین عامل قبل از هر چیز سطح عالی آگاهی و همبستگی طبقاتی و توان سازماندهی است که طبقه کارگر به آن رسیده است و دومی ظهور نیروها و گرایشهای ضد فرانکیستی در سایر اقشار جامعه و از جمله بخشی از بورژوازی که باعث تسهیل نسبی رشد مبارزات، علیرغم خفقان فاشیستی می گردد.

ارتقاء آگاهی و توان سازماندهی طبقه کارگر خود قبل از هر چیز بعلت تجربیات حاصل از مبارزات دوره قبلی (نیمه دوم دهه پنجاه) و مخصوصاً تبلور آن در یک قشر پیشگام طبقه کارگر است. ولی عوامل دیگری نیز در این بالا رفتن آگاهی طبقاتی و خودآموزی در امر سازماندهی نقش اساسی ایفا کردند، که احتیاج به تفصیل بیشتری دارد.

رشته انکشاف پیکار کارگری را از سرگیرییم. دیدیم که در اوائل سال ۱۹۵۶ اوج گیری مبارزات کارگری و سازماندهی مستقل آن (در کمیسیونهای کارگری) در سطح اقتصادی فرانکیسم را مجبور به عقب نشینی قابل توجهی کرد. این عقب نشینی نه تنها مبارزات کارگری را آهسته نکرد بلکه خود بر شدت آن افزود. درست است که ایمن افزایش شدت پیکار قبل از هر چیز بعلت تاثیر عظیم آن پیروزیها بر روحیه کارگران بود (که قبلاً توضیح دادیم)، ولی تاثیر عامل دیگری را هم نباید نادیده گرفت. بوجود آمدن کمیسیونهای کارگری و بطور کلی سازماندهی مستقل طبقه کارگر، نشان دهنده نفرت عمیق کارگران از سندیکا های دولتی بود و طبیعی است موفقیتهائی که بدست آوردند اراده آنان را در ادامه و تحکیم این سازماندهی و مخصوصاً کمیسیونها آهنگین تر کرد. دقیقاً بهمین دلیل سازماندهی مستقل طبقه و کمیسیونهای کارگری مود تنفر شدید و عالمگیر رژیم فرانکو بود و در مرکز حملات آن واقع شد. مبارزاتی که از آن بعد رخ داد بغیر از مسائل اقتصادی بر سر مسائل عمده سیاسی سازماندهی طبقه کارگر بود.

در ماههای فوریه و مارس ۱۹۵۷ اولین اعتصاب مهم معدنچیان آستوری Asturias از جنگ داخلی تا به آن تاریخ بوقوع پیوست و فوراً کمیسیونهای کارگری برای رهبری مبارزه انتخاب شدند. فشار پیکار کارگران عده زیادی از پلیس های مخفی و مامورین فاشیسم را از سندیکا های زرد بیرون ریخت و در انتخابات سندیکائی پائیز ۱۹۵۷ عده زیادی از مناصب طبقه اول و حتی برخی از مناصب طبقه دوم سندیکا های زرد بدست نمایندگان کارگران افتاد. دامنه سرکوب و حملات وحشیانه رژیم فرانکو بر علیه سازماندهی کارگری داخل سندیکا های خودش هم کشیده شد و در ماههای بعد عده زیادی از نمایندگان سندیکاها بیکار و زندانی شدند و بدین ترتیب نقش واقعی این سندیکاها بر همه آشکار شد. در اکثر شاخه های تولیدی کارگران تسلیم این حملات نشده و دست به حمله متقابل می زدند. در سویل اعتصاب عمومی با تقاضای دستمزدها روزانه ۱۰۰ پست سازمان داده می شود. در آستوری دومین اعتصاب وسیع کارگران با شرکت ۲۰۰۰ کارگر آغاز می شود. و این اعتصاب به نواحی دیگری نظیر بارسلون بسط پیدا می کند. روش فرانکیستی چاره دیگری جز تعطیل معادن و اعلام حکومت فوق العاده و زندانی کردن بیش از دویست نفر از نمایندگان معدنچیان ندارد.

ولی همانطور که قبلاً متذکر شدیم حکومت نظامی و روشهای شبیه بآن نمی تواند درد بورژوازی را درمان کند (در تحلیل نهائی این درد درمان نشدنی و کشنده است) و ادامه چنین روشهایی بجز هر چه بیشتر ملزوم کردن خود رژیم نتیجه ای ندارد. و رژیم هم بزودی دریا که بجز عقب نشینی در زمینه سیاسی چاره دیگری ندارد. این عقب

نشینی هم مطابق معمول چیزی نبود بجز کوشش برای کشاندن مبارزات کارگران به مجاری رسمی و دولتی، ولی اینبار فضای مانور طبقه کارگر بیشتر و محیط عملش دمکراتیک تر بود.

در سال ۱۹۵۸ قانون "مجالس جمعی" تصویب شد که کارگران و کارفرمایان را مستقیماً در چارچوبی که دولت تعیین می‌کرد در مقابل هم قرار می‌داد. این قانون در رابطه با قوانین قبلی که کارگران و کارفرمایان هر یک جداگانه با دولت مذاکره می‌کردند و حق مذاکره با یکدیگر را نداشتند، قدمی بجلو بود. لازم به ذکر نیست که نمایندگان کارگران در مذاکرات همان نمایندگان سندیکا‌های زرد بودند ولی خود کارگران در مجالس نامبرده تقاضاهای خود را بیان می‌کردند و در مذاکرات حق شرکت داشتند. قبل از ادامه بحث برای درک بهتر آنچه بعد از این خواهد آمد، لازم بتذکر است که پیشقدم این عقب‌نشینی بورژوازی اسپانیا بود نه دستگاه دولتی. سیاست دولت در واقع ادامه سرکوب فاشیستی بود، ولی بعد از درک اینکه با چنین سیاستی بخشی از بورژوازی را هم بر علیه خود برخواهد انگیزد دولت هم (که حکومتش سال قبل عوض شده و معوض نمایندگان فاشیزم نمایندگان تکنوکراسی در آن زیاد شده بود) بحرکت درآمد. در واقع بورژوازی خود خیلی زود تر از فرانکو درک کرده بود که ادامه رشد صنعتی و شریک شدن در "شکوفائی اقتصادی" اروپا با سیاستهای فاشیستی و کنترل اکید دولت بر همه امور بورژوازی و روابط صنعتی ناممکن خواهد بود. زیرا نتیجه حالت شبه - جنگ داخلی دائمی چیزی جز رکود اقتصادی نیست. ولی بیچارگی بورژوازی کشورهائی مانند اسپانیا در این است که از یکطرف ناهنجاریهای تحمیل ناپذیر حکومت فاشیستی و پلیسی را حس می‌کند، ولی از طرف دیگر خوب می‌داند که حکومت پلیسی و فاشیزم یگانه شکل حکومت خودش است. مذبوحانه قدمهائی بر می‌دارد تا هم اینرا داشته باشد و هم کارگران را نرم کند بدون اینکه به تضاد عمیق میان این دو پی - ببرد.

گفتیم یکی از علل اوج گیری وسیع و بیسابقه مبارزات کارگری در سالهای شصت (از سال ۱۹۶۲)، ارتفاع سطح آگاهی و توان ساز - ماند هی طبقه کارگر و تعمیم این دویود. و این خود قبل از هرچیز حاصل شرکت وسیع کارگران در مبارزات دوره قبل بود. ولی عامل دیگری که در این ارتفاع نقشی ایفا کرد شرکت کارگران در مذاکرات مجالس جمعی بود. این مجالس اگرچه کمکی به بهبود اوضاع کارگران نکردند*، ولی همین شرکت کارگران در مذاکرات و بحث، نوشتن جمعی تقاضا نامه و پلاتفرم، انتخابات و غیره باعث ایجاد ارتباط سیاسی بیشتر میان کارگران و تعمیم عادت به کار و مذاکره جمعی در میان آنها، و شناخته شدن آنها که در این کارها خبره تر و مستعد ترند توسط کارگران (تبلور قشر پیشگام طبقه) می - گردید. طبیعی است که این عوامل در ارتفاع توان سازماندهی طبقه بی تأثیر نمیتوانست باشد.

دیدیم که موج جدید پیکاری که اوج گیری قطعی جنبش نوین کارگری بود با اعتصاب کارگران آستوری در سال ۱۹۶۲ شروع شد و سرعت به شاخه های دیگر صنعتی و نواحی دیگر بسط پیدا کرد و حدود یک میلیون نفر را در بر گرفت. عکس العمل وحشیانه رژیم فرانکو تأثیری بر این مبارزات نداشت. تأثیر آن فلج کردن دوباره فراشد تولید بود. رژیم از نو دست به عقب نشینی قابل توجهی زد (علاوه بر افزایش نسبی دستمزدها و بهبود شرایط کار، آزادی کار - گران زندانی و استخدام دوباره بیکار شدگان در کارخانه ها نیز بدست آمد). دولت با تعریف تفاوت مابین اعتصابات اقتصادی

* کاملاً برعکس. دوره ۶۲-۱۹۵۸ مصادف است با مبارزات بیرحمانه بورژوازی برای پائین بردن غیرمستقیم سطح زندگی و ایجاد بیکاری و فقر در میان کارگران. مجالس جمعی در واقع ابزاری بودند برای حمله به حقوق کارگران، با روشهایی پیچیده تر و زیرکانه تر از سرکوب فاشیستی.

و سیاسی (با دادن اسم "تضاد های جمعی کار" به اعتصابات اقتصادی) و کاهش دادن مجازات اعتصابات اقتصادی، در زمینه سیاسی نیز وادار به عقب نشینی شد. تأثیر مثبتی که این پیروزی در میان کارگران داشت از آنجا بروشنی دیده می‌شود که معدنچیان آستوری در ماه اوت همان سال، در اعتراض به حملات کارفرما ها به دستاوردهای اعتصاب ماه مه دوباره دست به اعتصاب عمومی می‌زنند. رژیم با تبعید ۳۰۰ معدنچی، دستچین شده از میان آگاهترین کارگران، باین اعتصاب عمومی پاسخ می‌دهد. این عمل ابعاد جدیدی بمبارزات کارگران بخشید. یکی از این ابعاد وارد - شدن گروههای اجتماعی غیر کارگری - دانشجویان، روشنفکران، مذهبیون مترقی - در پشتیبانی از کارگران و مخصوصاً معدنچیان بود.

بدین ترتیب طبقه کارگر در مرکز سیاست ملی قرار می‌گیرد و هم چون اصلی ترین نیروی ضد خفقان و ضد فرانکیستی عرض اندام می‌کند. در هر اعتصابی گذشته از تقاضاهای اقتصادی، تقاضاهای سیاسی، آزادی سندیکا و آزادی اعتصاب مطرح می‌شود و همراه با اکثر اعتصابات تظاهرات وسیعی سازمان داده می‌شود. تقاضاهای سیاسی دیگر صرفاً تقاضاهای یک قشر پیشگام مخفی نیست، بلکه کل طبقه آنها را مطرح کرده و به لزوم مبارزه برای آنها وقوف یافته است. شکل اصلی سازماندهی موج جدید مبارزات و اعتصابات، باز هم کمیسیون - های کارگری هستند که گاهی قبل از آغاز اعتصاب و گاهی در حین اعتصاب بوجود می‌آیند و امر رهبری و مذاکره را برعهده می‌گیرند. ولی برخلاف کمیسیونهای دوران قبل کمیسیونهای این دوره بعد از خاتمه اعتصاب محل نمی‌شوند و با تداوم خود به تداوم پیکار کمک می‌کنند.

علل این امر، همانطور که گفتیم، یکی در تداوم خود جنبش حاصل از ارتفاع سطح پیکار است و دیگری در تغییر شرایط محیط این یکی در واقع فقط در پشتیبانی اقشار دانشجوی و روشنفکر و روحانیو از مبارزات کارگری نیست بلکه در حرکت بخشی از خود بورژوازی نیز قابل مشاهده است. در واقع در این دوران، بورژوازی که از تجربه بیات پیشین کم کم دیگر دریافته است که سرکوب پلیسی - وحشیانه بهترین راه طرف شدن با چنین جنبش وسیعی نیست، و اکثراً "ضررش" به "منافع موفقیتهش" (البته از دیدگاه بورژوازی صحبت می‌کنیم) می‌چرید خود مستقلاً در این دوره وارد مذاکره با کمیسیونها می‌شود و از مذاکره با سندیکا ها و مجالس جمعی امتناع می‌ورزد.

در چنین شرایطی است که جنبش کمیسیونهای کارگری آغاز به پیشروی می‌کند. کمیسیونهای کارگری با استفاده از امکانات قانونی و تلفیق آنها با فعالیت های مخفی*، چه از لحاظ وسعت و چه از لحاظ عمق، رشد می‌کنند. در سال ۶۳-۱۹۶۲، در بیسکایه جنبش کمیسیونهای کارگری برای اولین بار بعد از جنگ داخلی، به مرحله غالبتری از سازماندهی قدم می‌گذارد. کمیسیونهای کارخانه های اصلی بیسکایه در جلسه واحدی کمیسیون کارگری جدیدی ایجاد می‌کنند که وظیفه اش هماهنگ کردن پیکار در سطح ایالتی است. این کمیسیون، با تکیه بر جنبش نیرومند کارگری برای چند ماه وجهه تقریباً قانونی بخود می‌گیرد و مدیران کارخانه ها و مقامات دولتی بمذاکره با آن تن در می‌دهند. ولی این وجهه تقریباً قانونی در واقع بازتاب مستقیم فشار توده ای و پشتیبانی فعال کارگران از آن بود نه هیچ قانون ثبت شده ای، و این در واقع یکی از جنبه های بسیار مثبت کمیسیونها بود. هر بار که کمیسیون بمنظور مذاکرات، یا ارائه تقاضا یا گرفتن جواب سراغ کارفرمایان یا مامورین دولتی می‌رفت صد ها کارگر بعنوان محافظ آن را همراهی می‌کردند. تا ماه مه ۱۹۶۳، یعنی زمان دستگیری و زندانی شدن کمیسیون (که با تظاهرات اعتراضی وسیع و طولانی کارگران روبرو شد). منظره صف

* یکی از محاسن کمیسیون ها، در رابطه با سندیکا ها، دقیقاً اینست که امکانات چنین تلفیقی را فراهم میکند.

طولانی کارگرانی که کمیسون ایالتی خود را همراهی می کردند یکی از مناظر مکرر در بیل باثو بود *

در تمام مناطقی که جنبش قوت گرفته بود کمیسونهای حق تشکیل جلسه و حق گرد هم آوردن کارگران در کارخانه ها یا عمارات سندیکائی را بدست آورده بودند *

در سال ۱۹۶۳ انتخابات سندیکائی آغاز می شود. کمیسونهای کارگری بجز در آستوری و بیسکایه* از تمام کارگران دعوت می کنند که در انتخابات شرکت کرده، نمایندگان خودشان را انتخاب کنند. خود کمیسونهای مخفیانه کاندیدهای خود را انتخاب و به کارگران معرفی می کنند. در بسیاری از کارخانه ها، مخصوصاً کارخانه های بزرگ عده زیادی از این کاندیدها انتخاب می شوند و در سیویل برخی از آنها حتی در انتخابات طبقه دوم هم انتخاب شده و وارد "خونتهای اجتماعی" (Junta social) می شوند. این نقطه شروع بسط کمیسونهای کارگری، از طریق موج جدید مبارزاتی که بعد از این انتخابات شروع شدند، به مراکزی که جنبش کمیسونهای کارگری در آنها ضعیف بود است (از قبیل مادرید، بارسلون، بیسکایه). در سراسر سال ۱۹۶۴ مادرید در آتش جلسات، مجامع تظاهرات و اشغال کارخانه توسط کارگران، برهبری نمایندگانی کارگری می سوزد. در این بسیج های همگانی است که کمیسونهای کارگری نضج می گیرند و کمیسونهای ایالتی کارگران فلز کار بوجود می آید. انتخابات این کمیسون در یک جلسه غیرقانونی، که هزاران کارگر فلز کار در خارج از آن اجتماع کرده بودند، در خانه سندیکاهای در خارج از مادرید صورت می گیرد *

در همین سال در مادرید نقد کمیسونهای کارگری در هفت شاخه متفاوت تولیدی ایجاد شده اند و در آغاز سال ۱۹۶۵ کمیسون محلی بارسلون در جلسه ای مرکب از ۳۰۰ نماینده انتخاب می شود. در سال ۱۹۶۶ اولین سند برنامه ای کمیسونهای کارگری در مادرید منتشر می شود که کمیسونها را همچون جنبش مستقل، متحد و مکرر - تیک طبقه کارگر معرفی کرده، منشوری حاوی تقاضاهای اقتصادی و صنفی و تقاضاهای سیاسی د مکراتیک همگانی و همچنین حقوق د مکراتیک مشخصاً کارگری از قبیل آزادی اجتماعات، مطبوعات، و تشکیلات کارگری تدوین می کند. در این مرحله جنبش کمیسونهای کارگری بمثابه جنبشی وسیع و متحد در اسپانیا مستقر گشته، می تواند نقش عمده ای در صحنه سیاسی آن ایفا کند *

خیانت حزب کمونیست

دیدیم که در سال ۱۹۶۶ کمیسونهای کارگری در سراسر اسپانیا پدید آمده بودند و با برقراری پیوند ما بین خود در سطوح محلی، ایالتی و سرتاسری سازمانهای نیرومندی بوجود آورده بودند که جنبش کارگری را در سراسر اسپانیا متشکل می کرد. سازماندهی کمیسونها و پشتیبانی توده های کارگر از آنها چنان بود که تحت شرایط خفقان پلیسی و فاشیستی به پیکار خود ادامه می دادند و رژیم فرانکو در مقابلشان بزانو در آمده بود *

در سال ۱۹۶۹ این کمیسونها فقط روی کاغذ وجود داشتند و کمیسونهایی که بعد از آن بوجود آمدند ماهیت د مکراتیک کمیسون هلی سالهای شصت را نداشتند و در تحلیل نهائی چیزی جز دست حزب کمونیست نبودند. رژیم فرانکو موفق شده بود این فرآورد نیرومند و عظیم پیکار کارگران را در ظرف دو سال از میان بردارد *

* در آستوری و بیسکایه کارگران بسیج شده، پیش شرط شرکت خود در انتخابات سندیکائی را آزادی رفقای زندانی شده و آزادی کامل کاندید شدن برای کارگران قرار می دهند و وقتی دولت مخالفت می کند، تحریم کامل از طرف کارگران اجرا شده، در عوض در آستوری اعتصاب عمومی سازمان داده میشود *

مسئول منحصر بفرد این شکست عظیم سیاست های ح——زب کمونیست اسپانیا بود. قبل از ادامه این بحث، برای آنکه بعضی از خوانندگان دوباره صحبت از پیشداوری تروتسکیستی نکنند، لازم به تذکر است که هم اکنون عده زیادی از رهبران حزب کمونیست اسپانیا و بالا را قبول دارند* فرق ما با آنها در این امر صرفاً در اینست که آنها این امر را حاصل "تجزیه و تحلیل" ذهنی گرا - یانه حزب کمونیست از رژیم فرانکو و "چپ روی" حاصل از آن می دانند. ولی ما که مدتهاست خوشباوری بیش از حد را کنار گذاشته ایم، در این "تجزیه و تحلیل ذهنی گرا" چیزی جز خیانت بیشرمانه نمی بینیم *

دیدیم که در ابتدا سیاست حزب کمونیست اسپانیا در رابطه با جنبش کارگری "مبارزه" در سندیکا های دولتی و مطرح کردن تقاضاها از آن طریق بود. با اوج گیری مبارزات مستقل طبقه کارگر و بوجود آمدن کمیسونهای کارگری حزب کمونیست هم بناچار وارد آنها شد و خود نیز شروع به سازمان دادن این کمیسونها کرد، ولی هنوز آن خط - مشی اولی را کنار نگذاشته بود، بلکه می کوشید کمیسونها را به آن راه بکشاند. این سیاست، که اساساً با منطق ایجاد کمیسونها در تناقض بود، واضح است بجائی نکشید. سیاست بعدی حزب کمونیست کوشش در راه تبدیل کمیسونها به سندیکا های علنی بود*. در ابتدای این مقاله سعی کردیم نشان دهیم که تشکیلات سند - یکائی بهیچوجه برای سازمان دادن مبارزه در شرایط خفقان مناسب نیستند، چون اساساً امکان مبارزه قانونی وجود ندارد، و چنین کاری در عمل بمعنای انحلال پیکار کارگران بود. ولی هدف حزب کمونیست چیزی جز این نبود که با از بین بردن آتشفرد مکراتیک کمیسونها جنبش کارگری را تحت کنترل خود بیاورد، و برای اینکار حتی حاضر بود تا فدا کردن جنبش هم پیش برود. بحث های بعدی این مساله را روشن تر می کند *

برای درک دقیق تر از سیاست های حزب کمونیست در رابطه با کمیسونهای کارگری در این دوره (یا بزبان بهتر توجیه حزب کمونیست از سیاستهای خود در این دوره) لازم است خط مشی کلی حزب کمونیست روشن شود. در اسپانیا نیز، مانند تمام نقاط جهان، حزب کمونیست انقلاب را به دو مرحله تقسیم کرده بود. مرحله اول انقلاب د مکراتیک ضد فاشیستی، و مرحله دوم انقلاب سوسیالیستی. در مرحله اول طبقه کارگر در چارچوب وحدت با عناصر ضد فاشیستی که نه تنها در میان خرده بورژوازی و "بورژوازی ملی" و ارتش، بلکه در میان بورژوازی بزرگ نیز طرفدارانی دارد، برای سقوط فاشیسم و حکومت سرمایه انحصاری (بخوان سقوط فرانکو) مبارزه می کند. و بدین ترتیب طبقه کارگر می بایست با بخشی از بورژوازی بزرگ و افسران "شرافتمند" بر علیه رژیم فاشیستی طرفدار سرمایه انحصاری متحد شود و از دادن شعارها و اقدام به مبارزاتی که آنها را می رنجاند خودداری کند *

تا کنون بررسی های انتقادی زیادی از چنین خط مشی ثنی انجام گرفته است و تکرار آنها در اینجا بیهوده است. ولی عملکرد حزب کمونیست اسپانیا بعد تازه ای از این خط مشی را آشکار کرد که توضیحش ضرورت دارد. تا بحال تمام انتقاداتی که بر اینگونه مشی ها انجام شده در افشای ماهیت سازش طبقاتی مستتر در آن و افشای

* مثلاً نگاه کنید به مقاله

"le Nouveau Mouvement Ouvrier Espagnol,"

Les Temps Modern, N.357 bis

در مجله

* نگاه کنید به کتاب

Ernest Mandel, Contrôle Ouvrier, T.I.

× شباهت این تحلیل از رژیم فرانکو با تحلیل فعلی حزب توده از آریا مهر آنقدر زیاد است که احتیاج به تذکر ندارد *

برای تشدید تبلیغات ضد کمونیستی و ضد کارگری به رژیم فرانکوداد. سرکوب جنبش در اواخر ماه دسامبر شروع شد، بعد از رفتار می در مورد قانونی که فرانکو قانون ارگانیک می نامیدش و محتوای آن تبدیل حکومتش به حکومت سلطنتی موروثی با حفظ گوهر و موازین اساسی فرانکیزم بود. این رفتارم از نظر افکار عمومی بازار مشترک اروپا نیز برای فرانکو حائز اهمیت بود، زیرا طبیعتاً سرکوب جنبشی که تمام فعالیتهايش در اروپا کاملاً قانونی است نمی توانست وجهه خوبی داشته باشد. سیاست حزب کمونیست این مشکل او را هم حل کرد.

دوره سرکوب، پیگرد، توقیف، تبعید و اخراج توده ای پیشین گامان طبقه کارگر و مبارزین سیاسی آغاز شده بود. برای درک مقیاس آن کافست ذکر کنیم فقط در مادرید بیش از ۱۴۰۰ مبارز کارگر دستگیر و اخراج شدند. نیروهای پلیس چندین بار نیروی تظاهرات کارگران آتش گشودند، بر این ترازنامه کثیف باید ترورهای مکرر مبارزین سیاسی، مخصوص مبارزین E.T.A. (ملت باسک و آزادی Euzkadi ta Askatasuna) و در باسک را بدست آدمکشان حرفه ای رژیم افزود.

ولی پـرولتاریای اسپانیا آگاه تر و رزمنده تر از آن بود که اجازه بدهد دستاورد مبارزه اش اینگونه پایمال شود. مقاومت کارگران در مقابل سرکوب و حمله متقابلشان، در آن شرایط خفقان سرتاسری و همه جانبه، خوشبین ترین مبارزین را هم بحیرت واداشت. از سال ۱۹۶۷ بعد، در شرایط خفقان روز افزون اعتصابا کارگری هم، اگر چه بطور پراکنده، روبه افزایش گذاشت. و در زیر خفقانی که ستیغش حالت فوق العاده و حکومت نظامی ای بود که در دو ماه اول سال ۱۹۶۹ در سراسر اسپانیا اعلام شد، موج جدیدی از مبارزه پا گرفت که تا کنون ادامه دارد. در این رابطه بالا رفتن قابل توجه آگاهی طبقاتی و مبارزات آگاهانه سیاسی پرولتاریای اسپانیایان توجه است. بسیج توده ای در سال ۱۹۷۰ در دفاع از مبارزین E.T.A. که در بُورگس Burgos محاکمه می شدند، بزرگترین بسیج توده ای در اسپانیا بعد از جنگ داخلی بود. این بسیج در اعتصاب عمومی در بیسکایه و گی پوزکوا Guipuzcoa باوج رسید.

کمیسوینهای کارگری، یعنی موتور سازمانده مبارزه، در مرکز حملات رژیم فرانکو قرار داشتند. اگر چه مقاومت طبقه کارگر به رژیم امکان ناپود کردن کمیسوینها را نداد، ولی خفقان بی سابقه پراکنده شدن پیکار و از بین رفتن تداوم آن، تشکیلات کمیسوینها را از پایه آن دور ساخت و این عمل امکان پراتیک غیر دمکراتیک را در داخل آنها فراهم آورد. این بیشتر از همه در گرد هم آئی سرتاسری کمیسوینها در سال ۱۹۶۷ واضح گشت. چون اکثر این نمایندگان را خود کارگران انتخاب نکرده بودند، بلکه از طرف "رهبران" (یعنی آن رهبرانی که بعد از موجهای عظیم پیگرد و توقیف هنوز دستگیر نشده بودند!) فرستاده شده بودند. توده طبقه کارگر نیز کنترلی بر تصمیم گیری ها و مصوبات نداشت. از این دوره بعد است که گروهها و گرایشاتی که در کمیسوینها در اقلیت بودند بدستی حزب کمونیست را متهم به عملکرد ضد دمکراتیک و تحمیل خط مشی خود بر کمیسوینها می کنند. در اینجا بد نیست به خوش رقص دیگر حزب کمونیست در مقابل رژیم فرانکو اشاره کنیم که به انتخابات سندیکاهای زرد در سال ۱۹۷۱ مربوط می شود. این انتخابات قرار بود در سال ۱۹۶۹ صورت گیرد، ولی در آن سال رژیم فرانکو، که مشغول تصفیه خود این سندیکاها از نمایندگان واقعی کارگران و فرستادن آنها به زندان بود (مبارزه وحشیانه اش در این راه به ایجاد حالت فوق العاده در سراسر اسپانیا بمدت دو ماه منجر شد) انتخابات سندیکائی را موقوف کرد. در سال ۱۹۷۱ در شرایطی که سرکوب جنبش کارگری، بعد از بسیج وسیع کارگران

* این باور را هم اکنون برخی از رهبران فعلی و سابق حزب کمونیست تصدیق میکنند.

راست روی آنست. ولی در بطن این سیاست "چپ روی" تنفر انگیزی نیز نهفته است که کمتر مورد توجه قرار گرفته است. در هنگام برخاست جنبش توده ای در تحت رژیم های مورد بحث، که با در نظر گرفتن شرایط خصلتی انفجاری، خود انگیزته، پر جوش و خروش ولی زود گذر دارد، چنان سیاستی می تواند چنین نتیجه بدهد که خرده بورژوازی، "بورژوازی ملی" و بخشی از بورژوازی بزرگ و ارتش برای سرنگونی رژیم آماده اند، پس به پیش بسوی سرنگونی و با این سیاست طبقه کارگر را بی فکرانه بجلو راند و به مهلکه شکست اندازد. در صورتیکه سیاست صحیح در چنین شرایطی مبارزه قاطع با هر نوع تحریک از این قبیل و بجلو راندن بی موقع جنبش (و در واقع این گونه تحریک قوی ترین اسلحه ارتجاع در چنین شرایطی است) و نگاه داشتن آن در سطح تبلیغ، بسط پایه و تدارک و سازماندهی تا متناسب تر شدن توازن قواست. پرولتاریای اسپانیا با تجربه تـرو مبارز از آن بود که به چنین مهلکه ای کشانده شود، ولی ضربه سختی خورد.

این نتیجه مخرب سیاست حزب کمونیست در همان آغاز جنبش نوین کارگری، در دهه ۱۹۵۰، نقداً ظاهر شده بود. از جمله می توان از سازمان دادن عجلانه "اعتصاب ملی" در سال ۱۹۵۹، تحت این توهم که فرانکو بزودی تحت فشار کلیه اقسام و طبقات ضد فاشیست سقوط خواهد کرد، نام برد. شکست سخت حاصل از این حرکت، که با وارد آمدن ضربات پلیسی شدید بر پیکر طبقه کارگر خود مبارزین حزب همراه بود، چنان طبقه کارگر را سرخورده و دل سرد کرد که آثار آن تا چندین سال بر طرف نشد و رکود چند ساله مبارزات پس از آن یکی از بازتابهای آنست.

در سال ۱۹۶۶ نیز همین عمل، منتهی در مقیاس بسیار وسیعتری، صورت گرفت. در آنسال، همانطور که دیدیم کمیسوینهای کارگری در سراسر اسپانیا تشکیل شده بود و جنبش را رهبری می کرد. جنبش نه تنها وسعت بی سابقه ای یافته بود بلکه بسرعت در حال گسترش بود. در انتخابات سندیکائی سال ۱۹۶۶ که کارگران در آن شرکت کردند شدت تبلیغات و فشار مبارزه بقدری زیاد بود که مامورین پلیس یا اصلاً کاندید نشدند یا در انتخابات بطور مفتضحانه شکست خوردند، وعده زیادی از بهترین مبارزین پرولتاریا انتخاب شدند. در چنین شرایطی بود که حزب کمونیست دوباره نغمه های پیشین را از سر گرفت: رژیم فرانکو عنقریب سقوط خواهد کرد، علت اینکه رژیم در برابر مبارزات وسیع کارگران کاری نمی کند این است که ارتش رستمت توده ها آمده است، افسران شرافتمند باید هر چه زود تر مبارزه را آغاز کنند، تضاد بورژوازی و بورژوازی بزرگ با فرانکو آنقدر زیاد شده که زمان مبارزه متحد فرا رسیده... و بر اساس این "تجزیه و تحلیل" حزب کمونیست بار دیگر شعار سازمان دادن فوری "اعتصاب ملی" (بهمان معنائی که توضیح دادیم) را مطرح کرد. تدارک این اعتصاب دقیقاً چیزی بود که فرانکو می خواست. اولاً با پیدا شدن اوهام خیلی زیاد در رابطه با امکانات فعالیت علنی مخفی کاری عملاً فراموش شد و کلیه فعالیـن کمیسوینها شناخته شدند و ثانیاً چپ روی های حاصل فرصت خوبی

* مقصود از "اعتصاب ملی" قیام کلیه "طبقات ملی" (از جمله بخشی از بورژوازی بزرگ) برای سرنگونی رژیم فرانکو بود.

* مطرح کردن این سیاست این بار خالی از درد سر نبود و در واقع در داخل حزب چنان بحرانی ایجاد کرد که خطر انشعاب مبرفت. در هر صورت به اخراج چند نفر از رهبران منجر شد. مواضع آنها بطور خلاصه این بود که انقلاب اسپانیا انقلابی سوسیالیستی است و سرنگونی فرانکو، بخودی خود، صرفاً یک تغییر سیاسی است و تأثیر دگرگون کننده ای نمیتواند داشته باشد، و زمان بسیج برای این انقلاب هم هنوز آماده نیست، و بدین دلیل اوهام بیهوده در باره سقوط فوری رژیم فرانکو هم نباید در سر پروراند.

در مقابل محاکمات بورژوازی دوباره شدت گرفته بود، رژیم فرانکو-اعتماد بنفس و کنترل کافی برای اعلام انتخابات سندیکیائی جدید در خود احساس کرد. واضح که در چنین شرایطی که مساله اساسی افشای هرچه شدید تر و وسیعتر رژیم در تمام سطوح و دفاع از مبارزین زندانی شده و تقاضای آزادی آنهاست پذیرفتن دعوت رژیم برای شرکت (آنهم شرکت بی قید و شرط) در این انتخابات، در آن سفر حکومت نظامی، هم خیانت به سنن جنبش کارگری در اسپانیا بود، و هم مبارزات را از مجرای اصلی آن منحرف می کرد. معذالك اکثریت کمیسیونهای کارگری، که گفتیم دیگر تحت کنترل حزب کمونیست درآمده بود، بدون توجه به اعتراض سایر گروههای سیاسی، از کارگران دعوت کرد در انتخابات شرکت کنند و خود از نمایندگان طرفدار رژیم پشتیبانی کرد. لازم به ذکر است که دقیقاً سیاست صحیح تحریم این انتخابات بود که باعث رشد سریع گروههای چپ، مخصوصاً تروتسکیست ها در این دوران شد. علت آنهمه پشتك و واروهای راست و چپ حزب کمونیست (سیاستش نسبت به سندیكاهای زرد، سیاست سندیكا کردن کمیسیونها، سیاست خیانت آمیزش در قبال اوج گیری جنبش کمیسیونها...)، اگر بخواهیم خوشبینانه هم قضاوت کنیم، تلاشهای آن حزب برای بور-کراتیزه کردن جنبش و کنترل کامل بر آنست. و این خصلت از خصلت

سیاسی رفرمیسم و فرصت طلبی علنی، که ویژگیهای احزاب کمونیست است، جدا ناپذیر است. در شرایط برقراری دیکتاتوری در جنبش کارگری، کارگران خیلی سریع "رهبران" فرصت طلب را بکنار می اندازند (چند نمونه از این را در همین مقاله نشان دادیم). سیاست اخیر حزب کمونیست (یعنی بعد از فرمهای دمکراتیک اخیر در اسپانیا)، در رابطه با کمیسیونهای کارگری نیز این را بروشنی نشان می دهد. اینها که در دوران سلطه فاشیسم هوادار تبدیل کمیسیونها به سندیكا بودند، بعد از انحلال فاشیسم، یعنی در شرایطی که مساله ساختن سندیكای واحد، دمکراتیک و مستقل کارگران در دستور روز است و کمیسیونهای کارگری بهترین پایه را برای ایجاد چنین سندیكائی فراهم می کنند، از فرا خواندن کنگره برای تشکیل سندیكای واحد جلوگیری کردند و این امر باعث اولی پیدا شدن سندیكاهای متعدد و غالباً متخاصمی (سندیكای سوسیالیستها، سندیكای آنارشویستها، سندیكاهای سرخ، ...) شد و بعلاوه بحران بسیار عمیقی در داخل خود کمیسیونهای کارگری ایجاد کرد. علت این سیاست (همانطور که عده زیادی از مبارزین خود کمیسیونها - بآن اشاره کردند) حفظ کنترل بورکراتیک شدید بر کمیسیونها است، که خفقان و سرکوب پلیسی دوران قبل شرایطش را فراهم کرده بود.

و - ناصر
س - عارفی

..... باقیمانده از صفحه ۳۴

بعد از جنگ استالینیزم شکل گرفته اند (تیتوئیسم، مائوئیسم، کاستروئیسم، "کمونیسم اروپائی" و گرایشهای میانه گرای چپ در ایتالیا، اسپانیا و آلمان غربی، و غیره) بطور ناقص انتقادات بسیاری از نظام سیاسی و اقتصادی موجود در شوروی و در دیگر دولتهای کارگری بورکراتیزه شده مطرح کرده اند، با اینهمه هیچیک از این گرایشها بدیل اساسی متفاوتی در برابر نظام استالینیستی در اتحاد شوروی ارائه ننموده است و هیچکدام در برابر ساختار بورکراتیک قدرت در نظام استالینیستی بدیل منطقی قدرت مستقیم و دمکراتیک طبقه کارگر را پیشنهاد نکرده است. فهم واقعی مساله استالینیزم، بدون تحلیل مارکسیستی از بورکراسی بمثابه یک پدیده مشخص اجتماع عی بهیچوجه امکان پذیر نیست و بدون سازمان دادن قدرت مستقیم کارگری و از طریق ایجاد شوراهای انتخابی و دمکراتیک کارگری (شوراهای کارگران و دهقانان زحمتکش) همراه با یک نظام چند حزبی و با حقوق کامل دمکراتیک برای همه زحمتکشان، در چارچوب یک نظام خود - مدیریت که توسط تولید کنندگان همبسته بطور دمکراتیک متمرکز و برنامه ریزی شود، هیچگونه بدیل واقعی در برابر حکومت بورکراسی (یا احیاء سرمایه داری) موجود نیست. گرایش موسوم به کمونیسم اروپائی، در حالیکه انتقادات خود را از تعصبات و اعمال بورکراسیهای اروپای شرقی و شوروی را تشدید می کند، و در حالیکه دامنه جدلهای خود را با کرملین گسترش می دهد در نهایت، اصلاح افراطی ترین جوانب حکومت استالینیستی را پیش نهاد می کند و نه یک تغییر انقلابی آن را. احزاب "کمونیست اروپائی" هنوز پیوند اساسی خود را با بورکراسی شوروی نبریده اند و کمالکان توجیهات و بهانه های "عینی گرایانه ای" برای جنایات گذشته بورکراسی و بسیاری از جوانب شکل کنونی حکومت بورکراتیک ارائه می کنند. افزون بر این در کشورهای امپریالیستی سیاست کلی آنان که حتی در شرایط انفجار عظیم مبارزات توده ای و دایر - بر ائتلاف طبقاتی و حفظ نظام بورژوازی است لاجرم ادعای آنان را مبنی

بر رعایت دیکتاتوری در داخل جنبش کارگری و بویژه در داخل احزاب و سازمانهای توده ای تحت کنترل آنان - سست می کند. این احزاب در انتقادات خود تفاوتی در دیکتاتوری کارگری و دیکتاتوری بورژوازی را بطور شیوهداری مغشوش کرده اند و در پوشش مبارزه علیه نظام تک حزبی در شوروی، در اروپای شرقی و در چین، در واقع از این جنبش پشتیبانی می کنند که تنها بدیل موجود در برابر حکومت متکی بر نظام تک حزبی بورکراسی، قبول نهادهای پارلمانی بر اساس نمونه بورژوازی و خود داری از مبارزه علیه وجود دولت بورژوازی است. از این طریق، احزاب "کمونیست اروپائی" تله های کلی سوسیال دیکراسی سنتی در رابطه با انتقال "تدریجی" و صلح آمیز به سوسیالیسم را بار دیگر وارد جنبش کارگری می کنند.

با در نظر گرفتن این ورشکستگی ها، برنامه بین الملل چهارم در مورد دیکتاتوری پرولتاریا، یعنی حکومت مستقیم طبقه کارگر از طریق شوراهای انتخابی کارگری و چند گانگی احزاب در شوراهای به عنوان تنها بدیل جدی و منطقی در برابر دو تجدید نظر گرائی اساسی در مارکسیسم، یعنی در مقابل رفرمیسم سوسیال دمکراتیک و رسمیت بخشیدن استالینیستی به حکومت انحصاری توسط یک قشر بورکراتیک قد علم می کند. خطوط کلی این برنامه بیانگر تداوم سنتی است که از آثار مارکس و انگلس در مورد کمون پاریس از دولت و انقلاب - لنین و از اسناد نخستین کنگره های بین الملل کمونیست در مورد دیکتاتوری پرولتاریا بجا مانده است. این برنامه، بر اساس تحلیل تجربه های بعدی انقلابات پرولتری و تحلیل انحطاط بورکراتیک دولت های کارگری، ابتدا توسط تروتسکی در کتاب انقلابی که به آن خیانت شد و در اسناد بنیانی برنامه ای بین الملل چهارم، و سپس توسط مجتمعات بعدی بین الملل چهارم از پس از جنگ جهانی دوم تا بحال همچنان جامع تر شده است. سند حاضر بیشمار مارکسیستهای انقلابی را در مورد این جنبه مهم از برنامه انقلاب سوسیالیستی خلاصه می کند.



۲۲ ژوئیه ۱۹۴۲: نازی‌ها محله یهودی‌نشین ورشو را تخلیه می‌کنند.

فاشیسم و جنبش کارگری

فاشیسم یکی از انواع حاکمیت سرمایه (چه بصورت جنبش توده‌ای اجتماعی و ضد انقلابی و چه بصورت شکلی از دولت بورژوازی) محسوب می‌شود. جهت شناخت و تعریف این پدیده را ارتجاعی باید نه فقط مبارزه پیشاهنگ پرولتاریا علیه آن را در نظر گرفت بلکه لازم است مبارزه ضد استالینیسم از یک سو و ضد رفرمیسم سنتی از سوی دیگر را مورد بحث قرارداد، چرا که استالینیسم و رفرمیسم هر دو در رشد و قدرت گرفتن فاشیسم سهم داشتند و مسئول آن بودند.

نظریه‌ای که لئون تروتسکی در مورد فاشیسم ارائه کرده دستاورد این مبارزه است و تنها نظریه دقیق و همه جانبه از این شکل دولت در دوران انحطاط سرمایه داری و از جنبش ضد انقلابی فاشیستی محسوب می‌شود. تروتسکی و مبارزین اپوزیسیون چپ بین‌المللی (هسته اولیه بین الملل چهارم) همراه تحلیل خود دقیق‌تر راه عطفی جهت نابودی فاشیسم را بر پایه دستاورد کمیتسری یعنی جبهه واحد کارگری پیشنهاد نمودند.

از سوی دیگر بحث آنتونیو گرامشی در مورد فاشیسم نیز مبنای

هدف این مقاله بررسی فاشیسم (به مثابه یک حرکت توده‌ای) در مناسبت و تضاد با جنبش کارگری است. نوشته‌ای "تاریخ‌نگار" نیست که بحث گسترده‌ای پیرامون شکل پیدایش و رشد پدیدار فاشیسم و مبارزه طبقه کارگر علیه آن را عنوان کند، بلکه پس از بدست دادن مبنای یک تعریف دقیق از فاشیسم به ترسیم خطوط عمده و اساسی مبارزه‌ای می‌پردازد که درون جنبش کارگری بر سر چگونگی نبرد با آن در گرفته بود.

۱- مبنای یک تعریف دقیق از فاشیسم

نکات عمده‌ای که جهت یک تعریف دقیق از فاشیسم بکار می‌آیند محصول تحلیل نمونه‌های ایتالیای فاشیست و آلمان نازی هستند. تحلیلی که توسط علما مکتبی پس از اتفاق وقایع صورت نگرفته بلکه دستاورد مبارزه قشر پیشروی طبقه کارگر علیه سرمایه می‌باشد.

فاشیسم و شکست انقلابهای کارگری

شکست پرولتاریای آلمان در سال ۱۹۱۸ و به دنبال آن از میان رفتن کمون مونیخ و دولت شوراهای کوتاه مدت آلمان در سال ۱۹۱۹ درآمدی بر سلسله ای از شکست های متوالی طبقه کارگر اروپا بود. جمهوری شوروی مجارستان از میان رفت و ترور سفید در این کشور در لهستان، فنلاند، اتریش، کشورهای بالتیک و بالکان آغاز شد. شوراهای کارگری در هلند و اعتصاب عمومی ایتالیا (تابستان ۱۹۲۰) که خود به ایجاد شوراها و شکل گیری قدرت دوگانه منتهی شده بود، در هم گوبیده شدند. با شکست پرولتاریای آلمان در سال ۱۹۲۳ ارتجاع در اروپا پیروز شد. مسئولیت این همه به دوش احزاب سوسیال دمکرات، بین الملل دو و دو نیم است. اینان در حالیکه بر مبارزه اکثریت کارگران نظارت داشتند و از همزبونی آشکاری بر مجموعه جنبش کارگری برخوردار بودند عملاً سد راه رهبری انقلابی شده و "استراتژی" رفمیستی "فرسایش دشمن" کائوتسکی را بهانه خیانت آشکار تاریخی خویش قرار داده بودند. فاشیسم از میان مجموع این شکست ها و خیانت ها قد علم کرد. تزه های کنگره لیون (کنگره حزب کمونیست ایتالیا در سال ۱۹۲۶) که زیر نظر گرامشی تدوین شده، میگوید: "پیروزی فاشیسم را نمی توان پیروزی بر انقلاب خواند بلکه فاشیسم خود نتیجه و محصول شکست نیروهای انقلابی است".^۵ در هم گوبیدن مجموعه دستاوردها و نهاد های طبقه کارگر جهت سرمایه داری به قمار بزرگی می ماند. آغاز به این عمل در واقع اعلان جنگ داخلی است و فقط پس از توافق سلسله شکست ها کارگران ممکن است. طبقه حاکم صرفاً در سخت ترین شرایط حاضر به پذیرش مخاطرات این عمل است. به همین دلیل تجربه در هم گوبیدن کلیه دستاوردها و نهاد های کارگری چنین نایاب است. پیروزی فاشیسم بیان عدم قدرت رهبری جنبش کارگری است که نتوانسته از بحران ساختاری موجود سرمایه داری جهت منافع تاریخی طبقه سود ببرد. "چنین بحرانی همواره در آغاز اقبال پیروزی را جهت طبقه کارگر ایجاد می کند، تنها اگر او نتواند از این موقعیت به دلیل پراکندگی، ناامیدی، انشعاب و... سود ببرد، نبرد می تواند به سود پیروزی فاشیسم تمام شود".^۶ کمینترن از کنگره سوم خود جبهه واحد کارگری را بعنوان تاکتیک مبارزه علیه سرمایه داری ارائه کرده بود. تزه های لیون بدان تأکید داشتند و تروتسکی بارها بر سرائیات ضرورت ایجاد آن به مثابه یگانه راه حل مبارزه علیه فاشیسم مبارزه کرده.

فاشیسم و خرده بورژوازی

دیدیم که سرمایه انحصاری جهت تمرکز قدرت سیاسی در دست خود باید کلیه نهاد های کارگری را در هم بکوبد. دیکتاتوری نظامی - پلیسی نمی تواند چنان مبارزه طبقه کارگر را از هم بیپاشاند که در قدم بعدی کلیه نهاد های کارگری و دمکراتیک جامعه را از میان بردارد. هنوز هیچ دیکتاتوری نظامی به اجرای این عمل موفق نشده است (شاه و پینوشه هم علیرغم دستگاه ترور - یستی - پلیسی خود نتوانسته اند مانع از انکشاف مبارزه کارگران گردند). در دوران بحران اجتماعی - اقتصادی، سرمایه - انحصاری نیازمند آنچنان شکلی از حکومت است که بتواند کلیه نهاد های دمکراتیک و کارگری را بطور کامل نابود سازد و حتی اسمائاً سندیکا و مجلس و حتی باقی نگذارد. این حکومت صرفاً با پشتوانه یک جنبش توده ای می تواند ایجاد گردد و جنگ داخلی را اعلان نماید. یعنی در این حالت تنها راه پیش روی سرمایه داری ایجاد ارتش توده ای علیه نیروهای کارگری است. اینجاست که توده های

مبارزه ای است که حزب کمونیست ایتالیا در نخستین سالهای پیدایش خود علیه این پدیدار انجام داده است و در این راستا تحلیل او بیشتر از جنبه ضد رفمیسم در جنبش کارگری شکل گرفته (خواهیم دید که در مرحله چپ گرد کمینترن، گرامشی به مخالفت علیه استالینیزم نیز برخاست). در واقع کار گرامشی در این مورد مکمل نظریه تروتسکی است و صحت آن را تأیید مینماید. گرامشی پیش از هر کس دیگر خطوط اولیه نظریه انقلابی در مورد فاشیسم را ترسیم نمود لیکن بحث وی به صورت جامع و نظام دار تکامل نیافته است.

فاشیسم و سرمایه انحصاری

نخستین نکته ای که در مورد فاشیسم باید در نظر گرفت موقعیت سرمایه داری انحصاری در سالهای پس از جنگ اول جهانی است. در واقع ظهور فاشیسم نتیجه و بیان بحران اقتصادی - اجتماعی شدید دوران انحطاط سرمایه داری بود. سرمایه داری علیرغم پیروزی در مقابل انقلابهای کارگری اروپا، درگیر بحران ساختاری تولید افزونه شده که اوج آن سالهای ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳ را در بر می گیرد. تورم و بیکاری شدید که به سرعت گسترش می یافتند مهمترین بیان اقتصادی این بحران محسوب می شوند. این بحرانی بود که شرایط تولید و تحقق ارزش افزونه را سخت محدود می کرد و امکان انباشت "طبیعی" سرمایه را از سرمایه داران می گرفت.

در سالهای دهه بیست، آلمان و ایتالیا به شدت گرفتار بحران شدند. در هر دوی این کشورها (نسبت به دیگر حلقه های زنجیر امپریالیزم) بورژوازی، تازه پا گرفته بود و اعتمادی به ادامه حاکمیت خود از طریق نهاد های دمکراتیک دولتی نداشت. از سوی دیگر آن گرایش که عدم امکان تداوم شکل رقابتی تولید سرمایه داری را در سطح جهانی بیان می کرد در هر دوی این کشورها در حال رشد بود. بنا به قانون انکشاف موزون و مرکب سرمایه داری، درجه معینی از مزد واقعی، بارآوری نیروی کار، دسترسی بر مواد اولیه و بازارها، صدور سرمایه، مرحله مشخص رشد تکنولوژی و... به زیان انباشت "طبیعی" سرمایه در آلمان و ایتالیا کار می کرد. این همه ضرورت یک تغییر ناگهانی در شرایط تولید و تحقق ارزش افزونه را به سود گروه های معین سرمایه انحصاری پیش آوردند. ظهور فاشیسم بیان این تغییر خشن و بی مقدمه است.^۷ در آن کشورهایی که جنبش کارگری تکامل تاریخی نسبتاً طولانی داشته، کارگران سلسله مرتبطی از حقوق دمکراتیک را در روند مبارزه خود به جامعه سرمایه داری تحمیل نموده اند، حمله معین به هر وجه این حقوق به دنبال خود مبارزه کارگران را موجب خواهد شد. اما اگر پرولتاریا در مبارزه گسترده شکست خورده و جنبش او پراکنده باشد، امکان تماس پیشاهنگ پرولتری با کل طبقه بسته و بحران رهبری انقلابی روشن شده باشد بورژوازی می تواند در صورت تشخیص سود خود به این مبانی دمکراتیک حمله کند و آنها را از میان بردارد. شکل دمکراتیک تنها نوع حکومت بورژوائی نیست. بطور عمده بقای آن درگیر تعادل ناپایداری میان نیروهای سیاسی و اقتصادی است. آنجا که تکامل این گتئوپای - تعادل را بهم بزند (دقیقاً در دوره بحران اقتصادی و اجتماعی) بورژوازی ناگزیر است قدرت سیاسی را متمرکز کند و به قوه اجرائی اختیار بیشتر بدهد. این دیگر اثبات شده است که دستکم از نظر تاریخی شکل مطلق دولت، شکل "طبیعی" و اساسی دولت بورژوائی است. شکل دمکراتیک آن صرفاً واکنش ناگزیر در مقابل مبارزه پرولتاریا محسوب می شود.^۸

آنجا که انقلابهای کارگری شکست خورده باشند ظهور فاشیسم در شکل دولتی و در حد جامعه سیاسی رجعت به اصل سرمایه داری است.

خرده بورژوا به مبارزه آشکار علیه کارگران کشیده میشوند و همراه این حرکت اجتماعی، دوران ترور آغاز می شود که در طول آن امکان هرگونه گرد هم آیی آشکار و مخفی کارگران در غیر ساعات کار از میان می رود، آگاهترین عناصر کارگری ترور می شوند و بتدریج نهاد های این طبقه از اتحادیه تا کمیته های کارگری، از باشگاهها تا تعاونی ها نابود می شوند. اینجا دیگر سرمایه صرفاً از طریق "بدنه مسلح افراد" به جامعه حکومت نمی کند بلکه بخشی قابل ملاحظه از افراد جامعه یعنی اقشار خرده بورژوا را علیه کارگران به حرکت در می آورد و از این طریق به حاکمیت خود ادامه می دهد. این جنبش توده ای با طرح ملیت گرایی، نژاد پرستی و حتی بآداد سخن از احکام ضد سرمایه داری آغاز می شود و همواره لبه تیغ حمله اش به جانب نهاد های کارگری است. در هر دو مورد آلمان و ایتالیا، جنبش خرده بورژوا بطور مستقیم با شعارهای ضد کمونیستی آغاز شد و همپای کشتار فردی و حتی گروهی رهبران جنبش کارگری و در هم شکستن هرگونه اعتصاب و اعتراضیه وحشیانه ترین روشها، رشد یافت. توده های خرده بورژوا که بواسطه بحران سرمایه داری خانه خراب شده بودند و سهمی از مکرر سیاسی نداشتند (فاقد حزب، سندیکا و نهاد های مستقل خود بودند) به آسانی به حرکت ضد انقلابی درآمده و پرولتاریا بواسطه بحران رهبری خود نتوانست با ارائه برنامه صحیح آنان را به طرف خود بکشد.^۷

تروتسکی حرکت خرده بورژوازی علیه کارگران در خدمت سرمایه را جوهر فاشیسم میدانند. وی بتاريخ ۳ اکتبر ۱۹۳۲ در نامه ای به هواداران اپوزیسیون چپ حزب کمونیست چنین می نویسد: "مطبوعات اپوزیسیون چپ گاه چپانکای چک را فاشیست خوانده اند. ریشه این عمل اینجاست که در چین چون ایتالیا قدرت نظامی - پلیسی در دست یک حزب واحد بورژوازی متمرکز شده و کلیه احزاب دیگر به خصوص احزاب کارگری منحل گشته اند. اما با تجربه این سالها و با توجه به ابهامی که استالینیست ها در مورد مسأله فاشیسم ایجاد کرده اند، یکی دانستن دیکتاتوری کومیندان با فاشیسم صحیح نیست. هیتلر چون مثال ماقبل خود یعنی موسولینی پیش از هر چیز از جانب خرده بورژوازی ضد انقلابی حمایت شد. این جوهر فاشیسم است. کومیندان فاقد این حمایت است. در آلمان روستائیان پشت هیتلر ایستاده اند و از این طریق بطور غیر مستقیم فن پاپن را حمایت می کنند. در حالیکه در چین روستائیان مبارزه ای شدید علیه چپانکای چک انجام میدهند."^۸

در واقع در آلمان و ایتالیا بحران سرمایه داری پیش از هر چیز خرده بورژوازی را خانه خراب کرده بود. کارگران از طریق اتحادیه ها و مبارزه اقتصادی خویش مزدی در حد رفع نیازمندی های اولیه خویش بدست می آوردند. گرامشی می نویسد: "فاشیسم از خرده بورژوازی استفاده کرد. این طبقه از کارگران نفرت یافته بود چراکه خود فاقد قدرت سازماندهی و مبارزه کارگران در متن بحران سرمایه داری بود."^۹ در تظاهرات کنگره لیون نیز به حرکت خرده بورژوازی اشاره و فاشیسم "محصول سیاسی خرده بورژوازی شهر و ارتجاع روستا" خوانده شده است.^{۱۰}

فاشیسم و بناپارتیسم

ضرورت در هم کوبیدن جنبش کارگری، سرمایه را با مشکل عمده ای روبرو ساخت: در شکل "دیکتاتور" حکومت بورژوازی، بخش عمده ای از بورژوازی بطور مستقیم در ساخت قدرت شرکت دارد. اینان از طریق احزاب، مطبوعات، وسائل ارتباط جمعی، دانشگاه ها و فرهنگستانها، ادارات، نظام بانکی و... در این ساخت وارد می شوند. حلیه فاشیسم به نهاد های کارگری و نابود ساختن آنها بطور ضروری مجموعه نهاد های دیکتاتور را از میان می برد. در شرایط پیشرفته مبارزه اقتصادی کارگران سرمایه جهت تعطیل

هر نشریه کارگری باید به آزادی اندیشه و بیان در کلیت آن حمله نماید، جهت غیر قانونی کردن هر اتحادیه کارگری باید اتحادیه گرایی در کل را به خطر اندازد، برای از همه پاشاندن هر حزب و گروه طبقه کارگر باید مجموعه احزاب دیکتاتور را در آستانه غیر قانونی شدن قرار دهد. دولتی که دست به چنین عملی می زند باید علاوه بر اطمینان به اینکه از پس مبارزه کارگران برخاستد، به این مسأله نیز واقف باشد که در مرحله ای ضروری است احزاب، مطبوعات و نمایندگان "دیکتاتور" مجلس، اتحادیه گرایان بورژوا و... را نیز گوشمالی دهد. این دولت باید نقشی بطور نسبی مستقل از طبقه حاکم را بازی نماید و در حالیکه در نهایت خدمت سرمایه انحصاری را انجام می دهد، از بخش عمده افراد طبقه حاکم سلب اختیار کند. تنها با شرط استقلال نسبی انجام چنین عملی ممکن است. بدین سان شکل حکومتی فاشیسم به بناپارتیسم شباهت دارد. اما با آن تمایزی اساسی نیز دارد یعنی دارای پایه توده ای است. این تمایز در جهات عمده دیگری نیز به چشم می خورد. تروتسکی در مقاله "بناپارتیسم و فاشیسم" می گوید: "بناپارتیسم زمان حاضر نمی تواند چیزی جز حکومت سرمایه مالی باشد که بورکراسی، پلیس، ارتش و مطبوعات را رهبری می کند، زمانی که آنان حکم می راند و زمانی به آنان رشوه می دهد."^{۱۱} در همین مقاله تروتسکی به تمایز ماهوی حکومت سرمایه مالی با شکل کلاسیک بناپارتیسم می پردازد. این تمایز زاده شرایط وجودی و کارکرد های متفاوت است. طبقه کارگر فرانسه در سال های ۵۰-۱۸۴۸ از نظر ایزکتیو امکان لازم جهت تسخیر قدرت سیاسی را نداشت. بناپارتیسم در این حالت ایجاد شده بود. در حالیکه در آلمان ۳۳-۱۹۱۸ پرولتاریا از نظر سوبژکتیو (به دلیل بحران رهبری پرولتاری و در تقابل روشن و مستقیم با شرط ایزکتیو) امکان کافی جهت تسخیر را نداشت. فاشیسم در این حالت ایجاد شده و ماهیتاً خصلتی متفاوت از بناپارتیسم گرفته است. حزب فاشیست در نهایت چیزی بیش از معرف سیاسی سرمایه انحصاری نبوده و نقش آن برآوردن خواست های سرمایه در مجموعه دستگاه دولتی و جامعه ملی میباشد. فاشیسم به مثابه واکنش در مقابل واقعیت ایزکتیو صرفاً بواسطه بحران مژمونی طبقه حاکم و مبارزه درونی فراکسیونهای آن نقش بطور نسبی مستقل یافته و دقیقاً به همین دلیل دامنه استقلالش سخت محدود است. تنها در خدمت سرمایه انحصاری میان فراکسیونهای طبقه حاکم بند بازی می کند.

فاشیسم یک بلوک جدید قدرت را از طریق اشکال تازه سازمان دهی گسترش می دهد، عبارت دقیق تر بلوک تاریخی جدیدی را از طریق دستگاه سرکوب خویش ایجاد می نماید. بلوکی که بطور دقیق هم راستای منافع سرمایه انحصاری است. فاشیسم باید میان فراکسیونهای بورژوازی تقسیم نیروی جدیدی ایجاد کند تا مطابق آن سلطه اقتصادی سرمایه بزرگ بر سطح جامعه برقرار گردد. بدلیل این نقش فاشیسم آن را صرفاً "سلطه سرمایه مالی" خواندن خطاست.

ظهور فاشیسم راه حلی بر بحران درونی سرمایه داری است، تزمای لیون به فاشیسم به مثابه تعادل دهنده به تقسیم نیرو میان فراکسیونهای بورژوازی برخورد کرده اند: "فاشیسم وحدت ارگانیک میان کلیه نیروهای بورژوازی را اختیار یک ارگانیزم واحد سیاسی محسوب می شود."^{۱۲} بحث در مورد مناسبت فاشیسم و بناپارتیسم توسط تالهایمر (هم رزم روزا لوکزامبورگ) که در سال ۱۹۲۹ از حزب کمونیست آلمان اخراج شده) در تقابل با نظریه رسمی کمینتن ارائه شده است. وی نظریه خود را مستقیماً بر مبنای تحلیل مارکس از بناپارتیسم استوار نموده و معتقد است که بورژوازی آلمان جهت تضمین حاکمیت اجتماعی خود قدرت سیاسی را به رژیم فاشیستی سپرده که در تحلیل نهائی از نظر محتوای اجتماعی خود بورژوازی است لیکن می تواند خصلت "میان طبقائی" داشته باشد.^{۱۳} تالهایمر تفاوت این دورا چنین می بیند که رشد استقلال دستگاه

دولتی در بنیاد پارتیزم طریق " سنتی " فشار بر طبقه کارگر را به همراه دارد، در حالیکه این رشد در فاشیزم تخریب تمامی نهاد های طبقه کارگر را موجب می شود. • علیرغم این واقعیت که بحث تالهایمر یاری عمده ای به شناخت فاشیزم می دهد، این نکته که او نتوانسته رشد فاشیزم را بر مبنای بحران رهبری پرولتاریا بررسی کند باعث شده که در مقایسه صوری خود میان فاشیزم و بنیاد پارتیزم به عدم قابلیت پرولتاریا در رهبری ایمان آورد. • به این ترتیب تالهایمر نتایج غلطی از بحث خود گرفت و نتوانست راه حل عملی پیش پای پرولتاریا بگذارد.

از سوی دیگر تأکید افراطی بر جنبه استقلال حکومت فاشیستی خطاست. • پولاک و هورکهایمر از نویسندگان سرشناس مکتب فرانکفورت به چنین اشکالی دچار آمده اند. • هر دو در سالهای دهه چهل سلطه فاشیست ها را کنترل دولت بر صنعت بزرگ، ارتش و حزب دیدند و از این رو فاشیزم را سرمایه داری دولتی خواندند.^{۱۰} این پدیده به گمان آنها دارای پنج جنبه است: ۱) سرمایه خصوصی را در تمام زمینه ها عقب زده؛ ۲) دولت را مأمور اجرای مهمترین کارکردهای سرمایه خصوصی کرده؛ ۳) به برخی واقعیات سرمایه داری کلاسیک چون فروش نیروی کار و سود جوئی اهمیت کلیدی داده؛ ۴) به هیچ روشی از سوسیالیسم محسوب نمی شود؛ و ۵) به مسائل سیاسی در قیاس با مسائل اقتصادی اولویت داده است. • فروض اصلی نظریه دو جنبه نخست می باشند که هر دو از پایه خطا هستند. • در عمل نه نازی های آلمان و نه فاشیست های ایتالیا هرگز مالکیت خصوصی را عقب نزدند و در زمینه تولید نقش مستقلی ایفاء نکردند. • تروتسکی پنج سال قبل از اینکه پولاک نظریه اش را ارائه کند در پاسخ به کسانی که مشابه عقیده او را عنوان می کردند (تروتسکی آنها را دولت گرا می خواند) گفته: " دولت فاشیستی صاحب کارخانه ها نیست. • بلکه صرفاً یک میانجی میان صاحبان آنهاست "^{۱۱}.

فاشیزم و جامعه سیاسی

دیدیم که فاشیزم قبل از هر چیز باید بمثابة یک جنبش توده ای مورد بررسی قرار گیرد، تنها پس از تحلیل این واقعیت می توان آن را بمثابة یکی از نهاد های جامعه سیاسی مورد بحث قرار داد، یعنی آن را چون شکل حکومتی، گروه یا حزب مطالعه نمود. • رابطه میان شکل حکومتی فاشیزم و جنبش توده ای فاشیستی رابطه ای ارگانیک و مستقیم است، وجود نخستین صرفاً به وجود دوم وابسته است. • عبارت بهتر نمی توان فاشیست ها را در راس قوه مجریه دید بدون اینکه جنبش توده ای ارتجاعی خرده بورژوا در حال تکوین باشد، در حالیکه میان احزاب و گروه های فاشیستی با این جنبش رابطه ای متفاوت برقرار است. • امروزه در جهان احزاب فاشیستی گوناگونی وجود دارند که هیچ یک از کوچکترین پایه توده ای بر خودار نیستند. • آنها را به سادگی می توان فاشیست خواند، تمامی مشخصه های اصلی پیدایش حزب فاشیست ایتالیا یا ناسیونال سوسیالیسم آلمان نزد آنها مشاهده می شود. • بدون برنامه و استراتژی معین در تخاصم با پرولتاریا و احزاب این طبقه (خاصه احزاب انقلابی کارگری) ایجاد شده اند و رابطه روشن با سرمایه انحصاری دارند. • دارای ایدئولوژی فاشیستی هستند، ضد یهود، ناسیونالیست و نژاد پرستند (در مورد آخر در اروپا بصورت دشمنی با کارگران مهاجر آسیائی و آفریقائی مشاهده میشود). • فاشیست ها در انگلستان عضو یک گروه معین و در فرانسه و ایتالیا و آلمان عضو گروه های متعدد که با هم در رابطه اند می باشند و در اسپانیا بطور سنتی گرد فلا نژیست ها و در پرتغال گرد شخصیت های نظامی دست راستی جمع شده اند. • این گروه ها با رشته های معینی با احزاب دست راستی بورژوائی ارتباط یافته اند. • مثلاً در فرانسه یک سندیکای فاشیستی آنها را به کلیست ها وصل می کند

(رابطه میان حزب ژاک شیراک با فاشیست ها مدتهاست برملا شده) در انگلستان از طریق خانه های انتخاباتی با حزب محافظه کار در تماس اند در اسپانیا بطور مستقیم در ارتش و پلیس دست دارند ...

اما باید دانست که میان این گروه های فاشیستی و جنبش توده ای فاشیزم تفاوت بسیار هست. • این همان تفاوتی است که میان عملکرد حزب نازی با کارگروه های ارتجاعی که پس از شکست انقلاب های کارگری ۱۹۱۸-۲۳ در اروپا ایجاد شده بودند، موجود بود. • علیرغم این مساله که برخی از این گروه ها را می توان فاشیست خواند (لژیون میکائیل در رومانی، گروه صلیب درون ارتش سفید مجارستان و...) هیچ یک مورد دولت فاشیستی به معنای دقیق کلمه نشدند. • وقتی گارد های سفید مجارستان حکومت هورتی را ایجاد کردند، این حکومت حتی از جانب افرادی که داخل کمینترن بودند فاشیست خوانده شد. • کارل زتکین در گزارش خود به سومین پلنوم کمینترن (ژوئن ۱۹۲۳) به درستی یاد آور شد که: " فاشیزم یکی از دیکتاتوری هورتی در مجارستان متمایز است ... آن را به هیچ وجه نمی توان کینه توزی بورژوازی علیه پرولتاریای مبارز دانست. • بطور ایزکتیو و تاریخی فاشیزم بیش از مجازات پرولتاریا ست "^{۱۲}. • در اسپانیا دیکتاتوری خوزه پریمود ریورا که تکیه به اشرافیت سنتی و سرمایه داشت را به هیچ وجه نمی توان حکومت فاشیستی خواند چرا که بقول تروتسکی " بر بنیاد واکنش توده های خرده بورژوا استوار نشده بود "

اما همانطور که تروتسکی اشاره کرده می توان دید " اسپانیا به همان طریقی رفت که ایتالیا از ۱۹۱۸-۱۹ در آن راه سپرده بود، غلیان، اعتصاب ها، اعتصاب عمومی، اشغال کارخانه ها فقدان رهبری انقلابی، سقوط جنبش، رشد فاشیزم، دیکتاتوری ضد انقلابی "^{۱۳}. • رشد فاشیزم در اسپانیا به روشنی بیان خیانت تاریخی استالینیزم است. • حکومت فرانکو در دفاع از اشرافیت سنتی، سرمایه، منافع ارتش و کلیسای کاتولیک ایجاد شد. • در روند جنگ داخلی و نبرد فرانکو و فلا نژیست ها علیه طبقه کارگر تکیه متجاع به ارتش بود. • ارتشی که پایه در اقصای خرده بورژوازی روستا داشت. • سیاست حکومت جبهه خلق (در این باره در قسمت های بعدی مقاله بیشتر بحث خواهد شد) که استالینیزم ها در آن شریک داشتند مخالفت با تقسیم زمین میان دهاقین بود، در حالیکه تنها تقسیم بلاعوض زمین می توانست پایه توده ای فاشیزم را در میان اقصای خرده بورژوازی روستا از میان ببرد و در عمل، سرباز گیری ارتش فرانکو را غیر ممکن سازد. • حکومت جبهه خلق حتی در مقابل جنبش خود بخودی دهقانان جهت تقسیم زمین ایستاد. • بدین سان دهقان اسپانیائی از این جبهه خلق که آشکارا علیه منافع وی عمل می کرد روی تافت و به جانب دشمن رفت که هم هزار وعده میداد و هم پاپ رم او را تقدیس می نمود. • جبهه خلق در اسپانیا عامل رشد دهنده فاشیزم شد و برای آن پایه توده ای ایجاد کرد و خود در کوبیدن کمیته های کارگری و واحد های دهقانی تقسیم زمین، ترور رهبران انقلابی جنبش پرولتری (چون آندرسن) نابود ساختن میلیس ها و ارگانهای خود بخودی دفاع کارگری پیشقدم شد، عاقبت طبقه کارگر را بدون اسلحه، پراکنده و مایوس به دست قصاب سپرد.

پیش از ختم بحث در ماسیت فاشیزم و جامعه سیاسی باید به یکی از مهمترین عناصر دولت فاشیستی یعنی دستگاه تولید اختناق دولتی آن اشاره کرد. • تاسکا یکی از رهبران حزب سوسیالیست ایتالیا سالهای جنگ امپریالیستی و از رهبران جناح راست حزب کمونیست ایتالیا در کتاب خود تولد فاشیزم مساله جالبی را مطرح می نماید، او نشان می دهد که نزد فاشیست ها تاکتیک مهم است، آنها فاقد برنامه میباشند. • مساله صرفاً تسخیر قدرت سیاسی و پس از آن حفظ این قدرت است. • نقش سازماندهی نظامی و پلیسی به همین دلیل در آن کلیدی است.^{۱۴} • تاسکا در کتابش مساله جالبی را مطرح می نماید،

ا و نشان می‌دهد که نزد فاشیست‌ها تاکتیک مهم است، آنها فاقد برنامه می‌باشند مساله صرفاً تسخیر قدرت سیاسی به همین دلیل در آن کلیدی است^{۱۶}. با اینکه تاسکا از طرح این بحث جالب نتیجه غلط می‌گیرد که پس فاشیزم را از طریق "تاکتیک‌های توده‌ای" و نقش خرده بورژوازی نمی‌توان شناخت باز اهمیت بحث وی بواسطه روشن نمودن یکی از مهمترین ریشه‌های کارآئی دستگاه اختناق فاشیستی باقی می‌ماند. موسولینی خود مساله نداشتن استراتژی را چنین بیان کرده: "برنامه ما خیلی سراسر است، ما می‌خواهیم به ایتالیا حکومت کنیم، اینهمه از ما درباره برنامه می‌پرسند، برنامه زیاد ارائه شده اما نجات ایتالیا در آن نیست در آدمها و اراده قوی است"^{۱۷}.

می‌توان گفت فقدان برنامه صحیح و کارآ-برنامه‌ای که مسائل کلیدی زندگی اقتصادی طبقه حاکم را حل نماید، همواره یکی از دلائل تقویت دستگاه اختناق دولتی بوده است. صرفاً مورد فاشیزم دلیل بر اثبات این نکته نیست، بلکه نمونه‌های دیگری میتوان ذکر کرد: رشد دستگاه پلیسی استالین همزمان با سردرگمی بروکرات‌ها در مقابل مساله صنعتی شدن سریع و مساله کشاورزی بود. یا در سالهای اخیر شکست برنامه‌های اقتصادی دولتهای سرمایه - داری اروپا بطور روشن دستگاه اختناق دولتی را رشد داده، مثال بارز این مورد فرانسه است. شکست برنامه بار نخست وزیر فعلی همراستا با قدرت گرفتن آزادهای پلیس یونیا تفسکی وزیر کشاور شده است.

فاشیزم و جامعه ملی

گرامشی میان دستگاه دولتی تولید ایدئولوژی و ماشین دولتی اختناق فرق می‌گذارد. این تفاوت میان کارکرد دولت بظاهر دستگاه اختناق "بعنوان پلیس یا نگهبان شب که ظاهراً نظم عمومی را مراقب است" با کارکرد دیگر دولت که در زمینه جامعه ملی تولید ایدئو-لوژی می‌نماید، موجود است. نخستین از طریق نهاد های پلیس، ارتش، ژاندارمری، زندان، محاکم عادی و نظامی... کار می‌کند و دومی از طریق مدارس و دانشگاه‌ها، موسسات مذهبی، خانواده، و مسائل ارتباط جمعی، جرایم، سندیکاها و...^{۱۸}.

بسط ایدئولوژی فاشیستی از یکسو در مناسبت با حرکت خرده-بورژوازی و از سوی دیگر در تطابق با خواستهای سرمایه انحصاری انجام گرفته، هر یک از جنبه‌های این ایدئولوژی نمایانگر این دو رویه می‌باشند^{۱۹}. با پیروزی فاشیزم سرمایه انحصاری توانست مقاومت و نهاد های کارگران را در هم بکوبد و شرایط تولید و تحقق ارزش افزوده را به سود خویش تغییر دهد. در این مرحله سرمایه انحصاری خواستار تغییر عمده در عرصه جهانی به سود خویش بود. از سوی دیگر تنها تعرض نظامی و تولید صنعتی می‌توانست به شکل تورم دائمی پاسخ بدهد. بحران ساختاری سرمایه داری در متن خود نیاز به تغییر نیروهای موجود در عرصه انباشت سرمایه را عنوان می‌کند و تغییر بنیادی نظام حاکم بر بازار جهانی را خواستار می‌شود. نظامی‌گری و جنگ طلبی فاشیزم حاصل این واقعیت است. جهت پیشبرد این مساله دستگاه دولتی تولید ایدئولوژی در سطح هر جامعه که فاشیست‌ها بر آن استیلا یافته بودند جنگ را به صورت یک ضرورت تاریخی تبلیغ می‌نمود. ریشه‌های فکری جامعه-شناسی بورژوازی که نوعی تکامل گرایی مبتذل را بر مبنای "انتخاب نوع عالیتر" عنوان می‌نمود توسط ایدئولوگهای فاشیست بعنوان مهم ترین دستاورد در علوم انسانی معرفی شد جنگ دائمی انواع - تنها به سیاست نظامی‌گری و ژئوپلیتیک فاشیست‌ها بلکه به نژاد - پرستی و ضد یهودیت آنها "جنبه علمی" می‌داد. در این زمینه گئورگ لوکاچ تحقیق جالبی دارد، وی نتیجه منطقی تخریب نظریه داروین و انطباق مکانیکی آن در زمینه علوم اجتماعی را چیزی جز نژاد پرستی نمی‌بیند^{۲۰}.

بهر حال تاسیونالیزم و نژاد پرستی وجوه روشن ایدئولوژی فاشیستی هستند. اینان بطور مستقیم حرکت توده‌ای خرده بورژوازی علیه کارگران را تسریع نمودند و مکمل شعار ناسیونال سوسیالیسم گشتند. سوسیالیسم اینجا بمعنای ابزار رفع نیاز مادی تمام اقشار خرده بورژوا بکار رفته است. فراموش نکنیم که در قرن نوزدهم نیز نظریه با فان این اقصا ر جهت رفع این نیاز در چارچوب سوسیال-لیزم بحث داشته اند. سوسیالیسم خرده بورژوازی که بقول مارکس و انگلس در بیانیه حزب کمونیست "تضاد های موجود در شرایط تولید جدید را موشکافانه تشریح می‌کرد" و راه حل را در "احیاء وسائل قدیمی تولید مبادله و و همپای آن احیاء مناسبات مالکیت گذشته و اجتماع گذشته" می‌دید^{۲۱}. حالا در خدمت سرمایه روند حرکت توده های عظیم خرده بورژوا علیه کارگران را تسریع می‌نمود، آنان را ضد کمونیست‌ها بر میانگيخت، "عظمت" را پیش آلمان ورم باستان را تصویر می‌کرد، تسخیر هندوستان را به "نژاد برتر آلمان" و آفریقا را به "ابر مردان ایتالیا" بشارت می‌داد و از "نظم نوین" حکایت می‌کرد. فاشیزم آشکارا ضد دمکراسی است، در سطح قدرت سیاسی يك حزب ارگان اجرائی است. تقسیم قوا که همواره اسطوره غیر کارآی بورژوازی بوده، در ساخت فاشیستی قدرت سیاسی بطور کامل از میان می‌رود. ایفای نقش قوه مقننه بعنوان محل شور و تقسیم قدرت میان فراکسیونهای بورژوازی به عهده حزب فاشیستی واگذار می‌شود. اهمیت یافتن قوه مجریه بعنوان یکی از مهمترین جنبه های ایدئولوژی فاشیستی، در رهبری فردی نمایان می‌شود. نقش عمده هیتلر و موسولینی در کارکرد این ایدئولوژی به اشکال گوناگون مورد بحث بوده. به گمان گرامشی این یکی از جنبه های سزاریزم است. این اصطلاح به يك معنی قدرت بند بازی میان فراکسیونهای طبقه حاکم را نشان می‌دهد و به معنی دیگر اشاره به پیدایش ناگزیر "يك شخصیت بزرگ و قهرمان" دارد که در راس قوه مجریه بایستد و نیاز تاریخی خرده بورژوا به يك پیامبر که نه فقط رهبر حزب بلکه رهبر دولت هم باشد را برآورد.

۲- ایتالیانیزم و رژیم فاشیزم در مقابل فاشیزم

در بحث از مبارزه طبقه کارگر علیه فاشیزم باید این نکته را به یاد داشته باشیم که رهبری جنبش کارگری اروپا بطور عمده در دست رفرمیست های سنتی (سوسیال دمکراسی) و استالینیست ها بود. خیانت تاریخی این دو به منافع تاریخی طبقه کارگر، هر یک به گونه ای بر رشد فاشیزم اثر گذاشته و در نهایت مانع انکشاف روند مبارزه انقلابی کارگران علیه سرمایه و فاشیزم شد. این دو با گریز از طرح و عمل جبهه واحد کارگری راه را بر رشد فاشیزم گشودند. در این بخش بطور مختصر به بحث از "مبارزه" آنها با فاشیزم می‌پردازیم.

چپ گرد کمینترن و مساله فاشیزم

کمینترن در کنگره ششم خود (۱۹۲۸) اعلام کرد که "مرحله نهائی حیات سرمایه داری فرارسیده است". تحلیل رسمی بین - الملل کمونیست بر این پایه قرار داشت که پس از جنگ امپریالیستی مرحله رشد مبارزات انقلابی طبقه کارگر پیش آمد که به "دلائل گوناگون" شکست خورد. سپس مرحله دوم که دوره فروکش بحران انقلابی و پیروزی ارتجاع و ثبات نسبی به سود سرمایه داری بود رسید، اکنون مرحله سوم آغاز می‌شود که مرحله سقوط نهائی و بحران عظیم سرمایه داری جهانی است. "دوره ای است که امپریالیسم نیروهای خود را علیه جنبش های انقلابی و علیه اتحاد شوروی بسیج نموده است... جنگ جهانی آینده قریب الوقوع است" (برنامه بین الملل کمونیست. مصوبه کنگره ششم)^{۲۲}.



مطابق این تحلیل ارتجاع تمام مامورین خود را علیه انقلاب گرد آورده ، مهمترین این مامورین احزاب رفرمیست و سوسیال دمکرات هستند که وسیله خرابکاری نیروهای ضد انقلابی درون جنبش کارگری محسوب می شوند و خصلت فاشیستی بخود گرفته اند . " در دوره ای که وضعیت سرمایه داری بحرانی است ، سوسیال دمکراسی نقش فاشیستی ایفاء می نماید " ۲۵ . سوسیال دمکراسی همزاد فاشیزم است و حالا بدل به سوسیال فاشیزم شده (سوسیالیست در حرف ، فاشیست در عمل) . احزاب کمونیست جای هیچگونه همکاری با سوسیال فاشیست ها ندارند . بر عکس آنها از طریق مبارزه ایدئولوژیک علیه آنهاست که کارگران آگاه می شوند . سکتاریزم این مرحله از فعالیت کمینترن (معروف به مرحله سوم ، همراه است با تخریب رفرمیستی احزاب کمونیست . در اوج این مرحله یعنی سیال ۱۹۳۰ است که حزب کمونیست آلمان برنامه انتخاباتی خود را " جهشت آزادی اجتماعی و ملی خلق آلمان " اعلام می کند . ۲۶ این بیان " راه ملی به سوی سوسیالیزم " است که ریشه در استراتژی رفرمیستی " فرسایش دشمن " دارد (این استراتژی در سال ۱۹۱۱ - توسط کائوتسکی تدوین شده بود) و نشان می دهد که سازش طبقاتی مهمترین جنبه عملی " نظریه " سوسیالیزم در یک کشور می باشد . نظریه سوسیال فاشیزم در نخستین قدم توجیه کننده فراراستالینیست ها از ایجاد جبهه واحد کارگری علیه فاشیزم بود (بین الملل کمونیست بحث پیرامون اهمیت جبهه واحد را درون یخس های خود تحریم کرده بود) . در قدم بعد کار انحراف به آنجا کشید که حزب کمونیست آلمان ، دشمن اصلی را سوسیال دمکراسی دانست و فاشیزم را پدیده ای زود گذر تلقی نمود . پس از انتخابات ۱۹۳۰ افزایش کثی آراء به این حزب اطمینان داد که جهت مبارزه با سوسیال فاشیست ها " توان کافی دارد . تروتسکی در آثار این دوره خود خطر جدی رشد فاشیزم را گوشزد می نماید و به حزب کمونیست آلمان و کمینترن هشدار می دهد که تنها طریق مبارزه با فاشیست ها ایجاد جبهه واحد کارگری با همه نیروهای طبقه کارگر می باشد . از طرف دیگر فاشیست ها در عرض دو سال ۳۰-۱۹۲۸ بیش از شش میلیون رای بدست آورده و صد هزار نفر را در سازمانهای نظامی - ضربتی خود ، خاصه سازمان جوانان هیتلری عضو نموده بودند . مهمترین دلیلی که موجب این سیاست چپ روانه جنون آمیز و سکتاریزم افراطی کمینترن شده بود ، تضاد منافع بورکراسی با رشد منطق ایژکتیو مبارزه طبقاتی در اروپا بود . در شرایطی که با تاکتیک جبهه واحد کارگری می شد ، مجموعه طبقه را در فعالیت عملی مشترک بر پایه استقلال کامل سازمانی و برنامه ای هر یک از احزاب و گروه های سیاسی آن به مبارزه کشید ، واضح است این مبارزه علیه منافع قشر بورکراتیک حاکم در شوروی نیز انکشاف می یافت . این نکته در تجربه های گوناگون تاریخ ، پس از انحطاط بورکراتیک دولت شوروی و ستاورد های اکثراً ، اثبات شده بدین معنی که بورکراتها با تمام قدرت در مقابل تکوین روند مبارزه انقلابی ایستاده اند و تا آنجا که بتوانند از بکار بردن تاکتیک هایی که به انکشاف این روند یاری می دهند خودداری می نمایند .

ریشه های "نظریه" سوسیال فاشیزم

طرح سوسیال فاشیزم نقطه نهائی رشد انحرافی بود که سال ها در بحث های درونی کمینترن بر سر مساله فاشیزم و ارزیابی نقش سوسیال دمکراسی وجود داشت . زینوویف در گزارش بیستمین چهارمین کنگره کمینترن می گوید : " فاشیست ها پیش از هر چیز اسلحه ای در دست مالکین زمین هستند " ۲۷ . در همین کنگره یوردیگا یکی از نمایندگان حزب کمونیست ایتالیا گفت : فاشیزم هیچ چیز جدیدی برای بورژوازی ندارد ، تخیبیری در افراد حکومت است و بس " ۲۸ . در کنگره پنجم مساله دوباره مطرح شد . حتی

قطعنامه ای در مورد فاشیزم گذشت . یوردیگا در این کنگره گفت : " فاشیزم اساساً تکرار بازی کهنه احزاب چپ بورژوازیست که پرولتاریا را به آراش دعوت می کند " ۲۹ . این جمله بیان آشکار سوسیال فاشیزم است ، " احزاب چپ بورژوا " از نظر یوردیگا احزاب سوسیال دمکرات هستند و فاشیزم بازی آنها را تکرار می کند . یوخارین در کنگره سیزدهم حزب کمونیست شوروی (مه ۱۹۲۴) میان تاکتیک های فاشیزم و ائتلاف سوسیالیست ها و بورژواها مشابهت کامل " می بیند " . و این نیز چیزی جز بیان سوسیال فاشیزم نیست . با توجه به این احکام می توان قطعنامه کنگره پنجم کمینترن را مورد بررسی قرار داد " در این دوره بحران سرمایه داری و تخریب سریع نظام تولیدی آن ، فاشیزم بلافاصله پس از پیروزی بواسطه تضاد های درونی خود نابود خواهد شد ، فاشیزم یکی از اشکال کلاسیک ضد انقلاب در دوران سقوط سرمایه داری و انقلاب پرولتاری است " ۳۱ . این تعریف از فاشیزم چیزی بیش از کلی بافی بچگانه نیست . فاشیزم را نوع کلاسیک حاکمیت سرمایه می خواند و هر عنصر تازه در مشکل این حاکمیت را منکر می شود . بعلاوه ، این برداشت از رشد و نابودی فاشیزم یکسره مکانیکی و غیر واقعی است . با چنین درکی از مساله است که " سوسیال دمکراسی و فاشیزم دارای دو روش متفاوت در خدمت هدف واحد " به نظر آمده ابد (ص ۷۵۶ متن آلمانی پروتکل کنگره پنجم) . زینوویف در نطق ۹ ژوئیه ۱۹۲۴ خود در دفاع از این نظر گفت : " فاشیزم و سوسیال دمکراسی آخرین سلاح بورژوازی اروپاست . منشور فاشیزم در دوران سقوط سرمایه داری معادل یکدیگر هستند " ۳۲ . تروتسکی در ۲۸ ژوئیه ۱۹۲۴ در پاسخ به زینوویف این بحث را بچگانه و بیمورد می خواند ۳۳ .

مبارزه علیه "نظریه" سوسیال فاشیزم

اپوزیسیون چپ مبارزه شدیدی را علیه " نظریه " سوسیال فاشیزم خاصه در دوران تدارک پلنوم دوم بین الملل کمونیست (۱۹۲۹) به پیش برد و این عمل را علیرغم ممنوعیت و فعالیتش در داخل شوروی انجام داد . تروتسکی در کتاب بین الملل سوم پس از لیکن شدیدترین انتقاد را از این نظریه به عمل می آورد . وی نظریه اپوزیسیون چپ را بیان می کند که : فاشیزم جای ارگانهای عادی دولت بورژوازی می نشیند تا خطر انقلاب کارگری را رفع کند ، این مساله که سوسیال دمکراسی نیز در زمانه خطر نو سکه ها را به یاری بورژوازی می فرستد نباید اسباب فراموش کردن اهمیت تمایز سیاسی فاشیزم با سوسیال دمکراسی گردد . تروتسکی یاد آور می شود که رهبری کمینترن بجای پذیرش این تحلیل ، یگانگی بی معنا و مهملی میان فاشیزم و سوسیال دمکراسی می بیند و با طرح مساله " دوره - زوال سرمایه داری " صرفاً دوره نبرد داخلی آشکار فاشیزم با کارگران را با دوره " فادی " مبارزه طبقاتی اشتباه می کند ۳۴ .

" مرحله سوم " و سکتاریزم رهبری کمینترن از جانب گرامشی نیز مورد نقد بوده است . او که در فاصله سالهای ۲۵-۱۹۲۳ درون حزب کمونیست ایتالیا مبارزه می کرد تا توده های عضو حزب را به ضرورت شرکت در جبهه واحد کارگری با دیگر احزاب طبقه کارگر خاصه حزب سوسیالیست ، قانع نماید و در این راه با سکتاریزم چپ روها مواجه شده بود ، در زندان موسولینی از دو جهت این مبارزه را پیش برد . یکی بحث با رفقای کمونیست همزندان (در زندان های توری و باری) و دیگر از طریق کار نظری و نگارش دفاتر زندان . در مورد اول چند تن از کمونیست های زندانی که در بحث های وی شرکت داشتند گزارش های جالبی به دست داده اند . مهمترین آنها مقاله آتوسالیا می باشد که در واقع گزارش وی به بایگانی حزب کمونیست ایتالیا در مورد موقعیت گرامشی در زندان محسوب می شود ۳۵ . به موجب این اسناد روشن می شود که گرامشی به شدت با سکتاریزم حاکم بر کمینترن مخالف بوده و در بحث هایش سوسیال

فاشیزم را مردود می‌شمرده • اودرک کمینترن از فاشیزم را مکانیکی میدید و بر سر ضرورت مبارزه برای " بدست آوردن حقوقی که فاشیزم پایمال کرده " پافشاری می‌کرد • در جهت دوم یعنی کار نظری • مجموعه درک گرامشی از استراتژی نبرد موضعی بر پایه جبهه واحد کارگری عنوان شده • در دفتر زندان ایجاد این جبهه نه تنها جهت نابود ساختن فاشیزم بلکه جهت مبارزه قاطع علیه سرمایه مورد بحث اوست •

گردش به راست کمینترن و سیاست جبهه خلق

کنگره هفتم کمینترن در ژوئیه ۱۹۳۵ تشکیل شد • چهارده ماه قبل از این تاریخ فراخوان کنگره اعلام شده بود • تاخیر در برقراری آن معلول انتظار کادر رهبری کمینترن بود تا نتایج بحث بر سر نزدیکی برنامه ای میان احزاب کمونیست و سوسیالیست در فرانسه برایشان روشن گردد • در واقع این بحث خود نتیجه پیمان همکاری نظامی میان شوروی و فرانسه بود • با روشن شدن امکان نزدیکی • مرحله جدیدی در حیات کمینترن آغاز شد • مرحله ای که به گهگاه ترین شکل بیان سازش طبقاتی است • طرح جبهه خلق که در این ایام در دست بورکراتهای رهبری کمینترن در دست تکمیل بود پایه اصلی بحث کنگره هفتم را تشکیل میداد • کنگره به ریاست دیمیتروف آغاز شد و بحث عمده آن بر سر گزارش وی در باره "تهاجم فاشیستی و وظائف بین الملل کمونیست در مبارزه جهت وحدت طبقه کارگر علیه فاشیزم" بود • تعریفی که در این گزارش از فاشیزم شده چنین است: "فاشیزم دیکتاتوری تروریستی و آشکارای مرتجع ترین • شوونیست ترین و امپریالیست ترین عوامل سرمایه مالی است" ۳۶ • پس از این تعریف مضحک راهی که جهت مبارزه با "امپریالیست ترین عوامل" (کذا) پیشنهاد می‌شود جبهه خلق است • جبهه ای که دیمیتروف وجود آن را بر پایه جبهه واحد کارگری استوار خوانده ۳۷ • روشن نیست غرض وی از جبهه واحد چیست • همان جبهه ای که لنین و تروتسکی آن را در کنگره های سوم و چهارم کمینترن مطرح ساخته بودند ؟ همان که بر مبنای اتحاد عمل در مبارزه مشترک علیه کل بورژوازی و یا حفظ استقلال کامل سیاسی و تشکیلاتی هر حزب و گروه شرکت کننده مشخص شده باشد ؟ اگر چنین است پس چه ارتباطی میان این جبهه واحد با جبهه خلق وجود دارد ؟ جبهه خلقی که بر مبنای اتحاد برنامه ای و سیاسی میان احزاب کارگری و بورژوازی ایجاد می‌شود و علیه بخشی از بورژوازی موضع دارد • کوچکترین تشابهی میان جبهه واحد کارگری با جبهه خلق وجود ندارد • میان استقلال کامل احزاب کارگری که در ترزهای جبهه واحد کمینترن انقلابی طرح شده و تسلیم کامل برنامه ای • عملی و سیاسی احزاب کارگری به بورژوازی کسسه دیمیتروف فرمانش را صادر می‌کرد هیچ وجه مشابهی موجود نیست • امروزه استالینیست ها کوشش دارند دیمیتروف را بعنوان "یک استراتژیست بزرگ" معرفی نمایند • مثلاً ارگان نظری حزب کمونیست بریتانیای کبیر می نویسد که دیمیتروف بر مبنای انتقاد از سکتاریزم دوره سوم • طرح جبهه خلق را ریخته که این طرح راه مبارزه با فاشیزم را باز نموده و ... اما واقعیت این است که دیمیتروف نه تنها در دوره سوم به مبارزه ای علیه " سکتاریزم حاکم" دست نزد بلکه خود علاء فعالیتین و نظریه بافان این مرحله بشمار می‌آمد • وی در کنگره ششم کمینترن گفته بود: " باید با فاشیزم که سوسیال دمراسی پیشقدم و راهنمای آن محسوب میشود • بی رحمانه و به شدت مبارزه کرد " ۳۹ •

لازم به یادآوری است که در فاصله دو کنگره ششم و هفتم دیمیتروف ریاست دفتر اروپائی بین الملل کمونیست را به عهده داشت و در این مقام یکی از مسئولین اجرای سیاست سکتاریستی حزب کمونیست آلمان می‌باشد • وی تا اول ژوئیه ۱۹۳۴ حتی يك كلمه در انتقاد از سکتاریزم مرحله سوم عنوان نکرده است • در این تاریخ

فراخوان کنگره هفتم اعلام و کمیسون مقداتی تشکیل شده بود • صد البته نظریه " استراتژیست بزرگ" پس از انتشار شماره مورخ ۲۳ مه ۱۹۳۴ پراودا • اعلام شده (در این شماره پراودا خبر کنفرانس مشترک حزب کمونیست فرانسه و حزب سوسیالیست را با آب و تاب منتشر نموده بود) و خود نتیجه تغییر خط کمینترن بود • نه موجب آن • البته بودند کسانی که در فاصله دو کنگره با سکتاریزم موجود در داخل کمینترن مبارزه کردند • اما سرنوشت ایشان در اردوگاهها کار اجباری سیبری تعیین شد نه در مسند ریاست هیات اجرائی بین الملل کمونیست • دیمیتروف محققاً در زمره این مبارزین محسوب نمیشود •

با کنگره هفتم سیاست کمینترن از ماوراءچپ به ماوراء راست نقل مکان یافت • بحث دیمیتروف از تضاد میان فاشیزم و دمراسی اساساً نفی مبارزه طبقاتی است • نزد وی تضاد میان کار و سرمایه جای خود را به تضاد میان فاشیزم و دمراسی داده و ایجاد جبهه مشترکی در مبارزه با فاشیزم میان طبقه کارگر و "بخش لیبرال بورژوازی" ضروری محسوب می‌شود • مطابق این " نظریه " استقلال و برنامه احزاب کارگری فدای منافع " دیگر اقتضای طبقات خلقی " و برنامه مشترک آنها بر اساس اعاده " دمراسی " منطبق با " خواست های ملی " و علیه فاشیزم اعلام شد • بدین سان حتی مبارزه کارگران جهت بدست آوردن حقوق دمراتیک و نهاد های معین سیاسی بدل به مبارزه خلق جهت بدست آوردن مفهوم تجربی و مفهوم دمراسی شد • تروتسکی در مصاحبه ای (سپتامبر ۱۹۳۸) به پوچ بودن تضاد دمراسی و فاشیزم اشاره مینماید • او پیش بینی می‌کند که همواره امکان دارد یکی از دولت های فاشیست را در کنار " امپریالیست های دمرات " علیه فاشیست دیگری دید • در این حالت بحث از تضاد دمراسی و فاشیزم مضحک خواهد نمود • تاریخ مثال خوبی در اثبات حکم تروتسکی به دست داد • انتقال فرانکو به جانب متفقین در طول سالهای جنگ دوم جهانی •

اصولاً استالینیزم همواره تضاد های جالبی در جهان پیدای - کند • زمانی میان فاشیزم و دمراسی • زمان دیگر میان " اردوگاه سوسیالیستی " و امپریالیزم و در مبتذل ترین شکل خود میان کشورهای فقیر و دوا بر قدرت • بحث از این همه بطور دائم جهت پوشاندن تضاد کار و سرمایه عنوان میشود • تضادی که در وجه تولید سرمایه داری مجموعه تقابل های اجتماعی چیزی جز بیان آن نیستند • با عنوان کردن تضاد دمراسی و فاشیزم راه بر احزاب کمونیست باز شد تا با بورژوازی کنار آیند • حزب توده ایران با بحث از تضاد دمراسی و دیکتاتوری فردی شاه راه را بر سازش با سرمایه داران بازمی‌نماید و پیشنهاد ساختن جبهه واحد ضد دیکتاتوری یا بورژوازی " ملی " و " بخشی از هیئت حاکمه که از عاقبت دیکتاتوری شاه بیمناک شده " اند " را میدهد • در دفاع از مبداء تاریخی این مهمات • استالین نیست ایرانی • مهرآبادی • در مقاله " آخرین سنگر فاشیسم در اروپا فرو میریزد " در دنیا • شماره ۳ (خرداد ۱۳۵۶) می‌نویسد: " اگر احزاب دمراتیک آلمان متفقاً در برابر نازیسم ایستادگی میکردند هرگز حزب هیتلر بر سر کار نمی‌آمد چنانکه در فرانسه اتحاد نیروهای دمراتیک در جبهه خلق راه را بر فاشیسم سد نمود " (ص ۵۷) اکنون باید " تاریخ نگار " بینوا به این سؤال پاسخ بدهد • چرا بستن جبهه خلق در اسپانیا جلوی پیروزی فرانکو را نگرفت ؟ چرا " اتفاق نیروهای دمراتیک " در شیلی کارآ نبود ؟ آیا واقعاً در فرانسه این جبهه خلق سد راه فاشیزم شد ؟ پس مهرآبادی نامی از حکومت ویشی نشنیده ؟ آیا او میداند که چه بر سر حکومت جبهه خلق آمد ؟ جبهه ای که به مهلتی کوتاه پس از بدست گرفتن قوه مجریه از هم پاشید و به هیچ مساله اساسی در راستای منافع طبقه کارگر فرانسه پاسخ نرفت •

در حساس ترین لحظات زمانیکه مولوتف وزیر امور خارجه استالین به شولن بورگ سفیر هیتلر در شوروی " جهت پیروزی در خشان

ارتش آلمان در فرانسه " تبریک میگفت نمایندگان حزب رادیکال و بخش اعظم نمایندگان سوسیالیست یعنی آن نیروهای متفق دیروز در جلسه ده ژوئیه ۱۹۴۰ مجلس ملی فرانسه به پتن رای میدادند ۴۱. عجب راهی بر فاشیسم سد شد که ده ها هزار کارگر و زحمتکش فرانسوی در سالهای اشغال گرفتار، شکنجه و کشتار شدند و هزاران خانواده یهودی توسط حکومت ویشی تحویل نازیها داده شدند و روانه اردوگاههای آدم سوزی گشتند. خیانت حزب کمونیست فرانسه که مهرآبادی بدان تکیه می کند چندان شرم آور است که نظریه پردازان این حزب حتی از بحث پیرامون جبهه خلق می گریزند. ژان الفشتاین تاریخ نویس حزب کمونیست فرانسه که از رهبران این حزب بشمار می آید در مصاحبه با آتی کریگل از موضع گرفتن مشخص در قبول یارد جبهه خلق و سیاست حزب کمونیست فرانسه در ۱۹۳۶ فرار می کند ۴۲.

قرارداد استالین-هیتلر

جنبه ضد کارگری آخرین حرکت کمینترن در مورد مساله فاشیسم، قبل از اینکه کمینترن رسماً به دست استالین منحل گردد، از تمامی موارد ماقبل خود آشکار تر است. تاریخ ۲۳ اوت ۱۹۳۹ پیمان عدم تجاوز میان اتحاد شوروی و آلمان نازی بسته شد و مذاکره وزیران خارجه دو کشور مولوتف و ریبین امکان همه گونه حرکت نظامی در غرب اروپا را به ارتش آلمان داد. و بعنوان " نخستین اقدام حاکی از حسن تفاهم " کشور لهستان میان آنها تقسیم شد، نفی استقلال این کشور از یکسو و پیمان عدم تجاوزی که " زمینه های همکاری اقتصادی و فرهنگی را هم باز می کند " از سوی دیگر به ناگهان فاشیسم را از " دشمن بشریت مترقی " به متحد صلح دوست مبدل ساخت. کارگران سالها به درستی فاشیسم را دشمن خویش می شناختند، تنها توجیه کمینترن در بند بازبها و سیاست های چپ و راست خود مبارزه علیه فاشیسم بود، اما حالا کارگران، بورکراتها را هم دست فاشیستها در حال قصابی میدیدند. نا ایدیی، یاس و پراکندگی مبارزه پرولتاریای کشورهای اروپای غربی در نخستین سال جنگ نتیجه سیاست بورکراسی کرملین بود که به توسعه طلبی نظامی هیتلر صحنه گذاشته بود، دست او را در حمله به غرب اروپا باز گذاشته و آمادگی خود را در تقسیم لهستان اعلام کرده بود. هر کارگر مبارز در کشورهایی که به فاصله چند ماه توسط ارتش هیتلر اشغال شدند (بلژیک - هلند - فرانسه - نروژ - سوئد - دانمارک و...) حق داشت از مولوتف سوال کند چه منافع واحدی میان اتحاد شوروی و آلمان نازی وجود دارد؟ مولوتف (جوجه بورکراتی که در سال ۱۹۲۹ بجای بوخارین رئیس دفتر اجرائی کمینترن شده بود و مجموعه جنبش کارگری را بجز خود و همقطاران فاشیست میدید) در سخنرانی ۳۱ اکتبر ۱۹۳۹ خود گفته بود: " روابط رفیقانه و حسن همجواری میان اتحاد شوروی و آلمان بر مبنای منافع اساسی آنها استوار است " ۴۳. و نیز در جلسه شورای عالی اتحاد شوروی حکم داده بود: " اکنون آلمان کشوری خواهان صلح است " ۴۴. یک سال بعد وقتی کل اروپای غربی (بجز انگلستان و سوئیس) به اشغال نازیها درآمده بود، استالین و مولوتف به " خلق فرانسه " هشدار میدادند که " با روش های گذشته نمی توان مبارزه را ادامه داد " ۴۵. تنها دلیلی که بورکراتها از زمان امضای قرارداد عدم تجاوز تا به امروز در توجیه عمل خود عنوان ساخته اند اینست که این پیمان به اتحاد شوروی فرصت داد تا نیروهای خود را گرد آورد و آماده مبارزه بعدی با فاشیست ها گردد. جنبه ابلهانه این استدلال آنجاست آشکار می شود که بیاد آوریم در فاصله انعقاد پیمان تا حمله هیتلر به شوروی (در ژوئن ۱۹۴۱) آلمان نازی با خیال آسوده از جانب شوروی و جبهه شرق، غرب اروپا را تسخیر نمود و در عمل این فاشیست ها بودند که تقویت شدند و تمامی شهرهای صنعتی و کارخانه های اروپای صنعتی را به اختیار خویش درآوردند و اتحاد شوروی در انزوا

مطلق باقی ماند. آیا فقط بیست و دو ماه جهت آماده شدن و مقابله با دشمنی که فتوحاتش او را ده ها مرتبه قوی تر کرده بود کافی بود؟ و اگر این مهلت کافی است فاصله میان ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۹ به طریق اولی امکان بیشتری جهت اتحاد شوروی می ساخت چگونگی در فاصله این شش سال از این امکان سود برده نشد تا در ماه اوت ۱۹۳۹ نیاز به پیمان بستن با هیتلر پیش نیاید؟ طبقه کارگر قهرمان اتحاد شوروی در جنگ با فاشیست ها پیروز شد، این واقعیت دارد، اما پیروزی او به دلیل تقویت بیست و دو ماهه اتحاد شوروی رخ نداد. تنها دفاع از دستاوردهای اکتبر و زیر بنای کارگری شوروی بود که این طبقه را در جنگ پیروز نمود. دستاوردها وزیر بنائی که بورکراسی هنوز قادر به تخریب آن ها نشده بود و کارگران آنها را متعلق به خود می دانستند. موضع تروتسکی و بین الملل چهارم محکوم ساختن پیمان عدم تجاوز بود. تروتسکی معتقد بود که امضای این پیمان نشانه ضعف بورکراسی کرملین است ۴۶. بهانه بین الملل چهارم در مورد جنگ (ماه مه ۱۹۴۰) به صراحت امضای این قرارداد را نتیجه ضعف قشر ارتجاعی بورکراتیک که بر شوروی حاکم شده می داند و تاکید میکند که در صورت ورود شوروی به جنگ موضع بین الملل دفاع از شوروی است: " تجمع ضد شوروی که خصلت طبقاتی خود را هر دم بیشتر آشکار میسازد، یکبار دیگر ثابت می کند که ا-ج-ش-س به واسطه مبانی اجتماعی حاصل از انقلاب اکتبر (که در تحلیل نهائی بورکراسی خود را بدان بسته) هنوز دولتی کارگری باقی مانده که بورژوازی سراسر جهان را به هراس می اندازد. . . . بین الملل چهارم از ا-ج-ش-س فقط با روش های مبارزه طبقاتی انقلابی می تواند دفاع کند " ۴۷.

سوسیال - دمکراسی و فاشیسم

با اینکه در فاصله دو جنگ سوسیال دمکراسی به پاره های متفاوت تقسیم شده بود و هر یک به گونه ویژه ای عمل میکردند در مورد مسائل اساسی، این گروه ها دارای سلسله نظریات مشترک بودند. طیرغ تحلیل متفاوتی که افراد و گروه های مختلف درون مجموعه سوسیال دمکراسی اروپا از فاشیسم بدست می دادند باز در عمل یک طریق واحد و معین در قبال مساله اتخاذ می کردند. در فاصله کنگره بین الملل سوسیالیست در بروکسل (۱۹۲۸) تا به روی کار آمدن هیتلر، سه موضع مشخص درون سوسیال دمکراسی در مناسبت مبارزه با فاشیسم میتوان ملاحظه نمود. موضع نخست متعلق به ننی (ایتالیا)، گریم (سوئیس)، اسپاک (بلژیک) بود. اینان معروف به گروه چپ روها بودند و پیشنهاد کاربرد تاکتیک های مشابه کمینترن را میدادند. موضع دوم متعلق به گروهی بود که در منتهای راست قرار داشت (انگلیس، لهستان، چک، اسکانلند) اینان برش قاطع از هر برنامه و تاثیر " بلشویکی " را خواستار بودند. موضع سوم که عده تاً رهبران سرشناس بین الملل سوسیالیست بدان تعلق داشتند در میان دو موضع دیگر قرار داشت، آدلر، لئون بلوم، بائر و چند صبا حسی هیلفر دینگ بدین موضع باور داشتند. اینان امکان فعالیت مشترک با کمونیست ها را مشروط به دست کشیدن کمینترن از " نظریه " سوسیال فاشیسم مینمودند. موضع بین الملل سوسیالیست بطور تجربی و تحت شرایط روز تغییر میکرد، اما بطور عده می توان آن را منطبق بانظر گروه سوم خواند. بهر حال سوسیالیست ها نیز کمتر از کمینترن سکتا رست نبودند. مثلاً در ماه سپتامبر ۱۹۳۱ دوتن از نمایندگان حزب سوسیالیست آلمان در رایشستاگ، توسط رهبری بورکرات حزب از آن اخراج شدند. جرم اینان علاوه بر اعتراض به نرمش حزب در مقابل حکومت هینریش برنینگ، طرح ضرورت ایجاد جبهه واحد کارگری با دیگر نیروها خاصه حزب کمونیست آلمان بود. ماه بعد عده ای از اعضاء سازمان جوانان حزب به همین دلیل اخراج شدند. علاوه بر آن مسئولیت عدم وجود برنامه عمل مشترک میان سوسیالیست

یادداشت ها :

- ۱- در مورد جبهه واحد کارگری رجوع کنید به : کند و کاو، شماره ۵، زمستان ۱۳۷۶، صص ۶۴-۵۴
- ۲- تروتسکی در مقاله ای یادآوری میکند که در گذار رهبری حزب کمونیست ایتالیا، گرامشی تنها کسی بود که خطر رسیدن فاشیسم را درک کرده بود : Trotsky, L., The Struggle Against Fascism in Germany, London '75, p.167
- ۳- رجوع کنید به مقدمه ارنست مندل بر کتاب تروتسکی (یادداشت شماره ۲) • بحث اصلی مندل گرد تجربه و دستاورد های نظری پرولتاریای آلمان است • در این مقدمه به تجربه ایتالیا توجه کافی نشده است •
- ۴- در این مورد به کتاب پری اندرسن درباره دولت مطلقه رجوع کنید : Anderson, P., Lineages of the Absolutist State, London '74, pp 15-42.
- ۵- Gramsci, A., Sul Fascismo, Roma, '74, p.304.
- ۶- مقدمه مندل به کتاب تروتسکی (یادداشت ۲) صص ۲۲ •
- ۷- گرامشی در نامه ای بطور دقیق در ریشه این عدم توانایی احزاب پرولتری بحث مینماید • او یادآور می شود که عدم مبارزه احزاب کارگری ایتالیا در سطح جامعه ملی جهت روشن ساختن برنامه خود، توده های خرد بورژوا را به سوی دشمن کشاند :
- Gramsci, A., Op.Cit., pp 178-182.
- در مورد اهمیت حرکت ضد انقلابی توده های خرد بورژوا به کتاب واژدا نویسنده مجار رجوع کنید :
- Vajda, M., Fascism as a Mass Movement, London '76.
- ۸- Trotsky, L., On China, New York, '76, pp 332-33
- ۹- Gramsci, A., Op. Cit., pp 247-48.
- ۱۰- جهت بحث تاریخی به کتاب زیر رجوع کنید : Spriano, P., Storia del Partito Comunista Italiano, Torino '76, Vol.1, p.492
- ۱۱- Trotsky, L., The Struggle Against Fascism in Germany, p.454
- ۱۲- Gramsci, A., Op. Cit., p.305.
- ۱۳- Talheimer, A., Über den Faschismus, IN Abendroth, W. (ed.), Faschismus und Kapitalismus, Frankfurt, '67, pp 19-38.
- ۱۴- جهت مطالعه دقیق بحث درونی مکتب فرانکفورت بر فاشیسم به فصل پنجم کتاب زیر رجوع کنید : Jay, M., Dialectical Imagination, Boston '73, pp 143-72.
- ۱۵- Trotsky, L., The Revolution Betrayed, New York '72, p.247
- ۱۶- Poulantzas N., Fascisme et Dictature, Paris, '74, p.56 f.
- ۱۷- Trotsky, L., The Spanish Revolution, New York, '73, p. 64.
- ۱۸- Tasca, A., (A. Rossi), Nascita e Avento del Fascismo, Florence, '68, pp.536-37.
- ۱۹- Mannheim, K., Ideology and Utopia, London, '72, p.119f
- ۲۰- Gramsci, A., Quaderni del Carcere, Torino, '75, Vol.3, pp. 2302-03.
- و نیز رجوع کنید به همین دفتر، جلد نخست، صفحات ۷۶۳ و ۸۰۱ و ۱۰۵۳ و ۱۰۵۶ و به نامه بسیار مهم گرامشی به تاتیانا شوشت خواهر همسرش مورخ ۷ سپتامبر ۱۹۳۱ :
- Gramsci, A., Lettere dal Carcere, Torino, '73, pp.164-67.
- ۲۱- بحث ویلیام رایش از روانشناسی توده ای فاشیسم علیرغم تمامی کمبود های خود دارای این جنبه مثبت است که طریق پذیرش ایدئولوژی فاشیستی را توسط توده های خرد بورژوا روشن میکند و این

ها و کمونیست ها علیه رفراوند می که فاشیست ها در اوت همان سال به زور تحمیل می کردند، به دوش هردو حزب است • در مورد سکتا ریزم سوسیالیست ها مثال بهتری هم می توان زد : در جریان تظاهرات ژوئن و ژوئیه ۱۹۳۴ که جهت کشته شدن ماته اوتی، از رهبران حزب سوسیالیست ایتالیا، بدست تروریست های فاشیست برپا شده بود، پیشنهاد مشخص حزب کمونیست ایتالیا و گرامشی جهت ایجاد جبهه واحد و آغاز وحدت عمل در یک فراخوان مشترک اعتصاب عمومی کارگران از جانب سوسیالیست ها رد شد • لیکن علیرغم این مسالسه کمونیست ها به شرکت در تظاهرات سوسیالیست ها ادامه دادند و به تنهایی فراخوان اعتصاب عمومی را اعلان نمودند • ۴۸ •

بطور کلی میتوان تحلیل سوسیالیست ها از فاشیسم را چنین خلاصه کرد : فاشیسم نتیجه منطقی تکامل و بحران سرمایه داری است، در نهایت تفاوت ماهوی با اشکال دیگر حاکمیت بورژوازی ندارد، بنا بودی آن از راه مبارزه طولانی، نابودی سرمایه داری است • به واسطه تضاد های درونی نظام سرمایه داری عاقبت دیکتاتوری فاشیستی درهم خواهد شکست و بجز اتو باثر و هیلفر دینگ خطوط عده نظر دیگر رهبران سوسیالیست همین است که یاد شد • همان فهم مکانیکی از تکامل سرمایه داری که سوسیال دمکراتها بـدان دچار هستند، اینجا نیز خود را نشان میدهد، اینان رشد و قدرت یابی فاشیسم را با بیان "شرایط طبیعی و ایگزکتیو تکامل سرمایه داری" توجیه میکردند و بطور کامل از ارائه چشم انداز مبارزه علیه آن عاجز می ماندند •

انتهاثر از رهبران حزب سوسیالیست اتریش یکی از معدود نظریه پردازان سوسیال دمکرات است که توانست تا حدودی به مواضع درست نزدیک شود • وی حرکت ضد انقلابی خرد بورژوازی را درک کرده و نیز به درستی یاد آور می شود که ظهور و رشد فاشیسم به دلیل قدرت بورژوازی بلکه به دلیل ضعف پرولتاریا رخ داده • ۴۹ • اما راه حلی که باثر به کارگران ارائه کرده تدافعی است، او می گهید صرفاً پس از حمله فاشیسم مقابله کارگران در سطح عام رشد می کند • ۵۰ •

یادآوری یک نکته در پایان کلام

بخش عمده گرایش های اپوزیسیون ایران، رژیم دیکتاتوری نظامی پلیسی حاکم بر ایران را به خطا فاشیست می خوانند • تفاوت صرفاً در اشکال گوناگون نامگذاری است • یکی ماهیت رژیم شاه را فاشیستی می خواند، دومی از دولت موناکو فاشیستی ایران بحث می کند، سومی از فاشیستی شدن ارگان های حکومتی ایران یاد مینماید چه از فاشیسم پهلوی را مورد بحث قرار می دهد، پنجمی روش های فاشیستی رژیم را می شمارد، نفر ششم از استقرار نفو فاشیسم در ایران یاد میکند و آنکه از همه پرت تراست بحث را به سامانه روانی فاشیستی توده ها می کشاید

حزب توده ایران که دیکتاتوری شاه را شبه فاشیستی دانسته (دنیاء، شماره ۴، تیر ۱۳۵۶، صص ۳) از این نکته نتیجه و شعار سیاسی هم بدست می آورد : جبهه ضد دیکتاتوری در همکاری با آن بخش از هیئت حاکمه که آماده است ضد دیکتاتوری شاه مبارزه کند •

ما باقی گرایش ها که هر یک به شکلی دم از فاشیسم مستقر در ایران میزنند، از این مساله هیچ نوع نتیجه سیاسی نمی گیرند (چه بهتر هم) • فاشیسم برای آنان صرفاً یک ناسازی سیاسی است • با اطلاق ضفت فاشیست به رژیم تروریست شاه دلشان خنک می شود، ماهم این لذت کوچک را برایشان باقی بگذاریم و آنها را با طرح این سوال آزار بدیم : کجاست جنبش توده ای و ضد انقلابی خرد بورژوازی ایران علیه کارگران و در خدمت سرمایه انحصاری ؟

سپتامبر ۱۳۷۷
الف-ب

Trotsky, L., The Third International After Lenin, -۳۴
New York, '70, pp.112-13.

۳۵- این مقاله در شماره ۱۲ دسامبر ۱۹۶۴ در نشریه Rinascita
چاپ شده ، رجوع کنید به :
Lisa, A.,
Memorie, IN Carcere con Gramsci, Milano, '73.

Dimitrov, G., Ouvres Choiesies, Paris, '72, p.39. -۳۶
Ibid. p.66. -۳۷

Marxism Today, July 1972, p.196, p.214. -۳۸

Black, Op. Cit., p.763. -۳۹

Trotsky, L., Writings 1938-1939, New York, '74, p.32 -۴۰

Craipeau, Y., Contre Vents et Marees, Paris '77, p.65 -۴۱

Le Nouvel Observateur, 4 Juillet, 77, p.70 & p.75. -۴۲

Claudin, F., The Communist Movement, London '75, pp.294-304 -۴۳

Ibid, p.295. -۴۴

Ibid., p. 296. -۴۵

Trotsky, L., Writings 1939-1940, New York, '73, -۴۶
pp. 139-42.

Ibid., pp.198-99. -۴۷

Fioro, G., Antonio Gramsci, London '70, p.175. -۴۸

Bauer, O., Der Faschismus, IN Abendroth, W. (ed.), -۴۹
Op. Cit., p.151.

۵۰- مقدمه مندل به کتاب تروتسکی (یادداشت ۲) ص ۳۲ •

مساله را در مناسبت با آن دسته از نهادهای اجتماعی مورد بحث
قرار میدهد که خرده بورژوا آنها را مقدس میدانند • خاصه به فصل
Reich, W.,
دوم کتاب وی رجوع کنید :
The Mass Psychology of Fascism, London '75, pp.68-108.

۴۲- به فصل داروینیزم اجتماعی ، نظریه نژادی و فاشیزم کتاب زیر
Lukacz, G., Die Zerstörung der Vernunft,
رجوع کنید :
Berlin '56, pp.525-601.

Marx, K., Engels, F., Selected Works, Moscow, '73, -۴۳
Vol. 1, pp 231-32.

The Programme of the Communist International, London, -۴۴
'32, pp.16-17.

Ibid., p.13. -۴۵

Black, Fascism in Germany, London '75, p.763. -۴۶

Poulantzas, N., Op. Cit., p.113. -۴۷

Carr, E.H., Socialism in One Country, London, '72, -۴۸
Vol. 3, p.84.

Ibid., p.85. -۴۹

Ibid., p.84. -۵۰

Poulantzas, N., Op. Cit., p.52, p.55. -۵۱

Carr, E.H., Op. Cit., p.86 f. -۵۲

۵۳- نطق تروتسکی در جزوه "اروپا و آمریکا" (۱۹۲۶) چاپ شده •
نقل از منبع قبل ص ۸۶ •

KANDOKAV, No. 7

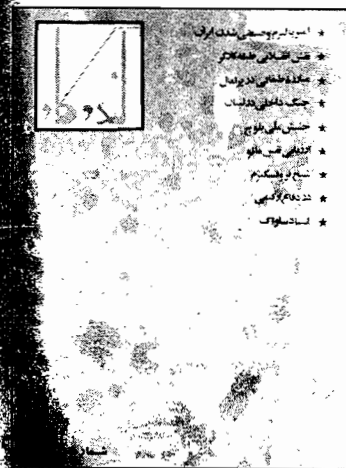
Spring 1978

CONTENTS

Tabriz Uprising.....	1
The Crisis of the Regime and the Struggle for Democratic Rights.....	2
Notes on the Industrialisation of Iran.....	12
Socialist Democracy and the Dictatorship of the Proletariat.....	24
Soviets in Russia.....	36
The New Proletarian Movement and Workers Commissions in Spain.....	46
Fascism and the Workers Movement.....	55

شماره‌های قبلی دودکاو را خوانده‌اید؟

شماره های ۴، ۵ و ۶ کندوکاو بهای يك لیره استرلینگ، برای فروش موجود است.



مقالات شماره ۶:

- * اعلامیه "گروه آزادی کتاب و اندیشه"
- * فرهنگ پرولتری و هنر پرولتری
- * نامه سرگشاده احمد شاملو
- * مساله ارضی در ایران
- * بحران کفد راسیون
- * طبقه کارگر ایران

مقالات شماره ۵:

- * بحران مائوئیسم در چین
- * انقلاب سوم چین
- * جنبش کرد
- * پاسخ به "انقلاب و آتش"
- * درباره جبهه واحد
- * کفد راسیون

مقالات شماره ۴:

- * امپریالیسم و صنعت ایران
- * نقش انقلابی طبقه کارگر ایران
- * مبارزه طبقاتی در ایران
- * جنگ داخلی در ایران
- * جنبش ملی
- * ارزیابی نقش طبقاتی
- * شیخ ترویس
- * در دفاع از
- * اسناد

بهای اشتراک دودکاو (چهار شماره) از این قرار است:

- اروپا: معادل چهار لیره استرلینگ
- آمریکا: پست ۵۰ لیره یا استرلینگ
- پست هوایی: ۱ لیره استرلینگ

برای دریافت شماره های ۴، ۵ و ۶، یا برای آبونمان شدن چك خود را بنام The Other Bookshop به نشانی کندوکاو ارسال دارید.